

«به نام خداوند لوح و قلم»

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۲۰ و ۲۱ درس دوم فارسی دوازدهم..... ۲۱

جواب درک و دریافت صفحه ۲۳ درس دوم فارسی دوازدهم..... ۲۳

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۲۸ و ۲۹ درس سوم فارسی دهم..... ۲۹

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۳۶ و ۳۷ درس پنجم فارسی دهم..... ۳۷

جواب درک و دریافت صفحه ۴۳ درس پنجم فارسی دوازدهم..... ۴۰

جاسوسی که الاغ بود!^{۳۸}..... ۴۱

آفتاب جمال حق^{۵۱}..... ۵۰

قلمرو زبانی صفحه ۵۴ فارسی دوازدهم..... ۵۶

قلمرو ادبی صفحه ۵۵ فارسی دوازدهم..... ۵۷

قلمرو فکری صفحه ۵۶ فارسی دوازدهم..... ۵۷

درک و دریافت صفحه ۵۷ فارسی دوازدهم..... ۵۸

گنج حکمت سه مرکب زندگی / تذکره الاولیا، عطار..... ۶۶

قلمرو زبانی صفحه ۷۴ فارسی دوازدهم ۷۶

جواب قلمرو ادبی صفحه ۷۵ فارسی دوازدهم ۷۷

جواب قلمرو زبانی صفحه ۹۴ فارسی دوازدهم ۸۸

جواب قلمرو زبانی صفحه ۱۰۵ فارسی دوازدهم ۱۰۰

جواب کارگاه متن پژوهی درس ۱۳ فارسی دوازدهم ۱۱۴

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷ درس چهاردهم فارسی دوازدهم ۱۳۰

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲ درس شانزدهم فارسی دوازدهم ۱۴۱

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳ درس هفدهم فارسی دوازدهم ۱۴۸

..... ۱۵۱

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۵۶ درس هجدهم فارسی دوازدهم ۱۵۲

ستایش

• ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

قلمرو زبانی: «ملک» پادشاه، صاحب ملک، ج ملوک / «ا» در ملک الف ندا است / در صورت دیده شدن منادا به دو نکته باید توجه داشت: ۱: منادا یک جمله است. ۲: حذف به قرینه معنوی نیز وجود دارد (با تو سخن میگویم) / «ذکر تو گویم» مفعول / «ی» در پاکی و خدایی «ی» اسنادی است / «و» ربط است نه عطف / «که» در بین دو جمله پیوند وابسته ساز میشود و «جمله اول» جمله هسته یا جمله پایه و «جمله بعدی» جمله وابسته یا جمله پیرو / «توأم راهنمایی» تو راهنمای من باشی و یا تو راه را به من نشان بدهی راهنمایی یا راهنمایی: معنی و مفهوم هر دو گونه آن درست است؛ چه، گذرا به مسند بگیریم و چه، گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: تلمیح: بیت یادآور سوره حمد است. / ایهام: در کلمه راهنمایی که بنابراین می توان گفت نقش «آم» میتواند دو چیز باشد: یا اینکه «تو راهنمای من باشی» که در اینصورت «من» مضاف الیه میشود و یا اینکه «تو راه را به من نشان بدهی» که در اینصورت «من» به ثلیل آمدن حرف اضافه قبل از من «من» متمم میشود قلمرو فکری: خداوند، تو را ستایش می کنم که پاک و منزه هستی و بارالهایی. جز راهی که تو به من نشان می دهی، راه دیگری نمی روم. یا جز به راهی که تو راهنمایی هستی، نمی روم.

• همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو زبانی: فضل: بخشش، احسان، نیکویی، کمال. «یکی از صفات خداوند و آن بالاتر از عدل و موجب بخشایش گناهکاران است» / «سزایی» سزاوار هستی / «پویم» جست و جو میکنم / «که» پیوند وابسته ساز / پوی: از مصدر «پویدن»: دویدن، به شتاب رفتن، به هر سو رفتن و جست و جو کردن. / جویم و پویم و گویم: فعل مضارع اخباری / واژه «همه» در هر دو مصرع قید است و به معنای فقط است. قلمرو ادبی: قافیه های میانی: جویم، پویم و گویم. / تلمیح: همه درگاه تو جویم: ایّاک نعبد و ایّاک نستعین / همه توحید تو گویم: قل هو الله احد. قلمرو فکری: فقط به درگاه تو روی می آورم و فقط در جست و جوی احسان و نیکویی تو هستم. فقط تو را به یگانگی می ستایم؛ زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی. معنی دیگری نیز برای این مصراع می توان در نظر گرفت: از فضل و عنایت توست که در تلاش و پویه هستم. ارتباط معنایی با: تنها تویی که هستی و غیر تو هیچ نیست / ای هرچه هست و نیست به تنهاییت گوا شهریار

• تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

قلمرو زبانی: ثنا: ستایش، حمد، درود، سپاس. این واژه اهمّیت املایی دارد و با واژه سنا (نور و روشنائی) اشتباه نشود. / نماینده: نشان دهنده، نشانه، نماد / «فضل» بخشش / «تو» نهاد، «حکیم» مسند، «ی» هستی و فعل قلمرو ادبی: واج آرایی مصوت «ی» قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی، تو آشکار کننده و عامل فضل و بخششی. تو شایسته ستایش هستی. مفهوم بیت: در آیه «الحمد لله رب العالمین و الرحمن الرحیم آمده است. / من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم مولوی

ستایش

• نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم گنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

قلمرو زبانی: شبه: مانند، شبیه، نظیر / وهم: تصور، گمان، پندار، خیال / «شبه» مانند و با املای کلمه «شبح» به معنی سایه اشتباه گرفته نشود / «که» پیوند وابسته ساز.

قلمرو ادبی: تلمیح به آیه شریفه: «اللّٰهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» / فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی / بیت آرایه موازنه نیز دارد

قلمرو فکری: تو را نمی‌توان تو صیغ کرد؛ زیرا در فهم ما انسان‌ها نمی‌گنجی و نمی‌توان کسی را به تو مانند کرد؛ زیرا تو از خیال و تصور ما بیرون هستی.

ارتباط معنایی با: ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم سعدی

• همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

قلمرو زبانی: «عزت» شکست ناپذیری / عزّ: عزیز شدن، ارجمندی مقابل ذل / «عزیز» از صفات خداوند / جلال: بزرگواری، شکوه / یقین، بی شبهه و شک بودن / «سرور» نور / جلال: بزرگی، عزت، بزرگواری / یقین: امری که واضح و ثابت شده باشد / سرور: شادی، خوشحالی / جود: بخشش، عطا، جوانمردی / جزا: پاداش، سزایمُزد / «همه» ها قید تاکید هستند . / تمامی «واو» ها و حتی «و» واو های ربط هستند / تعداد جمله: هشت

قلمرو ادبی: تلمیح: همه عزّی: ذوالجلال والاکرام / همه نوری: اللّٰهُ نور اللّٰهُ مَوَاتِ وَالْأَرْضِ. / واج‌آرایی مصوت «ی» قلمرو فکری: خدایا، تو سراسر بزرگی، ارجمندی، دانایی و حقیقت هستی. تو سراسر نور و شادی هستی و بخشنده و پاداش دهنده هستی

مفهوم: به قدرت مطلق خداوند اشاره دارد.

• همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بگاهی، همه کمی تو فزایی

قلمرو زبانی: بگاهی: از مصدر «کاستن»: کم کنی / فزایی: بیفزایی، افزون نمایی / «فزایی» به دلیل هم‌آوایی با «فضایی» اشتباه گرفته نشود / بدانی و پیوشی: هر دو مضارع اخباری / همه غیبی، همه عیبی، همه بیشی. و همه کمی: مفعول

قلمرو ادبی: تلمیح: همه غیبی تو بدانی: اللّٰهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ = اللّٰهُمَّ الْغَيْبُ / همه عیبی تو پیوشی: ستارالعیوب / مصراع دوم تلمیح به آیه: «تَعَزَّزْ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءٍ» و نیز «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» / جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب / تضاد: بگاهی و افزایی / تضاد: کمی و بیشی. / به دلیل تغییر وضعیت در مصراع دوم پارادکس وجود ندارد / به دلیل اینکه در تمامی جملات، اول مفعول و سپس نهاد و فعل آمده‌اند بنابراین این از «شیوه بلاغی» استفاده شده است. «شیوه عادی» اول نهاد، بعد مفعول و سپس فعل

قلمرو فکری: خدایا، تو همه عیب‌ها را میدانی و همه عیب‌ها را می‌پوشانی و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.

ارتباط معنایی با:

بر احوال نابوده علمش بصیر به اسرار ناگفته لطفش خبیر سعدی /
یکی را برآری و شاهی دهی یکی را به دریا به ماهی دهی فردوسی

ستایش

• لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

قلمرو زبانی: «همه» در نقش قیدی است. / مگر: دو معنی دارد: ۱- امید است. (قید آرزو و تمنا) ۲- شاید (قید تردید) / واو: عطف / «روی» امکان / «بودش» ۱- امکان رهایی اش که «اش» مضاف الیه مضاف میشود ۲- برای او امکان رهایی وجود داشته باشد که «برای او» متمم میشود. / «بود» در هر صورت غیر اسنادی خواهد بود و معنای وجود داشتن دارد.

قلمرو ادبی: لب و دندان مجاز از گل وجود / آتش و دوزخ: تناسب / روی: ایهام تناسب: ۱- روی، چهره ۲- امکان یافتن

قلمرو فکری: تمام وجود سنایی تو را به یگانگی می ستاید. امید است یا شاید برای او (سنایی) از آتش دوزخ رهایی باشد.

مفهوم بیت: بیانگر دل سپردگی و نهایت عشق سنایی به خداوند.
ارتباط معنایی با: خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می کند که موی بر اعضا سعدی

درس یک

قالب متن: نشر آمیخته با نظم درون مایه: سپاسگزاری از نعمت و بخشش و بخشایش خداوند، نعمت

پیامبر

• منت خدای را، عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

قلمرو زبانی: «منت» سپاس، نکوهی / «قربت» نزدیکی / «مزید» افزونی / «خدای را» برای خدا / حذف به قرینه معنوی در «منت برای خدا» (است) که این است به معنی وجود دارد است بنابراین فعل اسنادی نیست / «خدا» متمم / «که» پیوند وابسته ساز / «طاعتش موجب قربت است» جمله وابسته / «غربت» دوری، هم آوای قربت «نزدیکی» است / «واو» ربط / «منت، ویژه خداوند است.» جمله سه جزئی گذرا به مسند / فعل جمله به قرینه لفظی (جمله بعد) محذوف است. عز و جل: گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است. این گونه عبارت‌ها را در زبان فارسی «جمله معترضه» می‌گویند. حذف فعل به قرینه لفظی: به شکر اندرش مزید نعمت است / به شکر اندرش: دو حرف اضافه برای یک متمم و در صورتی که دو حرف اضافه برای یک متمم به کار رود برای معنا کردن اولی را حذف و دومی را به اول می‌آوریم مثال: به شکر اندرش مزید نعمت: به اندر شکرش افزونی نعمت وجود دارد و در این صورت ش مضاف الیه و مزید نهاد میشود.

قلمرو ادبی: قربت و نعمت - حیات و ذات: سجع / نکته: قافیه در نثر را سجع می‌گویند. / تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَقَدْ نَشَرْنَاكَ لَكَ نِعْمَةً لَا يَذْكُرُهَا إِلَّا الْغَافِلُونَ»

قلمرو فکری: منت مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که اطاعت از او، نزدیکی به او را فراهم می‌کند و شکر کردنش نیز، افزونی نعمت را به همراه دارد.

ارتباط معنایی با: به طاعت قرب ایزد می‌توان یافت قدم در نه گرت هست استطاعت حافظ /

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند مولوی

• هر نفسی که فرو می‌رود، مَد حیات است و چون برمی‌آید، مفرح ذات.

• پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

قلمرو زبانی: «مَد» یاری دهنده / «حیات» حیات خانه هم آوایی دارد با «حیات» زندگی / «چون» پیوند وابسته ساز، یعنی سازنده جمله مرکب است و چیزی که بعد آن بیاید جمله وابسته میشود

پیوند های وابسته ساز: ساختار: پیوند ها + جمله وابسته سر واژه: تا یگر چون که

۱×: تا / تا اینکه / و...

۲×: اگر / ار / و / و...

۳×: چون / چو / و...

۴×: که / با آنکه / تا اینکه / و...

حذف فعل به قرینه لفظی: مفرح ذات است / حذف فعل به قرینه لفظی: بر هر نعمتی شکری واجب است / «موجود است» موجود: مسند و «است» فعل اسنادی / «هر نعمت» به این دلیل که «هر» صفت مبهم است بنابر این ترکیب وصفی میشود همانند هر نفسی، دو نعمت / «دو» صفت شمارشی

قلمرو فکری: هر نفسی که فرو می‌رود، یاریگر زندگی است (زندگی را ممکن می‌سازد) و چون برمی‌آید شادی بخش و مایه آرامش است؛ پس در هر نفسی که می‌کشیم دو نعمت هست و بر هر نعمتی هم که به ما رسیده، شکری واجب است.

درس یک

• از دست و زبان که برآید گز عهده شکرش به درآید؟

قلمرو زبانی: که ضمیر پرسشی در مصرع اول و در مصرع دوم حرف ربط / برآید: فعل مضارع اخباری
قلمرو ادبی: «دست» مجاز از رفتار / «زبان» مجاز از گفتار / استفهام (پرسش) انکاری: و اصولاً در پاسخ آن «هیچ داریم» مثل: (از دست و زبان کسی بر نمی آید) / «برآید و درآید» جناس / «که» در اینجا پیوند وابسته ساز نیست و اسم است بنابراین مضاف الیه میشود.

× چرا که هر موقع «که» معنای «WHO» (چه کسی) یا «کس» بدهد دیگر پیوند وابسته ساز نیست
گز: که + از در اینجا که پیوند وابسته ساز و بقیه مصراع دوم یعنی «از تا در آید؟» جمله وابسته است.
• «فَمَّا وَال دَوْدُ كَزَوْقِلٍ مِّنْ عِبَادِ اللَّهِ كَرُ».

قلمرو زبانی: «اعملو آل داوود شکرا» شکری که در اعمال و رفتار ما باشد
قلمرو ادبی: تضمین از آیه قرآن

• بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

• ورنه سزاوار خداوندی اش کس نتواند که به جای آورد

قلمرو زبانی: «تفسیر» کوتاهی / حذف به قرینه معنایی «است» / «به» مسند / «که» پیوند وابسته ساز و بنده همان به جمله هسته و بقیه مصراع اول و دوم جمله وابسته / «به درگاه» متمم / «خدای» مضاف الیه / ورنه: و+اگر نه / «سزاوار» هسته، «خداوندی»: مضاف الیه و «اش» مضاف الیه مضاف الیه / «کس نتواند» جمله هسته ، «که» پیوند وابسته ساز و «به جای آورد» جمله وابسته / تفاوت هسته اول و دوم: «هسته اول» در گروه اسمی قرار دارد ولی «هسته دوم» در جمله غیر ساده و مرکب.

• با لیل رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

قلمرو زبانی: «را» در «همه را»، حرف اضافه به معنی «به» (به همه) / خوان: سفره / وظیفه: مقرری ماهیانه / فاحش: اشکار / منکر: بسیار زشت / باران: هسته / رحمت: مضاف الیه / بی حساب: صفت مضاف الیه / اش (بی حسابش): مضاف الیه مضاف الیه / همه را رسیده: همه: متمم _ را: به / حذف به قرینه معنوی در همه را رسیده (است) / خوان: هسته / نعمت: مضاف الیه / بی دریغ: صفت مضاف الیه / اش (بی دریغش): مضاف الیه مضاف الیه / حذف به قرینه معنوی در همه را رسیده (است)

قلمرو ادبی: باران رحمت: اضافه تشبیهی. این دو جمله با هم صنعت ترصیع ایجاد کرده اند. / «خوان نعمت» اضافه تشبیهی / رسیده و کشیده: سجع / «اضافه تشبیهی» در دو تا اسم به هم چسبیده که یک مضاف و یک مضاف الیه در صورتی که بگوییم دومی مانند اولی است اضافه تشبیهی وجود دارد. مثال: رحمت مانند باران است _ ناموس و آبرو مانند پرده است.

قلمرو فکری: خداوند رحمت بیکران خود را به همه رسانده و سفره نعمتش در همه جا، بی مضایقه گسترده است.

درس یک

• پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی: ناموس: آبرو، عصمت. جمع آن نوامیس است. فاحش: از حد گذشته، آشکار / وظیفه: مقرری / روزی: رزق / مذکر: زشت و ناپسند.

قلمرو ادبی: پرده ناموس: اضافه تشبیهی / ندرد و نبرد: سجع / تلمیح: پرده ناموس اشاره به ستار العیوب بودن خداوند دارد / پرده دری: کنایه از رسوا کردن / پرده ناموس: اضافه تشبیهی / وظیفه روزی: اضافه تشبیهی / پرده: هسته / ناموس: مضاف الیه / بندگان: مضاف الیه مضاف الیه.

قلمرو فکری: آبروی بندگان را با وجود گنهکاری آنان نمی‌ریزد و روزی و رزق مقرر آنها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند.

ارتباط معنایی با: ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نبست / آدیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

• فراش باد صبا را گفته تا فرش زمر دین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند.

قلمرو زبانی: زمردین: صفت نسبی (زمرد + ین) / بنات: دختران. ج پُنت / نبات: گیاه / فراش: فرش گستر / زمرد: سنگ گران بهای سبز رنگ / دایه: پرستار / مهد: گهواره / «فراش باد صبا: گروه متممی» فراش: هسته، باد: مضاف الیه و صبا: مضاف الیه مضاف الیه / حذف است به قرینه معنوی / تا: پیوند وابسته ساز / فرش زمردین بگسترند: جمله وابسته / واو: ربط / «واو ربط» پیوند هم پایه ساز است یعنی مساوی میکند بنابراین دایه ابر بهاری نیز جمله وابسته میشود

پیوند های هم پایه ساز: ۱x: واو ربط ۲x: ولی، اما، لیکن، لکن ۳x: یا

قلمرو ادبی: «فراش باد صبا - دایه ابر - بنات نبات - مهد زمین» ← اضافه تشبیهی استعاره: فرش زمردین: استعاره از سبزه و طبیعت

قلمرو فکری: خداوند به باد صبا فرمان داده تا سبزه‌ها و گلها را چون فرشی بر روی زمین بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا چون دایه‌ها، گیاهان را مانند دختران در گهواره زمین پرورش دهد؛ یعنی با باران، سرسبزشان کند.

• درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته

قلمرو زبانی: را: فک اضافه / خلعت: هدیه / قبا: روپوش / ورق: برگ / بر: آغوش / درختان: مضاف الیه / بر: مضاف (متمم)

قلمرو ادبی: تشبیه: قبای سبز ورق / خلعت نوروزی: استعاره از برگ‌های سبز و گل / حذف «است» به قرینه معنوی قلمرو فکری: به عنوان هدیه نوروزی قبای سبز رنگی از برگ‌ها در آغوش درختان قرار گرفته است.

ارتباط معنایی با بیت: می‌گفت با صبا ز رخت گل حکایتی باد صباش خرده زر کرد در دهن

• اطفال شاخ را به قدوم مهر م ربيع، کلاه شکوفه بر سر نهاده

قلمرو زبانی: شاخ: شاخه / قدوم: قام‌ها / قدوم: مصدر است به معنی آمدن / مهر م: زمان / ربيع: بهار / اطفال شاخ: مضاف الیه / سر: مضاف (متمم) / قدوم: هسته / موسم: مضاف الیه / ربيع: مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: تشبیه: اطفال شاخ - کلاه شکوفه / حذف «است» به قرینه معنوی / قدوم: مجاز از آمدن

قلمرو فکری: و بر سر شاخه‌ها که مانند بچه‌اند به خاطر آمدن فصل بهار کلاه‌هایی از جنس شکوفه قرار داده است.

درس یک

• عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

قلمرو زبانی: عصاره: شیر / تاک: درخت انگور / شهد: عسل / فایق: برگزیده، برتر، خوب / تربیت: پروردن و بالا بردن / باسق: بلند / شهد فایق: گروه مسندی
قلمرو ادبی: شده و گشته: سجع مطرف
قلمرو فکری: به قدرت خداوندی، شیر / درخت انگور به بهترین انگور و به خاطر لطف و توجه او دانه خرما به نخلی بلند و استوار تبدیل شده است.

• ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

• تاتو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

• همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

• شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / فرمان نبردن تو، شرط انصاف نباشد / شرط انصاف نباشد: دور از داد و راستی و عدل است. / غفلت: بی خبری / در کار: مسند: حرف اضافه + متمم / تا: پیوند وابسته ساز / واو در مصراع اول بیت اول: پیوند هم پایه ساز / شرط انصاف نباشد: جمله هسته / تو فرمان نبری: جمله وابسته / از بهر: حرف اضافه / تو: متمم / سرگشته: مسند / واو در مصراع اول بیت دوم: عطف / فرمانبردار: معطوف / همه: نهاد / فرمان: مفعول
قلمرو ادبی: ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر، مجاز از کائنات / مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد به آیه «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّحْمَ وَالْقَمَرَ» / نان: مجاز از رزق / کف: مجاز از دست / حذف است به قرینه معنوی
قلمرو فکری: همه این اجزای عالم را مسخر و فرمانبردار انسان ساخته، پس شرط عدل و انصاف نیست که آدمی این نکته را فراموش کند و فرمان بردار حق نباشد.

این قطعه با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

تا گوهر و جود تو را نقش بسته است

جان محیط بر لب ساحل رسیده است

صد پیرهن عرق گل خورشید کرده است

تا میوه و جود تو کامل رسیده است

صائب

• در خبر است از سرور کاینات و مَفْخَر موجودات و رحمت عالمیان و صَفْوَت آدمیان و تَتَمُّه دور زمان مَحْمَد

مصطفی (ص)

قلمرو زبانی: خبر: حدیث / صفوت: برگزیده / تتمه: باقی مانده / کاینات: ج کاینه، موجودات جهان / مفخر: مایه فخر و سرافرازی / رحمت عالمیان: مایه بخشایش جهانیان / صفوت: برگزیده / تتمه: متمم، پایان دهنده. / تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار / مصطفی: در لغت هم ریشه با «صفوت» است؛ یعنی برگزیده و پاک شده از بدیها / در خبر است «است» فعل غیر اسنادی / تتمه: هسته / دور: مضاف الیه / زمان: مضاف الیه مضاف الیه / واو ها همگی: عطف

قلمرو ادبی: رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» / محمد مصطفی: نقش تبهی بدل

درس یک

• شفیع طاع نبی کریم قسیم ج سیم نسیم و سیم

قلمرو زبانی: شفیع شفاعت کننده / مطاع : اطاعت شده ، املا با متاع اشتباه گرفته نشود و این دو با هم هم آوا نیستند! / نبی : پیامبر / کریم : بخشنده / قسیم: صاحب جمال / جسیم : خوش اندام / نسیم : خوشبو / وسیم : دارای نشان پیامبری

قلمرو ادبی: قسیم ، جسیم ، نسیم ، وسیم: جناس

قلمرو فکری: او خواهشگر (شفاعت کننده)، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوشبو و دارای نشان پیامبری است.

• بَاغِ الْوَلَدِ بِكَ مَالُهُ كَذَلِكَ فَادَّجَى بِجَمَالِهِ هُنْتُ جَمِيعُ خُصَالِهِ صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

قلمرو زبانی: الدجی: تاریکی شب / خصال: ویژگی

قلمرو فکری: به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی ها را برطرف کرد. همه خوبیها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

• چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیمان؟

قلمرو زبانی: امت: ملت، پیرو دین. جمع آن: لَمَم / پشیمان: پشت و پناه / «بحر»: دریا و دارای هم آوای «بهر»: برای است / چه غمی: ترکیب وصفی / چه غم: نهاد / را: برای / دیوار امت: متمم / چون تو پشیمان: مفعول / به این دلیل که بعد ادات تشبیه همیشه متمم می آید بنابراین «تو» متمم / تو: پیامبر

قلمرو ادبی: دیوار امت: اضافه تشبیهی / چون تو: تشبیه / این بیت تلمیح دارد به داستان حضرت نوح / موج بحر: استعاره از تلاطم و اتفاقات ناموافق / پشیمان و کشتیمان: جناس / حذف «وجود دارد» به قرینه معنوی در هر دو مصراع / این بیت دارای اسلوب معادله است و میتوان با آوردن همانطور که مابین مصراع ها به این پی برد / بیت دارای استفهام انکاری است

قلمرو فکری: مردم چون دیواری هستند که پشیمانی چون تو دارند پس نگران ریزش و سرنگونی نیستند. مَلَّتِ که رهبر و ناخدایی چون تو دارد، ترسی از تلاطم و اتفاقات ناموافق نخواهد داشت. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

گر هزاران دام باشد هر قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم مولوی /

هر که در سایه عنایت اوست، گنهد طاعت است و دشمن دوست سعدی

تقابل معنایی با بیت زیر دارد: از چرخ ستمکاره نباشد به غم و بیم آن را که چو تو دلبر بی باک نباشد سنایی

• هرگاه که یکی از بندگان گنهگار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جل و علا - بردارد.

قلمرو زبانی: هرگاه (هر زمانی که): قید / بندگان: هسته / گنهگار: صفت / پریشان: صفت / روزگار: مضاف الیه / انابت: توبه، بازگشت به سوی خدا (دارای اهمیت املائی) / اجابت: پذیرفتن، قبول کردن / دست انابت: اضافه اِقترائی، مانند جیب مراقبت / اجابت: پذیرفتن / دست انابت: گروه مفعولی

قلمرو ادبی: پریشان روزگار کنایه از بدبخت

قلمرو فکری: هر زمان که یکی از بندگان آشفته حال و بداقبال برای توبه به امید قبول حق، دست به درگاه الهی - که بزرگ و بلند مرتبه است - دراز کند،

درس یک

• **ایزد تعالی در او نظر نکند، بازش بخواند، باز اعراض کند، بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.**

قلمرو زبانی: ایزد: معنی خدای یگانه / باز: قید / اعراض: روی برگرداندن / ش در بازش و دیگرش: مفعول / اجابت: پذیرفتن / تضرع: زاری (دارای اهمیت املایی) / واو: عطف / زاری: معطوف
قلمرو ادبی: در او نظر نکند: کنایه از بی توجهی / اعراض و اجابت: تضاد
قلمرو فکری: خداوند متعال به او توجهی نمی‌کند و اگر دوباره خدا را بخواند، باز از او روی بگرداند و اگر بار دیگر با زاری و التماس خدا را بخواند

• **حق - سبحانه و تعالی - فرماید: «يَا مَلَأْتُكَ قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَلَيْسَ لَهُ عَيْرِي فَقَدْ هَمْتُ لَهُ».**

قلمرو فکری: خداوند می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش.

مفهوم عبارت مداومت بر انابت و استغفار تکیه دارد.

ارتباط معنایی با: قبول است اگرچه هنر نیستش که جز ما پناهی دگر نیستش سعدی

• **دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همین شرم دارم.**

قلمرو زبانی: همی پیشوند فعل برای تأکید / دعوتش: مفعول / اجابت: مسند / امیدش: مفعول / همی دارم: مضارع اخباری (کهن)

• **کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار**

قلمرو زبانی: شرمسار: شرم + سار (پسوند دارندگی) / مصراع اول: شیوه بلاغی / شیوه عادی مصراع اول: کرم و لطف خداوندگار را ببین / واو مصراع اول: عطف / لطف: معطوف / خداوندگار: مضاف الیه / است در مصراع دوم: به قرینه لفظی حذف شده است / واو مصراع دوم: ربط / بنده: نهاد / گنه: مفعول / شرمسار: مسند
قلمرو فکری: بزرگواری و لطف خدا را ببین که بندگان گناه می‌کنند و او شرمنده می‌شود
ارتباط معنایی با بیت: شرمنده از آئیم که در روز مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی قآنی

• **عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که:**

قلمرو زبانی: عاکف: کسانی که در گوشه‌ای به عبادت پردازند / عاکفان کعبه جلال: گوشه گیران برای عبادت در خانه جلال او / اش جلالش: مضاف الیه مضاف الیه / هستند: حذف به قرینه معنوی
قلمرو ادبی: کعبه جلالش: تشبیه /

• **مَلَبَّدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ**

قلمرو فکری: تو را چنانکه شایسته است پرستش نکردیم.

• **و واصفان حطیه جمالش به تحیر منسوب که:**

قلمرو زبانی: واصف: ستاینده / حلیه: زیور / تحیر: حیرانی و سرگشتگی / واو: ربط / منسوب (نسبت داده شده) دارای هم آوا منصوب (گماشته شده) / منسوب: دارای اهمیت املایی
قلمرو ادبی: حلیه جمال: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: کسانی که پیوسته در پرستش‌گاه الهی مقیم‌اند و با مشاهده جلال حق، غرور از سر فرو نهاده‌اند، باز به کوتاهی و ناتوانی خود در عبادت اقرار دارند و می‌گویند:

ارتباط معنایی با بیت: هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی بکند و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

سعدی

درس یک

• ما عفتناک حق معرفتک.

قلمرو فکری: تو را چنان که سزاوار شناسایی دوست، نشناختیم.

ارتباط معنایی با بیت: وان که دست و پای را داند / او چگونه خدای را داند / هاتف اصفهانی

• گر کسی وصف اوز من پرسد / بیدل از بی نشان چه گوید باز؟

قلمرو زبانی: بیدل: عاشق، عارف حقیقی / بی نشان: خداوند که نشانه خاصی برای او نمی‌توان در نظر گرفت / گر: پیوند وابسته ساز / چه: مفعول / بی دل: نهاد / بی نشان: متمم / او: خداوند
قلمرو ادبی: بیدل و بی نشان: کنایه هستند و به دلیل صفت جانشین بودن مجاز و استعاره نیستند / بیت دارای استفهام انکاری است: به دلیل اینکه بیدل از بی نشان هیچ چیزی نمی‌گوید
قلمرو فکری: اگر کسی وصف خداوند را از من خواستار باشد، باید بگویم: من عاشق هستم و عاشق که از خود خبر ندارد، نمی‌تواند از معشوق بینشان بازگوید.

ارتباط معنایی با: ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا / وصف تو از کجا و بیان من از کجا / شهریار

• عاشقان کشتگان معشوق اند / بر نیاید از کشتگان آواز

قلمرو زبانی: آواز: نهاد / اند معشوق اند: فعل اسنادی / کشتگان معشوق: مسند

قلمرو ادبی: مصراع دوم: شیوه بلاغی / کشتگان: تکرار / واژه آرایی

قلمرو فکری: عاشقان کشتگان معشوق هستند (در حق فنا هستند). پس از کشته آوازی بر نمی‌آید تا وصف خدا گوید.

ارتباط معنایی با: گر سالکی محرم راز گشت / بیندند بر روی ره بازگشت / کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بیهوشی‌اش درد دهند / سعدی

• یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحره مکاشفت مستغرق شده.

قلمرو زبانی: صاحب دلان: عارفان / مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است / مستغرق: غرق گشته. اسم فاعل از استغراق / جیب: قریبان / مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق / بحر: دریا / مستغرق: غرق شده / جیب مراقبت: اضافه اقترانی / حذف به قرینه لفظی: مستغرق شده (بود)

قلمرو ادبی: سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه است / بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی

• آنکه که از این معامله باز آمد.

قلمرو زبانی: معامله: سودا کردن، خرید و فروش. منظور همان مراقبت و مکاشفت است. / آنکه: قید

• یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟

قلمرو زبانی: طریق انبساط: خودمانی / تحفه: ارمغان / کرامت: جوانمردی، بخشش / که: پیوند وابسته ساز / ما را: به ما / چه: صفت پرسشی / چه تحفه: ترکیب وصفی / بودی (وجود داشتی): غیر اسنادی / تحفه: مفعول / کرامت کردی: گروه مفعولی / بعد از فعل گفت مفعول می‌آید، بنابراین از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی مفعول گفت است و در نتیجه این جمله دو مفعول دارد اولی چه تحفه کرامت کردی و دومی جمله بعد از گفت قلمرو ادبی: بوستان: استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه

قلمرو فکری: یکی از عارفان که در تفکر عارفانه خویش فرو رفته بود، هنگامیکه از دریای مکاشفت و مراقبت خود به درآمد گفت: از این عالم معارف الهی چه تحفه‌ای برایمان آورده‌ای؟

درس یک

ارتباط معنایی با: دگر باره سرمستان ز مستی در سجود آمد
مگر آن مطرب جان‌ها ز پرده در سرود آمد
مولوی

• گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامی پرکنم هدیه اصحاب را.

قلمرو زبانی: اصحاب: یاران. اصحاب و صحابه هر دو جمع صاحب / «را» در «اصحاب را»: حرف اضافه به معنی «برای»
/ جمله بعد از گفت: مفعول /

قلمرو ادبی: درخت گل: استعاره از جمال حق

• چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

قلمرو زبانی: «م» در «گلم»: مفعول / «م» در دامنم: مضاف الیه / دامنم از دست برفت: «م» در دامنم جهش ضمیر دارد. دامن از دست من برفت. / برسیدم: ماضی ساده / گلم: استعاره از حق / مست کرد: مسند
قلمرو ادبی: بوی گل: استعاره از لذت تجلیات / دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.

قلمرو فکری: لذت تجلیات الهی چنان مرا مست کرد که اختیار خود را از دست دادم و از خود بیخود شدم.

ارتباط معنایی با ابیات: آن کس که کند خودی فراموش / یاد دگری کجا کند گوش / نظامی /
چنان پر شد فضای سینه از دوست / که یاد خویش گم شد از ضمیرم / حافظ

• ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

• این مدعیان در طلبش بیخبران اند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد

قالب شعر: قطعه

قلمرو زبانی: ای مرغ سحر: منادا / هر جا منادا داشته باشیم: یک شبه جمله است و یک حذف معنایی نیز داریم /
مرغ سحر: پرنده‌های که به هنگام سحر می‌خوانند / سوخته: عاشق / جان شد: جان از تنش جدا شد / کان سوخته
را... «را» فک اضافه (جان آن سوخته) / را: فک اضافه / شد، جان شد: فعل غیر اسنادی / واو: ربط / بی خبران اند:
مسند

قلمرو ادبی: مرغ سحر: استعاره از عاشق غیر واقعی / پروانه نماد عاشقی است که بارزترین ویژگی‌اش صبر و خاموشی است.

قلمرو فکری: این‌هایی که ادعا می‌کنند خدا را شناخته‌اند از او آگاهی ندارند، زیرا آنکه خدا را شناخت، از او خبری به دیگران نرسید.

متناسب است با: لاف تقرب مزین به حضرت جانان / زان که خموشند بندگان مقرب فروغی / بسطامی /
هر که را اسرار کار آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند / مولوی

درس یک

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۵ و ۱۶ درس اول فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

پاسخ:

واژه معادل	معنا
وسیم	دارای نشان پیامبری
مفرح	شادی بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
وظیفه (بریدن وظیفه)	قطع کردن مقرری

معنا	واژه هم‌اوا	معنا	واژه متن درس
دوری، جدایی از وطن	غربت	نزد یکی، خویشاوندی	قربت
صحن خانه، محوطه خانه	حیاط	زندگی، عمر	حیات
رئیس، بزرگ، خانه	خان	سفره، سفره فراخ و گشاده	خوان
نام سرزمینی که بلقیس پادشاه آن بود	سبا	بادی که از شمال شرقی میوزد	صبا
درویشی، دشواری، فقیر	عساره	شیره، افشره	عصاره
بهره، قسمت، برای	بهر	دریا	بحر

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد

پاسخ:

۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید

پاسخ:

ج: حیات / تحفه / حلیه / مفرّج / تحیر / فاحش)

ق: قربت / قبا / مستغرق / تقصیر / قسیم / مراقبت / باسق / فایق)

ع: عصاره / عاکف / ربیع / معاملت / خلعت / مطاع)

۴- در عبارت زیر، نقش دستوری ضمایر متصل را مشخص کنید

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت

پاسخ: «م» در بوی گلم: نقش مفعول (بوی گل، مرا)

«م» در دامنم: نقش مضاف الیه (دامن از دست من برفت)

۵- در متن درس، نمونه ای برای کاربرد هریک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

پاسخ: مثال برای حذف به قرینه لفظی: طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (است)

مثال برای حذف به قرینه معنایی: بنده همان به (است) که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

قلمرو ادبی

۱- واژه های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای (مرغ سحر)! عشق ز (پروانه) بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: نماد عاشق و عارف دروغین و مدّعی و بیخبر از عشق / پروانه: نماد عاشق و عارف راستین و واقعی

۲- با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید.

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

فرّاش باد صبا را گفته تا (فرش زمردین) بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد.

الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید.

پاسخ: تشبیه: باران رحمت، خوان نعمت، فرّاش باد صبا، دایه ابر بهاری، بنات نبات، مهد زمین

سجع: رسیده و کشیده، بگسترده و پیرورد (سجع متوازی)

درس یک

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

پاسخ: فرش زمر دین: استعاره از گلها و سبزه ها.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

❖ عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: مَلَبَدٌ نَاكَحٌ عِبَادَتِكَ.

پاسخ: عابدان به کوتاهی در عباد اقرار میکنند و میگویند: تو را آنگونه که شایسته است، پرستش نکردیم.

❖ یکی از صاحب‌دلان سر به جای مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

پاسخ: یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرو رفته بود

۲- مفهوم گای مصراع های مشخص شده را بنویسید.

❖ ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تاتو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

پاسخ: کسب روزی و غافل نبودن از خدا.

❖ چه غم دیوار است را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

پاسخ: امامت پیامبر موجب آرامش است.

❖ گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

پاسخ: ناتوانی عاشق و عارف در توصیف معشوق.

۳- از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاشی نمی بیند که نقشی برکشد / وان که دید، از حیرتش کلک از بَنان افکنده ای

پاسخ: واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: مَلَعَرَفْنَاكَ حَقٌّ مَعْقَرِكَ.

گنج حکمت

پیام حکایت ← حکایت بط، حکایت آدمهایی است که گرفتار و هم و صورهای نادرست می‌شوند. گویند که جی در آب روشنایی ستاره می‌دید؛ پنداشت که ماهی است. قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

قلمرو زبانی: بط: مرغابی / روشنایی ستاره: مفعول / پنداشت که: که چپوند وابسته ساز / هیچ چیزی: مفعول / بارها: قید / فرو گذاشت: رها کرد / دیگر روز: قید و صفت مبهم / هر گاه: قید / گمان بردی: فکر می‌کرد / قصدی نپیوستی: اقدام نمی‌کرد. تصمیم به انجام آن نمی‌گرفت. / همه روز: (همه طول روز) و ترکیب وصفی فعل‌های ← نپیوستی، بدیدی، بردی، نمی‌یافت، بماند و می‌دید ← ماضی استمراری / همه: صفت مبهم. همه روز.

درس دو

F

درونمایه: دوری از ریا و تزویر و بیان اوضاع نابسامان

قالب شعر: قطعه - مناظره

اجتماع

● محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست «گفت ای، دوست این پیراهن است افسار نیست»

قلمرو زبانی: محتسب: مأموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / گریبان: یقه پیراهن / مرجع ضمیر «ش» در گریبانش (گریبان مست) مست است و ضمیر نقش مضاف الیه دارد / افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ می‌بندند / محتسب: نهاد / به: در / واو: ربط / گرفت: اخذ کرد / ای دوست: منادا، بنابراین یک جمله است و حذف به قرینه معنوی داریم / «این» به دلیل اینکه تنها آمده و چیزی را توضیح نمی‌دهد صفت اشاره نیست بلکه: ضمیر اشاره است / «این» در افسار نیست: به قرینه لفظی حذف شده است / ای دوست این پیراهن است افسار نیست: مفعول گفت

قلمرو ادبی: گریبان و پیراهن: تناسب / است و نیست: تضاد / واج آرای صامتهای «س و ت» قلمرو فکری: محتسب، مأمور اجرای احکام دین، در راه مستی را دید و یقه پیراهنش را گرفت. مست گفت: ای دوست، این پیراهن است که آن را گرفته‌ای، افسار نیست. مفهوم مأموران حکومتی با شهروند جامعه برخورد نامناسب دارند.

● گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی» گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

قلمرو زبانی: افتان و خیزان: حالت راه رفتن فرد مست، تلوتلو خوران / مست: مسند / افتان و خیزان: قید / واو: عطف / راه رفتن: نهاد / جرم: مسند / ره هموار نیست: اشاره به نابسامانی‌های اجتماعی قلمرو ادبی: افتان و خیزان: تضاد / هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است / ره، می‌روی، راه رفتن: تناسب / واج آرای «ر، ت» قلمرو فکری: محتسب گفت: تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می‌روی. مست گفت: جرم راه رفتن من نیست، راه ناهمواری دارد؛ یعنی جامعه پراز فساد و خلاف است.

● گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی ببرم» گفت: «رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست»

قلمرو زبانی: «تا» به این دلیل که مقصد مکانی است، دیگر پیوند وابسته ساز نیست بلکه حرف اضافه است و متمم می‌سازد / تا خانه قاضی: گروه متممی / برم (ببرم): مضارع التزامی / تعداد جمله مضارع دوم: چهار جمله: گفت، رو، صبح ای، بقیه جمله / نیمه شب: قید قلمرو ادبی: بیدار: می‌تواند ایهام داشته باشد: ۱- مقابل خواب ۲- آنکه هشیار نباشد / صبح و شب: تضاد و تناسب / رو و آی: فعل امر برو و بیا = تضاد در افعال قلمرو فکری: محتسب گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم (تا در مورد تو حکم صادر کند) مست پاسخ داد که: برو و صبح بیا؛ چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست. مفهوم بیت: مسئولان جامعه خود نیز در فکر راحتی خود هستند و به فکر مردم نیستند.

درس دو

● گفت: «نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

قلمرو زبانی: سرا: خانه، منزل / والی: حاکم، فرمانروا / را: فک اضافه (سرای والی) وقتی که یک ترکیب اضافه ساده به وسیله «را» جا به جا شود به آ» را فک اضافه میگوییم / شویم: برویم / خمار: می فروش / خانه خمار: میخانه / مصرع دوم استفهام تأکیدی است؛ یعنی بله حتماً آنجاست / والی از کجا: حذف «معلوم است» به قرینه معنوی / نیست: وجود ندارد پس اسنادی نیست

کلمات (است و نیست) (باشد و نباشد) (بود و نبود) (بود و نبود): اگر معنای «وجود ندارد» بدهد، فعل غیر اسنادی میشوند.

«شدن»: اگر معنای «رفتن» بدهد مثل: (آنجا شویم بر آسمان شو_کان سوخته را جان شد) فعل غیر اسنادی است؛ اما اگر معنای «گشتن» بدهد مانند (هوا سرد شد) فعل اسنادی است.

قلمرو فکری: محتسب گفت: خانه حاکم نزدیک است به آنجا برویم. مست جواب داد: از کجا معلوم است که خود والی الان در میخانه نباشد (مست نباشد؟) مفهوم بیت: به فساد عوامل حکومتی جامعه اشاره دارد.

ارتباط معنایی با: زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند حافظ

● گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی: داروغه: نگهبان / را: حرف اضافه در معنی به / گوییم: فعل مضارع التزامی / داروغه: متمم / تا: پیوند وابسته ساز / نیست: فعل اسنادی / خوابگاه: هسته / مردم: مضاف الیه / بدکار: صفت مضاف الیه قلمرو ادبی: خواب و خوابگاه: اشتقاق

قلمرو فکری: [محتسب] گفت: تا نگهبان را باخبر کنم برو و در مسجد بخواب [مست] گفت: مسجد جای افراد بدکار نیست.

مفهوم بیت: به تناقض گویی عوامل حکومتی اشاره دارد که گفتارشان و عملشان یکی نیست.

● گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

قلمرو زبانی: دینار: سکه طلا / وارهان: خلاص کن. نجات بده / شرع: دین، شریعت، مذهب / درهم: سکه نقره، درم، پول نقد. سکه نقره. / دینار: قید / مصراع اول: اشاره به رشوه خواری / واو مصراع اول: ربط قلمرو ادبی: درهم و دینار: تناسب / درهم و دینار: مجاز از پول

قلمرو فکر: [محتسب] گفت: پنهانی به من رشوه بده و خود را خلاص کن. گفت: رشوه در دین جایگاهی ندارد. مفهوم بیت: رواج رشوه خواری در جامعه

درس دو

● گفت: «از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»

قلمرو زبانی: غرامت: چیزی که تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی / از بهر: حرف اضافه / غرامت: متمم / ات: مضاف الیه / بیرون: مسند / پوسیده است: ماضی نقلی / جز: حرف اضافه / نقشی: متمم / پود: متمم / تار: معطوف / نیست: فعل اسنادی / جز نقشی ز پود و تار: مسند

قلمرو ادبی: جامه، پود و تار: تناسب / نقشی ز پود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه قلمرو فکری: [محتسب] گفت: برای خسارت، لباس را از تنت بیرون می‌آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است.

مفهوم بیت: بیان فقر حاکم بر جامعه

ارتباط معنایی با: گفت مست: ای محتسب بگذار و رو از برهنه کی توان بردن گرو مولوی

● گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

قلمرو زبانی: آگه: مخفف آگاه / آگه نیستی: مسند / «ت» در افتادت: جابه جایی ضمیر؛ کلاه از سر تو در افتاد «ت» در افتادت: مضاف الیه / کز سر در افتادت کلاه: جز معنای ظاهری، تعادل نداشتن مست را نیز می‌رساند / از سر کلاهی افتاده: بی خودی و خبری / «باشد» در سر عقل باید: حذف به قرینه معنوی / عار: مسند / بی کلاهی: نهاد / سر در مصراع دوم: همان معنای کلاه داده و مجاز ندارد.

قلمرو ادبی: سر و کلاه: تناسب / مصرع دوم بیت، ضرب المثل است.

قلمرو فکری: [محتسب] گفت خبر نداری که کلاه از سرت افتاده است و یا خبر نداری که تعادل خود را از دست داده‌ای. [مست] جواب داد: در سر عقل باید باشد؛ کلاه نداشتن عیب و عار نیست.

ارتباط معنایی با: خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نغز سعدی

● گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی» گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

قلمرو زبانی: بیهوده گو: صفت فاعلی مرخم (بیهوده گوینده) / می: مفعول / بسیار: قید / زان: پیوند وابسته ساز / ای بیهوده گوی: منادا / ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست: کار حرام حرام است و مقدارش مهم نیست / نیست: وجود ندارد و غیر اسنادی است

قلمرو فکری: [محتسب] گفت: «شراب زیاد نوشیده‌ای. به همین دلیل مست شده‌ای. گفت: ای فرد بیهوده گوی، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست.

مفهوم بیت: نفس عمل مهم است نه میزان انجام و ارتکاب کم یا زیاد آن.

ارتباط معنایی با: عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

حافظ

درس دو

● گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!»

قلمرو زبانی: حد: مجازات شرعی / هشیار مردم: ترکیب وصفی مقلوب یا همان دگرگون شده یعنی جای موصوف و صفت عوض شود (مردم هشیار) / هشیار مردم: نهاد / هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست: اشاره به ریاکاری جامعه / اینجا: ترکیب وصفی / کسی: نهاد / هشیار نیست: مسند (این پیراهن است_ افسار نیست_ی، مستی_ جرم راه رفتن نیست_ بیدار نیست_ نزدیک است_ آگه نیستی_ بی خودشدی) :: افعال اسنادی

قلمرو ادبی: مست و هشیار: تضاد / هشیار: تکرار قلمرو فکری: [محتسب]: گفت: باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. [مست] پاسخ داد: یک هشیار نشان بده. در این جامعه، کسی هشیار نیست. مفهوم بیت: فساد همه افراد جامعه را در بر گرفته است. ارتباط معنایی با: می‌خوران را شه اگر خواهد بردار زند گذر عارف و عامی همه بردار افتد قانای

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۲۰ و ۲۱ درس دوم فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

◇ گر بدین حال تو را (محتسب) اندر بازار بیند، بگیرد و (حد) زند.

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.

حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم.

◇ از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، (غرامت) بکشم

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن.

۲- فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

◇ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آنجا (شویم)» / گفت: «والی از کجا در خان‌خمار (نیست)؟»

پاسخ: «شویم: رویم، برویم / نیست: وجود ندارد»

◇ زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه (نیست) / در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه (نیست)

پاسخ: نیست اول: نمی‌باشد / نیست دوم: وجود ندارد

درس دو

❖ ریشه های ما به آب / شاخه های ما به آفتاب میرسد / ما دوباره سبز میشویم

پاسخ: میشویم: خواهیم شد، میگردیم

قلمرو ادبی

۱- نخستین بار گفتش کز کجایی؟ بگفت از دارمُ لک آشنایی
بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت انده خرد و جان فروشند
بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست
بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ بگفت از دل تو میگویی، من از جان
بگفتا دل ز مهرش کی کی پاک؟ بگفت آنکه که باشم خفته در خاک
بگفت او تر من شد زو مکن یاد بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد؟
چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش
به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی
پاسخ: شیوه گفتگو در این سروده و درس به صورت بحث و مجادله است که در اصطلاح ادبی
«مناظره» نام دارد.

۲- متن درس از نظر شیوه بیان (جد - طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
پاسخ: هر دو شاعر، با بهره گیری از طنز، سعی میکنند با زبان ساده به ترسیم فساد و ریاکاری جامعه
عصر خود بپردازند.

قلمرو فکری

۱- هر یک از مصراع های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟
گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» **پاسخ:** رشوه خواری
گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست» **پاسخ:** نابسامانی و فساد جامعه

درس دو

۲- در هر یک از بیت های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

پاسخ :

بیت هشتم

عدم توجه به ظاهر، سطحی نگری محتسب و عقل گرایی مست

بیت نهم

ناپسندی مطلق گناه و معصیت و سطحی بودن نگاه محتسب

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت های زیر توضیح دهید.

دور شواز برم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

پاسخ: با بیت چهارم ارتباط دارد؛ اهمیت ندادن مست به سخنان محتسب و فریب نیرنگ های ریاکاران را نخوردن.

گفت مست: «ای محتسب، بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟»

پاسخ: با بیت هفتم ارتباط دارد؛ بیان فقر حاکم بر جامعه و زورگیری مأموران حکومت و رشوه خواری آنها.

جواب درک و دریافت صفحه ۲۳ درس دوم فارسی دوازدهم

درک و دریافت

۱- برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

پاسخ: لحن ملایم و پند و اندرز؛ زیرا این شعر، آیین عرفان حافظ است که با زبانی تعلیمی و اندرز گونه بیان شده است؛ پس باید با لحن ملایم و اندرز گونه خوانده شود تا در مخاطب اثرگذار باشد.

مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید.

الف) بیت های سوم و پنجم) پاسخ: کمال یافتن به وسیله عشق الهی)

ب) بیت های ششم و نهم) پاسخ: عشق الهی باعث ثبات روحی و رهایی از اوج و فرود و گرفتاری است)

شعرخوانی

تمامی افعال این شعر اسنادی اند

• ای بیخبر! بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی و فکری: ای بی خبر: منادا / تا: پیوند وابسته ساز / کی: قید / بیخبر: کسی که از عوالم عاشقان حق - نه به تعلیم و ارشاد و نه از راه دل - آگاه نشده است / صاحب خبر: عارف و دل آگاه / راهرو: در کلام صوفیان سالک راه حق است / راهبر: صوفیان به او پیر یا مراد یا مرشد یا شیخ می‌گویند. در اینجا راهبر کسی است که راه را به پایان برده.

• در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: هان: (شبه جمله) هشیار باش، آگاه باش / ادیب: معلم / هان: شبه جمله قلمرو ادبی: مکتب حقایق: تشبیه / ادیب عشق: تشبیه قلمرو فکری: پسر: منظور سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر: منظور رهبر و مرشد صاحب خبر ادیب عشق: کسی است که سالک را برای درک اسرار غیب می‌پرورد و آنگاه اسرار را به او می‌آموزد تا روزی به مقام راهبری و کمال برسد و کارآموده گردد.

• دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی: کیمیا: اکسیر / واو: ربط قلمرو ادبی: مس وجود: اضافه تشبیهی / کیمیای عشق: اضافه تشبیهی / زر شوی: تشبیه / چو مردان ره شوی: تشبیه قلمرو فکری: مس وجود، هستی مادی و این جهانی ماست که عاشق جاه و مال و جلوه ناپایدار این زندگی است و کیمیای زر، روح متعالی است که جلوه این جهانی ندارد و نمی‌خواهد، اما درکی از عالم معنا دارد.

• خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد آنگه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: «ت» خورت: مضاف الیه / دور: مسند / «تو» در خواب و خورت: مفعولی که به قرینه معنایی حذف شده / بیخواب و خور: مسند قلمرو ادبی: خواب و خور: مجاز از زندگی مادی قلمرو فکری: دلبستگی انسان به تعلقات او را از شأن و منزلتش دور کرده است. زمانی می‌تواند به کمال برسد که از زندگی مجازی رها گردد.

• گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله، گز آفتاب فلک خوبتر شوی

قلمرو زبانی: بالله: بای سوگند / گر: پیوند وابسته ساز قلمرو ادبی: از آفتاب خوبتر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده‌ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید. قلمرو فکری: نور: عشق حق: منظور همان کیمیای عشق در بیت سوم است.

شعرخوانی

• یک دم غرق بحر خدا شو، گمان مبر / کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی

قلمرو زبانی: تر شدن: آلوده شدن / هفت بحر: هفت دریای بزرگ در جهان شناسی قدما عبارت‌اند از: دریای عمان - دریای احمر - دریای بربر - دریای اقیانوس - دریای روم - دریای اسود - دریای اخضر. / بحر (دریا) هم آوای کلمه بهر (برای) / یک موی: وصفی

قلمرو ادبی: بحر خدا: استعاره از معرفت حق / دم: مجاز از لحظه
قلمرو فکری: اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی، شک نکن، زیرا که یک موی وجود تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

• از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال، چوبی پا و سر شوی

قلمرو زبانی: مصراع دوم جمله وابسته و مصراع اول جمله هسته
قلمرو ادبی: از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد
قلمرو فکری: بی پا و سر شدن در راه حق؛ یعنی چنان حالی که عاشق به داوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد.

• وجه خدا اگر شود منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: «ت» شودت: مضاف الیه مضاف الیه
قلمرو ادبی: وجه خدا: جلوه یا تجلی حق؛ و تعبیری است. تلمیح / برگرفته از قرآن: «فَإِنَّمَا تُولَّوْا فِئَمْ وَجْهَ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵) / منظر نظر: جناس ناهمسان افزایشی
قلمرو فکری: صاحب نظر: در کلام حافظ کسی است که عالم معنا را درک می‌کند. معنی: اگر تو در همه حال رضای خدای را پیش‌گیری به یقین به بصیرت و آگاهی خواهی رسید.

• بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ، که زیر و زبر شوی

قلمرو ادبی: در دل مدار هیچ؛ کنایه: یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش / زیر و زبر: تضاد / بنیاد هستی: اضافه استعاری
قلمرو فکری: هستی تو: در متن یعنی دلبستگی‌های این جهانی تو. اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو خواهد بود.

• گر در سرت هوای وصال است، حافظا / باید که خاک درگاه اهل هنر شوی

قلمرو زبانی: هوای: خواست / حافظا: منادا / خاک: هسته / درگاه: مضاف الیه مضاف الیه / اهل: مضاف الیه مضاف
ایه / هنر: مضاف الیه مضاف الیه
قلمرو ادبی: سرت: مجاز از فکر
قلمرو فکری: در این بیت، حافظ به خود و در واقع به طالبان حقیقت می‌گوید که صاحب‌دلان باید راه وصال حق را بر تو بگشایند.

ارتباط معنایی با: به دولت کسانی سرفراختند / که تاج تکبر بینداختند / سعدی

درس سه

قالب شعر: غزل

درونمایه: وطن پرستی، دفاع از وطن، مبارزه با استبداد، ارزش نهادن به اندیشمندان، قناعت و بی توجهی به

تعلقات دنیایی

● ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مَسْلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

قلمرو زبانی: مسلک: روش

قلمرو ادبی: ناله: استعاره از شعر شاعر / مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر / مرغ، قفس، اسیر: مراعات نظیر / مصراع دوم: تشبیه؛ مسلک مرغ گرفتار قفس مانند مسلک من است.

قلمرو فکری: ناله مرغ گرفتار در قفس همه برای وطن است. روش نالیدن پرنده گرفتار در قفس به مانند نالهٔ من.

شاعر زندانی است

● همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

قلمرو زبانی: همت اراده؛ در بیت یاری و کمک معنی می دهد. همت: بلند نظری، وسعت نظر / همت: اراده، قصد،

عزم / به طرف: کناره / رفیقی که به طرف چمن است: دوستان آزاد من، آزادگان

قلمرو ادبی: باد سحر: تشخیص، نماد خبررسانی و پیک

قلمرو فکری: از باد سحر یاری می خواهم تا خبر من گرفتار را به دوستان آزادم برساند و آنها را از حال من آگاه سازد.

مفهوم: من با شعرم در حقیقت مردم را از حال شاعرانی آگاه می سازم که به خاطر سرودن از آزادی گرفتار شده اند.

● فکری ای هموم وطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هرکس نکند مثل من است

قلمرو فکری: ای هموطنان، برای آزادی خود و وطن خود فکری بکنید که اگر چاره ای نیندیشید، دیگران نیز مانند

من به خاطر وطن، گرفتار خواهند شد.

بازگردانی: ای هموطنان، در راه آزادی خویش فکری کنید چرا که هر کس [فکری] نکند، مثل من [گرفتار] است.

● خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران گنش آن خانه که بیت الحزن است

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «او» خانه است. / مرجع ضمیر متصل «ش» در «کنش» «آن» = خانه» است و نقش آن

مفعول. آن را از اشک ویران کن. / اجانب: ج اجنبی، بیگانگان / از دست: به دست، بیت الحزن: خانه غم و اندوه،

ماتمکده

قلمرو ادبی: خانه: استعاره از وطن

قلمرو فکری: وطن اگر به دست بیگانگان آباد شود، آن را باید با اشک ویران کرد (باید به حال آن وطن گریه کرد

و تأسف خورد) که آن وطن، دیگر ماتمکده است و نه وطنی شاد و آباد.

● جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن پدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

قلمرو زبانی: جامه: لباس / پدر: پاره کن، فعل امر از مصدر دریدن / ننگ: رسوایی، بدنامی / کم: کمتر، کم ارزشتر

قلمرو ادبی: غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن

قلمرو فکری: آن لباسی که بر تن داریم اگر در راه وطن غرقه به خون نگردد، باید آن را پاره کرد و دور انداخت زیرا

که آن، لباس رسوایی است و بی ارزشتر از کفن است.

ارتباط معنایی با: وطن پرست دهد جان خود به راه وطن به حرف پیاوه و جان دادن زبانی نیست

عارف قزوینی

درس سه

• آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

قلمرو زبانی: مُلک: سرزمین، کشور / آن کس: اشاره به محمد علی شاه قاجار دارد. / اهرمن: اهریمن، شیطان
قلمرو ادبی: مصراع: اول کنایه از به قدرت و پادشاهی رساندن / سلیمان و اهریمن: تضاد / سلیمان نماد پادشاهی
و عدالت گستری و اهریمن نماد فساد و بدی. با توجه به دو قرینه «سلیمان» و «اهریمن»، بیت تلمیح به ماجرای
حضرت سلیمان دارد.

قلمرو فکری: آن کسی را که در این کشور به پادشاهی رساندیم و او را عادل می دانستیم، اکنون ملت ایران یقین
حاصل کرده اند که وی اهریمن است که به جای سلیمان بر تخت نشسته است.

ارتباط معنایی با: همیشه مالک این ملک ملت است که داد سند به دست فریدون، قباله به دست قباد
عارف قزوینی

درس سه

دفتر زمانه

قالب شعر: غزل

درونمایه: وطن پرستی، دفاع از وطن، مبارزه با استبداد، ارزش نهادن به اندیشمندان، قناعت و بی توجهی به

تعلقات دنیایی

• هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

قلمرو ادبی: کم و بیش: مجازاً وابستگی‌ها؛ نیازهای مادی / مصراع دوم برای تأکید مصراع اول است با بهره گرفتن از آرایه طرد و عکس.

قلمرو فکری: هرگز غم و غصه کم و زیادی مال و مقام این دنیا را نداشتم.

ارتباط معنایی با: کم بیش دهر پیر نخواهد شد ای پسر تا کی امید بیشی و تا کی غم کمی؟ ناصر خسرو مفهوم: آزادی و وارستگی از وابستگی‌ها و تعلقات مادی و دنیایی

• در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر مَلّتی که مردم صاحب قلم نداشت

قلمرو زبانی: فتد: افتد = می افتد (مضارع اخباری)

قلمرو ادبی: دفتر زمانه: اضافه تشبیهی / از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن / مراعات نظیر: دفتر، قلم، صاحب قلم / قلم: مجاز از اندیشه / صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده

قلمرو فکری: هر مَلّتی که اندیشمند نداشت باشد در طول تاریخ و روزگار فراموش می‌شود.

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

قلمرو زبانی: اهل خرد: خردمندان / فکر جامعه: منظور آرای اکثریت جامعه و انتخابات است.

قلمرو ادبی: پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجازاً مردم جامعه

قلمرو فکری: هر کسی که به رأی اکثریت جامعه احترام نگذارد و خرد جمعی را نپذیرد، در دیدگاه خردمندان، شخص محترمی نیست.

• با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

قلمرو زبانی: ما را: حرف اضافه (برای ما) فراغت: آسایش

قلمرو ادبی: واج آرایی: تکرار صامت‌های «ج» و «م» / بیت لف و نشر مرتب دارد: لف اول: جیب / لف دوم: جام / نشر اول: مال / نشر دوم: می / جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید

قلمرو فکری: با اینکه از امکانات زندگی بهره‌ای ندارم، اما به سبب وارستگی، به چنان آسایشی رسیده‌ام که حتی پادشاهی چون جمشید نداشت.

مفهوم: بیت بر آرامش و آسودگی خاطر و وارستگی تأکید دارد.

• انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرخی موافق ثابت قدم نداشت

قلمرو زبانی: انصاف و عدل: رابطه معنایی ترادف / موافق: همراه / ثابت قدم: استوار

قلمرو ادبی: فرخی: تخلص شاعر / عدل و انصاف موافق داشت: تشخیص و استعاره

قلمرو فکری: عدل و انصاف (دادگستری) پیروان زیادی دارد (بسیاری دم از عدل و انصاف می‌زنند)، اما مانند فرخی موافق ثابت قدم و استواری ندارد.

گنج حکمت

خاکریز ← روایت سنگر سازان ۲- عیسی سلمانی لطف آبادی

پیام حکایت ← آشنایی با رشادت و دلاوری جهادگران و سنگر سازان بی سنگر.

در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات موسوم به «گلّه قندی» بود که دشمن با استقرار سلاح‌های زیادی، قلّه را در دست داشت شهید ساجدی با توجه به اینکه نسبت به همه مسائل آگاهی داشت، روحیه خود را نباخته، احداث یک خاکریز دو جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات محدود مهندسی و دید و تسلّط دشمن، قبول و اجرای این طرح خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصله زمانی شب تا سپیده دم اجرا و احداث می‌شد ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکریز را صبح تحویل می‌دهیم». عملیات احداث خاکریز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در رأس آنها شهید ساجدی آرام و قرار نداشتند. در اولین دقایق صبح، احداث این خاکریز هشت، نه کیلومتری به پایان می‌رسید و خاکریزی که با کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکریز روحیه عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی‌کرد. او پیش بینی می‌کرد که با توجه به تسلّط دشمن بر ارتفاعات روبه‌رو ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها و جود دارد. به همین دلیل، مرحله دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می‌شود، احداث نمود. آن روز با تدبیر حساب شده شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کرده و به پیروزی برسند.

• ارتفاع کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که همواره بر سر آن از سوی عراق مورد نزاع بوده است. شهید ساجدی: در پی کمین ضدانقلابیون و همسنگران صدام جنایتکار، در جاده‌های ناامن جبهه‌های غرب شربت شهادت را نوشید.

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۲۸ و ۲۹ درس سوم فارسی دهم

قلمرو زبانی

۱ معنای واژه «همت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید

الف) همت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود

پاسخ ←: عزم، اراده، خواهش، انگیزه و آرزو.

(×) سلسله جنبان: محرّک، آنکه دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.

ب) همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

پاسخ ←: دعا با صمیم قلب و توجه باطنی.

درس سه

۲- در کدام بیت ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید

♦ {من} همت از باد سحر میطلبم گر ببرد / خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است
پاسخ ← «:من» که نقش نهاد دارد، در جمله وَلْ به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس [فکری] نکند، مثل من است
پاسخ ← «:فکری» که نقش مفعول دارد، در مصراع دوّم به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ خانهای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که [آن خانه] بیتا لَحَزَن است
پاسخ ← «:آن خانه» که نقش نهاد دارد، در جمله پایانی بیت به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ جامهای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / پدَر آن جامه که [آن جامه] ننگ تن [است] و [آن جامه]
[کم از کفن است]

پاسخ ← «:آن جامه» که نقش نهاد دارد و «است» که فعل اسنادی میباشد در مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده اند.

♦ آن کسی را که [ما] در اینم مُلک، سلیمان کردیم / طّت امروز یقین کرد که او اهرمن است
پاسخ ← «:ما» که نقش نهاد دارد، در جمله وَلْ به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت / آری [دلم] نداشت غم که [دلم] غم بیش و کم نداشت
پاسخ ← «:دلم» که نقش نهاد دارد، در مصراع دوّم به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم [آن فراغت را] نداشت

پاسخ ← «:آن فراغت را» که نقش مفعول دارد، در جمله پایانی بیت به قرینه لفظی حذف شده است.

♦ انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی / چون فرّخی [انصاف و عدل] موافق ثابتقدم نداشت
پاسخ ← «:انصاف و عدل» که نقش نهاد دارد، در مصراع دوّم به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی

۱- کدام یک از ترکیب ها و واژه های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

الف (نال) مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است
پاسخ ← مرغ اسیر: معنای مجازی دارد؛ زیرا منظور «شاعر» است؛ لَمَّ مرغ گرفتار در معنای واقعی بهکار رفته است.

درس سه

ب) نشاط غربت از دل کی برد حب وطن بیرون به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن دارم
پاسخ: ← بیت الحزن: معنای مجازی دارد؛ زیرا منظور «دل» هر عاشق مهجور و دورافتاده‌ای است xxxx.

پ) در بیت الاحزان درآمد و نالید؛ چنانچه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید.
پاسخ: طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب (ع) در آن در غم فراق یوسف (ع) گریه میکرده است.)

۲- با توجه به بیت های زیر، به پرسش ها پاسخ دهید.
با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

الف) درباره تلمیح به کار رفته در بیت وّل توضیح دهید.
پاسخ: تلمیح به داستان جمشید، پادشاه ایران باستان دارد که در زمان او فراغت و آسایش برقرار بود.
ب) مصراعهای مشدّص شده را با توجه به آرایه «کنایه» بررسی کنید.
پاسخ: **تهی بودن جیب:** کنایه از فقیر بودن / **تهی بودن جام:** کنایه از شاد نبودن / **از قلم افتادن:** کنایه از فراموش شدن

قلمرو فکری

شعر «آزادی»، نمونه ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمد علی شاه اشاره دارد، با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت های زیر را بنویسید

﴿آن کسی را که در اینمُ لُک، سلیمان کردیم / مَآت امروز یقین کرد که او اهرمن است﴾
پاسخ: مردم امروز یقین پیدا کرده‌اند که آن کسی را (محمد علی شاه قاجار) که به پادشاهی رساندیم، در حقیقت شیطانی پلید است.

﴿خانهای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است﴾
پاسخ: کشوری که به دست بیگانگان آباد شود، باید به حالش گریه کرد و آن را با اشک ویران نمود؛ زیرا آنجا خانه غم و اندوه است.

درس سه

۲- در متن درس مقصود از موارد زیر چیست؟

الف) رفیقی که به طرف چمن است

پاسخ ←: دوستان و همفکران شاعر که بیرون از زندان، آزاد هستند.

ب) مردم صاحب قلم

پاسخ ←: انسانهایی که صاحب تفکر، اندیشه و هنر هستند.

۳- به غزل هایی که محتوای آنها بیشتر سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می گویند، در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت، در سروده های شاعرانی چون محمد تقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می توان نمونه های آن را یافت.

از این دیدگاه متن درس را بررسی کنید

پاسخ: غزل «آزادی» که یک حبسیه است؛ یعنی شاعر آن را در زندان سروده است، به بیان مسائل اجتماعی از قبیل: ستم حاکمان، آزادی، وطن، بیگانگستیزی، بیزاری از ظلم حاکمان، دخالت بیگانگان و سلطه آنان پرداخته است.

پاسخ: غزل «دفتر زمانه» به بیان بیتوجهی و احترام نگذاشتن حاکمان به اندیشه، باورها و خواسته های مردم پرداخته است و از وجود نداشتن طرفداران واقعی عدل و انصاف شکایت میکند.

۴- فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می کند

پاسخ: فرخی یزدی خود را انسانی ثابتقدم و پایبند به عدالت و انصاف معرفی کرده است.

۵- با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ادبیات زیر را بنویسید

♦ جامه های کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بد آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

♦ فرخی ز جان و دل، میکند در این محفل / دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

پاسخ: مضمون مشترک هر دو بیت، فداکردن جان برای آزادی و استقلال کشور از دست بیگانگان است.

درس پنج

دماوندیه^{۳۴} ← محمد تقی بهار

قالب شعر: قصیده

درونمایه: طرح مسائل سیاسی، دعوت به قیام و پایداری در برابر بیدادگری

• ای دیو سپید پای دریند ای گنبد گیتی ای دماوند / از سیم به سر یکی گله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

دماوند ← در لغت به معنی بخار معلق است. دم (مه، بخار) + آوند (آویزان، معلق).
دیو سپید ← در این بیت با نگاه مثبت با رنگ سفیدی که به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند یکی دانسته شده است.

ولی در بیت چهارم، شاعر صفت نحس بودن را با نگاه کلی به دیو نسبت داده است که قابل تأمل است.
قلمرو زبانی: دیو = (اهریمن، شیطان) منادا است و نیز گنبد گیتی و دماوند / ای: حرف ندا / دیو سپید و پای در بند: دو ترکیب وصفی / فعل هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است. / سیم: نقره / گله خود: کلاه خود، کلاه جنگی / میان: کمرکش

قلمرو ادبی: خطاب «ای» به دیو و گنبد گیتی ← تشخیص / پای در بند: کنایه از زندانی، گرفتار / دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند / بیت تلمیح به هفت خان رستم دارد. / اغراق: در ارتفاع و بلند شمردن کوه دماوند / سیم: استعاره از برف روی کوه / کمر بند آهنی: استعاره از صخره‌های تیره رنگ میان کوه / مراعات نظیر: سیم و آهن، سر و کله خود، سر و میان (کمر)، میان و کمر بند، کله خود و کمر بند / میان: ایهام دارد: ۱- کمر ۲- میان کوه
قلمرو فکری: ای دماوند، ای بلندترین بام گنبدی شکل جهان، ای کوه سپیدپوش که همچون دیو سپیدی تو را اسیر و دریند کرده‌اند.

مفهوم: شاعر قصد دارد دماوند را به شکل مبارزی محکم و مجهز نشان دهد.

• تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دل‌بند

• تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند

قلمرو زبانی: تا حرف ربط / «ت» در نبیندت: مضاف الیه برای «روی» است و جهش ضمیر دارد. روی تو / دل‌بند: زیبا، دل‌ریا

قلمرو ادبی: شاعر علت ارتفاع کوه دماوند را ناراضی بودنش از مردم می‌داند ← حسن تعلیل / مراعات نظیر: چشم، روی، چهر

قلمرو فکری: برای اینکه مردم چهره زیبای تو را نبینند با ابر چهره زیبای خود را پوشانده‌ای.

درس پنچ

● با شیر سپهر، بسته پیمان

● چون گشت زمین ز جور گردون

سرد و سیه و خموش و آوند

قلمرو زبانی: وارهی: از مصدر وارheidن، رها و خلاص شدن / ستوران: چهارپایان / اختر: ستاره / شیر سپهر: شیر فلک، ترکیب اضافی است. / اختر سعد: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: دم ایهام دارد: ۱- سخن، بانگ ۲- کنار، پهلو / ستوران: استعاره از مردم نادان و کم فهم / تشبیه ← مردم دیوماند: مردم: مشبه دیو: مشبه به / با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه از ارتفاع و بلندی کوه دماوند / مراعات النظیر: سپهر و اختر / شاعر مرتفع بودن دماوند را برای رهایی او از دم ستوران و مردم نحس دیوماند می داند ← حسن تعلیل. / تشخیص: پیمان بستن و پیوند کردن کوه دماوند با شیر سپهر و اختر سعد

قلمرو فکری: بیت چهارم و پنجم با یکدیگر موقوف المعانی هستند. برای اینکه از نفس شوم مردم دیوسیرت رها شوی، با شیر آسمان، یعنی خورشید، هم پیمان شده ای و با ستاره سعد، مشتری، پیمان بسته ای. (به ارتفاع کوه اشاره دارد)

● بنواخت ز خشم بر فلک مشت

آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: جور: ظلم و ستم / جور گردون: ترکیب اضافی / آوند: آویزان، معلق / گردون: آسمان / بیت ششم، جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو ادبی: زمین و گردون: تضاد / خموش، خفه و... شدن کوه از جور زمین و نیز مشت نواختن کوه آسمان ← تشخیص / مصراع دوم بیت هفتم تشبیه دارد. دماوند: مشبه مشیت: مشبه به / مراعات نظیر: نواختن و مشیت / زمین: مجازاً مردم

قلمرو فکری: وقتی که زمین از دست ستم روزگار این چنین سرد و خاموش و معلق در فضا ماند از خشم مشیت محکمی بر چهره آسمان کوبید، ای دماوند آن مشتی که کوبیده شد، تو هستی.

● تو مشیت درشت روزگاری

از گردش قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی: «ی» در «روزگاری»، مخفف فعل هستی / پس افکند: پس افکنده، پسمانده، میراث و صفت مفعولی مرخم / گردش قرن‌ها: گذشت صدها سال، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: روزگار: مجازاً مردم روزگار / تشبیه: تو مشبه، مشیت: مشبه به قلمرو فکری: [شاعر مشیت را نشان اعتراض می داند و می گوید]: ای دماوند تو مشیت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده ای. شاعر در این بیت به قدمت کوه دماوند نیز اشاره دارد.

● ای مشیت زمین بر آسمان شو

بر روی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: شو: در معنی رفتن / ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب / چند: صفت مبهم وابسته پیشین قلمرو ادبی: مشیت زمین: دماوند به عنوان مشیت، نماد مردم زمین است / مراعات نظیر و تضاد: زمین و آسمان / مشیت و بنواز: زمین: مجازاً مردم

قلمرو فکری: ای دماوند که مثل مشیت زمین هستی به آسمان برو و بر چهره آسمان چند ضربه محکم بزن

درس پنج

• نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نیم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: قید نفی؛ نه نه / نیم: مخفف فعل نیستم / خرسند: راضی، خشنود / نه: نفی برای تأکید، تو مشت نیستی.

قلمرو ادبی: روزگار مجازاً مردم روزگار / ای کوه: تشخیص

قلمرو فکری: نه نه، ای دماوند! تو مشت محکم روزگار نیستی. من از گفته خود خشنود نیستم؛ زیرا مشت نشان اعتراض است و کوه در موضع قیام نیست.

• تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: فسرده: یخ زده / ورم: آماس، تورم / یک چند: مدتی (قید است).

قلمرو ادبی: فسرده: ایهام دارد: ۱- یخ زده و منجمد ۲- افسرده / مراعات النظیر: درد، ورم، فسرده / مصرع اول تشبیه دارد / زمین: مجازاً مردم زمین / شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر ناراحتی و دردمندی زمین می‌داند ← حسن تعلیل / ورم: استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری: تو دل افسرده و رنج دیده مردم زمین هستی که مدتی است از سر درد و رنج، برجسته شده‌ای.

• تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماض کردند

قلمرو زبانی: ضماض: پماد، درمان، مرهم (ارزش املایی دارد). کافور: ماده‌ای معطر و سفیدرنگ / تا: برای آنکه، حرف ربط وابسته ساز

قلمرو ادبی: کافور: استعاره از برف / حسن تعلیل: شاعر نشستن برف روی قلّه کوه را برای فرونشاندن درد و ورم کوه می‌داند. ورم: استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری: برای آنکه درد و ورم تسکین یابد، مرهمی از کافور بر آن نهاده‌اند.

• شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی: شو: فعل ربطی

قلمرو ادبی: زمانه: مجازاً مردم / ای دل زمانه: تشخیص / آتش: استعاره از خشم و نفرت / شاعر به ویژگی ظاهری کوه که آتشفشان نمی‌کند، اشاره دارد.

قلمرو فکری: ای قلب روزگار! منفجر شو و فوران کن و آتش خشم خود را پنهان نکن.

مفهوم: توصیه شاعر به آزادی خواهان جامعه برای قیام.

قرابت معنایی با: «سحر بار شاخسار بوستانی چه خوش می‌گفت مرغ نغمه خوانی»

«برآور هرچه اندر سینه داری سرودی، ناله‌ای، آهی، فغانی» اقبال لاهوری

• خامش منشین، سخن همی گوی افسرده مباح، خوش همی خند

قلمرو ادبی: تضاد: سخن گفتن و خاموشی، خندیدن و افسرده بودن

قلمرو فکری: [ای کوه] سکوت خود را بشکن و حرف بزن، ناراحت و غمگین مباح و خوشحال باش.

مفهوم: اعتراض کردن

درس پنج

• پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان، شنو یکی پند

قلمرو زبانی: یکی پند: یکی صفت مبهم

قلمرو ادبی: سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده / مراعات النظیر: آتش و سوخته / آتش: استعاره از خشم درون و غم

قلمرو فکری: شاعر خطاب به کوه دماوند می‌گوید: آتش و خشم درون خود را پنهان مکن و به پند و اندرز این شاعر رنج‌دیده گوش کن.

مفهوم: دعوت شاعر به اعتراض و قیام

• گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: نهفته داری: مضارع التزامی / سوزد: مضارع اخباری (می‌سوزاند) «ت» در هر دو جان: مضاف‌الیه / در مصرع دوم فعل به قرینه معنوی حذف شده است. (سوگند می‌خورم / یاد می‌کنم)

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از خشم و اعتراض / سوزد جانت: کنایه از نابودی / مراعات النظیر: آتش و سوزد قلمرو فکری: اگر خشم درون خود را پنهان کنی و آن را بیرون نریزی، به جانت قسم می‌خورم که شعله‌های آتش ظلم، وجودت را می‌سوزاند.

مفهوم: سفارش به قیام و اعتراض نسبت به استبداد

• ای مادر سر سپید، بشنو / این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: مادر: منادا / مادر سرسپید: ترکیب وصفی / این پند سیاه بخت فرزند: دو ترکیب وصفی: این پند، فرزند سیاه‌بخت (وصفی مقلوب) / پند فرزند: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مادر: استعاره از دماوند که نمادی از آزادی خواهان و افراد انقلابی است / سر: مجازاً موی سر / سرسپید: استعاره از برف / سیاه‌بخت: به کنایه بدبخت / سپید و سیاه: تضاد / مراعات النظیر: مادر و فرزند، پند و بشنو قلمرو فکری: ای مادر کهنسال، نصیحت این فرزند سیاه بخت خود را گوش بده.

• برکش ز سر این سپید معجر / بنشین به یکی کبود آورند

قلمرو زبانی: سپید معجر: ترکیب وصفی مقلوب / معجر: روسری / کبود: نیلی رنگ، آبی سیر / کبود آورند: ترکیب وصفی مقلوب / آورند: تخت و تاج و افسر

قلمرو ادبی: سپید معجر: استعاره از برف است / معجر از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی / آورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی / بر آورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت / سپید و کبود: تضاد / مراعات النظیر: سر و معجر

قلمرو فکری: روسری سفید خود را از سر باز کن: یعنی سازش با حکومت را رها کن و قیام کن و با شکوه و جلال بر تختی شاهانه بنشین.

مفهوم: توصیه به حرکت کردن و اعتراض

ارتباط معنایی با: ز قدر و قدرت بر تارک سپهر خرام به فرو بسطت (قدرت) بر دیده زمانه نشین مسعود سعد سلمان

درس پنج

• بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

قلمرو زبانی: بگرای: فعل امر از مصدر گراییدن: آهنگ کن، حمله کن / گرزه: نوعی مار که سری بزرگ دارد / شرزه: خشمناک، زورمند / شرزه شیر: ترکیب وصفی مقلوب / ارغند: خشمگین، غضبناک، دلیر، شجاع (در نقش دستوری صفت)

قلمرو ادبی: تو مشبّه، اژدها: مشبّه به / تو: مشبّه، شیر: مشبّه به ← تشبیه / گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی / مراعات النظیر: اژدها و شیر / مصراع دوم واج آرایی: تکرار صامت «ش»
قلمرو فکری: مانند اژدهای زهرناک حمله ور شو و زهرت را بریز. مانند شیر شجاع و خشمگین فریاد برآور و حرکت کن.

مفهوم دعوت به مبارزه با استبداد حاکم بر جامعه.

ارتباط معنایی با بیت: دفع این گفتارها نتوان نمود از ره کردار باید دفع این گفتارها فرخی یزدی

• بفکن ز پی این اساس بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: بفکن و بگسل: فعل امر از مصدرهای افکندن و گسلیدن (گسستن): بیفکن و جدا کن
قلمرو ادبی: اساس تزویر: اضافه استعاری / از پی افکندن و از پی گسستن کنایه از نابودی، از بین بردن
قلمرو فکری: پایه و شالوده این همه مکر و فریب و اصل و تبار اهل ستم و ریا را از ریشه برکن.

• برگن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکنند

• زین بی خردان سفله بستان دله لیر مردم خردمند

قلمرو زبانی: بی خردان سفله: ترکیب وصفی / سفله: پست و فرومایه / داد: حق، انصاف

قلمرو ادبی: بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم / بنای ظلم: اضافه تشبیهی / از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه از نابودی و ویرانی / مصراع اول واج آرایی: تکرار صامت «ب» و «ن» / بی خرد و خردمند: تضاد / مصراع دوم: واج آرایی؛ تکرار صامت «د» و مصوت «ب»

قلمرو فکری: خانه ظلم و ستم را از پایه خراب کن؛ زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه گند.

ارتباط معنایی با: بیخ ظالم ز باغ ملک بکن شاخ ظلم از درخت دین بشکن سلسله الذهب، جامی /

یخ ظلم از دل خود پاک بکن شاخ ظالم به سیاست بشکن سبحة الابرار، جامی

مفهوم: ظلم ستیزی و دادخواهی

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۳۶ و ۳۷ درس پنجم فارسی دهم

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید .

سریرمُ لک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هرچه کردگار دهد

پاسخ: سریر ← اورند

درس پنج

دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود، مرد کریم،

پاسخ: فرومایه ← سفله

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

پاسخ: مردم نحس / بیخردان سفله / سپید معجر / شیر ارغند / ضربتی چند / قلب فسرده / این اساس.

۳- در بیت های زیر، ترکیب های اضافی را مشخص کنید.

الف) تو مشّت درشت روزگاری از گردش قرن ها پسافکند

پاسخ: مشّت روزگار / گردش قرن ها.

ب) زین بی خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

پاسخ: داد دل / دل مردم

قلمرو ادبی

۱- در کدام بیت ها آرایه «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند

پاسخ: آوردن علت خیالی برای پشت ابر ماندن دماوند.

بنواخت ز خشم بر فلک مشّت آن مشّت تویی توای دماوند

پاسخ: آوردن علت خیالی برای پیدایش دماوند.

تو قلب فسرده زمینی از درد ورم نموده یک چند

پاسخ: آوردن علت خیالی برای بلندی کوه دماوند.

تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

پاسخ: آوردن علت خیالی برای وجود برف بر قلّه کوه دماوند.

۲- در بیت های زیر، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی گاه خود ز آهن به میان یکی کمر بند

پاسخ: سیم: استعاره از برف / کمر بند آهنی: استعاره از سنگ ها و صخره ها.

درس پنج

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند
پاسخ: آتش: استعاره از خشم و اعتراض.

۳- شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.
پاسخ: دماوندیه: در قالب «قصیده» سروده شده است؛ ولی «مست و هشیار» در قالب قطعه

قلمرو فکری

۱- محمّد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۲۳۱۲ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتّاکی‌ها در مطبوعات و آزار و آستان خواهان و سستی کلّ دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجّه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوندیه» و «سوخته جان» چیست؟
پاسخ: منظور از دماوند: آزادی خواهان، مبارزان و روشنفکران خاموش / منظور از سوخته جان: خود شاعر (بهار)

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین میگوید؟
«تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند»
پاسخ: زیرا دماوند را گوشه نشین و بدون اعتراض میداند که از شدّت غم و غمّه، ورم کرده و از میدان ظلم ستیزی دور است.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.
بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند
پاسخ: معنی: این حکومت ظالمانه را که بر پای فریب و ریاکاری بنا شده است، نابود کن
مفهوم: دعوت به ظلم ستیزی.

۳- مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.
شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند
خموشی چرا؟ چو خُم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟
پاسخ: دعوت به سخن گفتن، اعلام اعتراض و قیام کردن و همچنین پرهیز از پنهان داشتن خشم و درد و سکوت کردن

جواب درک و دریافت صفحه ۴۳ درس پنجم فارسی دوازدهم

۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

پاسخ: شیوه بیان این نوشته، ساده، صمیمی، نزدیک به زبان محاورهای و طنزآمیز است و نویسنده سعی کرده است با استفاده از اصطلاحات رایج، صمیمیت را ضمن گفتگو میان شخصیت های داستان به خواننده انتقال دهد.

۲- درباره فضای مضمی و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

پاسخ: فضای متن، صمیمی و سرشار از صداقت و نشاط و روحیه ایثار و فرمان پذیری در دوران دفاع مقدس است و مضمی و حال دوستی، مهربانی و روحیه بالای رزمندگان را در دیالوگ های بین شخصیتها نشان داده است

گنج حکمت

جاسوسی که الاغ بود^{۳۸}!

قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

فضای داستان: را لحن حاکم بر گفتوگوی افراد و رفتار آن‌ها می‌سازد.

گفتگو داستان: گفت و گوی جریان داستان، صمیمانه و عاطفی است.

بیان داستان: بیان طنز آمیز بر صمیمیت فضای آن افزوده است.

قلمرو زبانی:

- پانزده تا مین / دو هزار تا مین: پانزده و دو هزار: صفت شمارشی / تا: ممیز / مین: هسته
- مواضع: جمع موضع، جایگاه‌ها، محل‌ها
- چموش: در مورد اسب و استر و مانند آن به کار می‌رود؛ یعنی لگدن، بدرفتار، سرکش.
- شرارت: بدی و بدخواهی، بدفطرتی، بدطینتی، فتنه انگیزی
- بعثی: منسوب به «بعث»؛ نام حزب صدام

قلمرو ادبی:

- کاچی به از هیچی ← ضرب المثل: در هر موقعیتی، حرف زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی کم هر چیز بهتر از نبود آن است.
- دهانی که بی موقع باز شود ← المثل: در جایی که نباید حرف زد، حرف زده شود. یادآور مثل زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.
- بالا غیرتاً: از روی غیرت و تعصب ← یک اصطلاح است.
- بچه‌های شناسایی این اصطلاح نیز مانند «تخریب» از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقر و ادوات و در کل امکانات دشمن است.
- از چشمانش شرارت و حيله گری می‌بارد: شرور و حيله باز است. استعاره مکنیه: شرارت و... می‌بارد.
- به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن
- از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن
- یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن
- کار بگذارید: به کنایه عملی کردن و مین گذاری
- سر کار گذاشتن کنایه از به سخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل
- مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه از آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن
- سلانه سلانه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بیحال. اصطلاحی است که از زبان ترکی وارد شده.
- خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی.
- زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن
- این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه از پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص
- دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند
- در رفتن: کنایه از فرار کردن
- موبه مو توضیح دادن کنایه از بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن
- کنایه: کوتاهی نکردن کنایه از سستی و کوتاهی نکردن در کاری
- از تعجب شاخ درآوردن کنایه از تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن.

درس شش

نی نامه^{۶۷} ← مثنوی معنوی، مولوی

قالب شعر: مثنوی

درونمایه: عرفان، وحدت حق و یگانگی انسان کامل، بیان حقیقت وجودی انسان‌ها

نی نامه را چکیده مثنوی معنوی دانسته‌اند و تمام مثنوی معنوی تفصیل همین هجده بیت آغازین دفتر اول است. حقیقت گمشده و جود انسان را نمایش می‌دهد.

نشانگر تلاش شبانه روزی انسان است تا اینکه خود را به آن حقیقت نزدیک و متصل کند.

نی: نی بیست و هشت بار، در مثنوی و دیوان کبیر، مایه و موضوع تمثیل قرار گرفته است. زبان مثنوی نمادین است.

● بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

قلمرو فکری: مولانا خود را به نی تشبیه کرده است.

و به گفته علامه فروزانفر، مولانا به این سخن ابوطالب مکی نظر داشته: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمَرْمَلَةِ لَا يَحْتَمِلُ صَوْتَهُ إِلَّا بِخَلْأٍ بَطْنِهِ: مؤمن به نی می‌ماند که صدایش نکو نشود جز با تهی شدنش» «نی» همان مولانا است که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند و «شکایت می‌کند» که چرا روح آزاده او از «نیستان عالم معنا» بریده است. آنچه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است.

قلمرو زبانی: چون آگاه که، زمانیکه.

قلمرو ادبی: حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی / نی نماد مولانا، انسان کامل،

قلمرو فکری: به نغمه نی آگاه که حکایت می‌کند، گوش بده و توجه کن. نی از جدایی خود از عالم بالا شکایت می‌کند.

● کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

قلمرو زبانی: نیستان: نیزار / نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند

قلمرو ادبی: نیستان: نماد عالم معنا / مرد و زن: تناسب و مجاز از همه هستی

قلمرو فکری: تانی را از نیستان بُرند از آن آوازی برنمی‌خیزد. شاعر می‌گوید: از آن هنگامی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده‌اند، از فریاد و زاری من تمام آفریده‌ها نالان و گریان هستند. بیان درد فراق من بیان درد همه هستی است.

مفهوم: همه آفریده‌ها، چون از اصل خویش جدا افتاده‌اند، نالان اند و می‌خواهند اصل خویش را بیابند

● سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: شرحه شرحه، یعنی پاره پاره / شرح: بازکردن، توضیح دادن / اشتیاق: علاقه و شوق داشتن به چیزی است. میل قلب است به دیدار محبوب.

قلمرو ادبی: سینه: مجازاً دل عاشق / شرحه و شرح: جناس ناهمسان افزایشی / واج آرایی صامت «ش»

قلمرو فکری: در کلام مولانا اشتیاق، کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت و ادراک حقیقت هستی است. معنی: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد. ارتباط معنایی با: چندان کنم حکایت، شرح این قدر کفایت باقی نمی‌توان گفت^{۶۸} به غمگساران سعدی

درس شش

• هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو ادبی: بیت تلمیح به آیه شریف «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» دارد / اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: مولانا در این بیت تأکید بر اصل طلب دارد و می‌گوید: هرکسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد، سرانجام به تکاپو می‌افتد و روزگار وصال خود را می‌جوید تا به آن برسد. ارتباط معنایی با: آنچه از دریا به دریا می‌رود از همان جا گامد آنجا می‌رود / ما ز دریاییم و دریا می‌رویم ما زیالاییم و بالا می‌رویم مولوی

• من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: نالان: صفت فاعلی از مصدر نالیدن / بد حالان: کسانی هستند که حرکت آنها به سوی خدا کند است / خوش حالان: رهروانی که به یاری عشق با شتاب به سوی خدا می‌روند و از سیر به سوی خدا شادمان هستند / جفت: همراه

قلمرو ادبی: بد حالان و خوش حالان: تضاد و مجاز از همه انسان‌ها قلمرو فکری: معنی: نی را هم برای خوش حالان می‌نوازند و هم برای بد حالان. لذا، هر کس از پندار خود با او دمساز می‌شود و اگر اثر نشاط بخشی یا حزنی که بر اثر نوای این ساز عارض می‌گردد از خود ساز نیست، بلکه از روحیه شنوندگان است که اگر شاد باشند شادتر و اگر غمگین باشند دلگیرتر می‌شوند. مفهوم: مولانا ناله عشق به حق را برای همه سر می‌دهد.

• هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظن: گمان / اسرار: رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی / اسرار مفعول جمله است / یار: مسند قلمرو فکری: اسرار گوینده (مولانا) جدایی است. جدایی روح عارف از نیستان ملکوت که آرزو دارد خود را از این تبعیدگاه دنیای حسی به عالمی که منشأ اوست برساند. هیچ کس قادر نیست به ژرفای درون او راه یابد و ادعای شناخت او گمانی است شخصی و هر کسی برداشت سطحی از کلام او را دارد.

• سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو ادبی: دور و نور جناس ناهمسان اختلافی / نور: استعاره از معرفت و بصیرت / چشم و گوش تناسب و مجاز از کل حواس و ادراک انسان و یا مجازاً به معنی انسان‌ها قلمرو فکری: اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد. تنها با چشم و گوش دل می‌توان حقیقت را ادراک کرد. ارتباط معنایی با: رنگین سخنان در سخن خویش نهان‌اند از نکته خود نیست به هر حال جدا گل صائب

درس شش

• تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پنهان، پوشیده / دید: مصدر مرخم دیدن است که نقش نهادی دارد و کلمه جان نقش مضاف الیه. دیدن جان / دستور: اجازه / را: در معنی حرف اضافه برای / هر دو جمله اسنادی است. نقش کلمه های جان به ترتیب: متمم، نهاد و مضاف الیه

قلمرو ادبی: جان و تن: تضاد / مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: جان: منظور روح است که جوهر مجرد است و با چشم دیده نمی شود / گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

• آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: نای: نی

قلمرو ادبی: جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابود است / نی: استعاره از عشق / آتش است این بانگ نای: تشبیه / باد و باد: جناس تام / آتش مصرع دوم استعاره از عشق / واج آرایی مصوت «ا»

قلمرو فکری: نی به وسیله نوای خود فریاد عشق سر می دهد و هر نی ای که به این درجه نرسد آتش عشق در وجودش نیست، فنا و نابود می شود.

ارتباط معنایی مصرع اول با: عشق آتش بود و خانه خرابی دارد پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی است

عماد خراسانی

• آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو ادبی: آتش عشق: اضافه تشبیهی / جوشش عشق: اضافه استعاری / نی و می: جناس ناهمسان اختلافی / بیت ترصیع دارد.

قلمرو فکری: اگر نی به ناله پرسوز و گداز می افتد، به سبب عشقی است که در آن افتاده و موجب نوای غمگین در آن شده است و اگر باده می جوشد، آن هم به واسطه جوشش و مستی آفرینی عشق است.

مفهوم: عشق در همه هستی جریان دارد.

• نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های مادرید

قلمرو زبانی: حریف: همدم، همصحب / پرده اول: آهنگ و مقام موسیقی (نقش نهادی) / پرده دوم: حجاب و ستر (نقش مفعولی)

قلمرو ادبی: پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز / پرده و پرده: جناس تام / برید و درید: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: نی همدم و همنشین کسانی است که جویای معرفت اند و از معشوق حقیقی خود جدا مانده اند. آهنگ های نی، راز ما را افشا کرد و احوال نهایی ما را بر همه کس آشکار ساخت.

درس شش

• همچونی زهری و تریاقی که دید؟ همچونی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق به کسر اول معرب تریاک است و در زبان فارسی مترادف کلمه پادزهر و مقابل زهر به کار می‌رود. / دمساز: همدم، همراز، همنشین / مشتاق: عاشق، آرزومند

قلمرو ادبی: زهر و تریاق: تضاد / که دید: پرسش انکاری / دو تشبیه در بیت / مفهوم هر دو مصرع تناقض دارد. قلمرو فکری: به عقیده عرفا، کسانی که از سر هوا و هوس به موسیقی گوش دهند به منزله زهر است و برای صاحب‌دلان، حکم تریاق و پاد زهر دارد و به دل‌های مشتاق آرامش می‌دهد. مفهوم: نی در عین درد آفرینی، درمان‌بخش نیز هست.

• نی حدیث‌راه پرخون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

قلمرو ادبی: راه پرخون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق / بیت تلمیح به داستان لیلی و مجنون دارد / نی حدیث ... می‌کند: تشخیص و استعاره مکنیه

قلمرو فکری: نی داستان راه خونین عشق را بیان می‌کند و از قصه‌های عاشقانی چون مجنون که سراسر درد و رنج است سخن به میان می‌آورد.

ارتباط معنایی با: بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

حافظ

• محرم این هوش جز بی هوش نیست مرزبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم: رازدار، آشنا به حقایق عشق و حقیقت / هوش: عشق / بی هوش: عاشق واقعی / مر: نشانه تأکید و همیشه وابسته به رایی است که بعد از آن می‌آید / «را» نشانه فک اضافه «مشتری زبان جز گوش نیست» و نیز رای اضافه هم می‌تواند باشد: «برای زبان مشتری جز گوش نیست»

قلمرو ادبی: زبان و گوش: تناسب / زبان: مجاز از سخن و کلام / گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است. / بیت دارای تمثیل و اسلوب معادله است.

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی‌کند؛ تنها عاشق واقعی، محرم به حقایق عشق است؛ همان طور که گوش برای درک سخنان زبان ابزاری مناسب است. پس همه کس نمی‌تواند واقعیت آن سخنان را درک کند. برای درک آن باید انسان وجود خود را از اوهام خالی کند. مفهوم: هر کسی شایستگی درک عشق را ندارد.

ارتباط معنایی با:

هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است عراقی
با آن نتوان گفت که بیدار نباشد سعدی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش حافظ

اسرار خرابات به جز مست نداند
آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق
تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

درس شش

• در غم ما روزها بیگاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: بی گاه: مولانا مکرراً این واژه را در معنی بیوقت و به پایان رسیدن [هنگام غروب] به کار برده است. بیگاه شد بیگاه شد خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد دیوان شمس این واژه را با «دیر شدن» در بیت زیر می‌توان هم معنی دانست؛ زیرا در هر دو بیت به معنی به پایان رسیدن عمر است. قلمرو ادبی: بیگاه شدن: روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی / روز و سوز: جناس ناهمسان اختلافی / واج‌آرایی تکرار مصوت «ا» و صامت «ه» قلمرو فکری: عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می‌کند و روزهای زیادی از عمرش با سوز و گداز عشق سپری می‌شود.

مفهوم عمر عاشق با سختی‌ها و رنج فراوان همراه است و غم و اندوه عاشق تا لحظه وصال پایان ندارد. ارتباط معنایی با: زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست حافظ

• روزها گرفت، گورو، پاک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: بیت ۷ جمله دارد. قلمرو ادبی: رفتن روزها و گفتن به آن: تشخیص / پاک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی / رو و بمان: تضاد فعلی / مرجع ضمیر تو: عشق به حق تعالی قلمرو فکری: اگر روزهای عمر می‌گذرد، بگو بگذرد که هیچ پاکی نیست و اهمیتی ندارد. تو، ای عشق باقی بمان که چون تویی پاک و منزّه وجود ندارد.

مفهوم: بی توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

• هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بیروزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: بی روزی: بینوا، درویش / سیر شدن: بی میل شدن / هر که: ضمیر مبهم قلمرو ادبی: ماهی: استعاره از عاشق و نماد عاشق واقعی / آب: نماد عشق الهی و معرفت / روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن / سیر و دیر: جناس ناهمسان اختلافی / ماهی و آب: تناسب قلمرو فکری: همه کس، جز ماهی عاشق از عشق و غوطه خوردن در دریای عشق و معرفت سیر می‌شود و آن کسی که در راه طلب ملول و خسته شود، از عشق بی نصیب و محروم می‌ماند و روزش به ملالت می‌گذرد.

ارتباط معنایی با: تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود از این سودا

تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر از این دریا مولوی

درس شش

• در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی: در نیابد: فعل مضارع منفی / والسلام: یک جمله محسوب می‌شود.
 قلمرو ادبی: کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن / پخته و خام: تضاد / پخته: منظور عارف واصل / خام: بی تجربه در عشق / مصرع دوم ضرب المثل است.
 قلمرو فکری: افراد بی بهره از عشق و بی نصیب از دریای معرفت الهی از حال عارف واصل بی خبرند. پس سخن را باید به پایان برد و تمام کرد.
 مفهوم: تنها عاشق دلسوخته حال عاشق را درک می‌کند.
 ارتباط معنایی بیت با ابیات زیر:
 هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست سوخته داند که چیست پختن سودای خام سعدی / خامان ره نرفته
 چه دانند ذوق عشق دریا دلی بجوی، دلیری سر آمدی حافظ

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه «دستو» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

❖ چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سوز

پاسخ: وزیر، مشاور

(کلمات «شیون» ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآزند / «سوز» جشن)

❖ گرایدونک دستور باشد کنون / بگوید سخن پیش تو رهنمون

پاسخ: اجازه، رخصت) کلمات «ایدونک» ایدون که: ایدون: این چنین)

۲. با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا میتوان «دیر شدن روز» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟

❖ مکر او معکوس و او سرزیر شد / روزگارش برد و روزش دیر شد

❖ بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد / خورشید جلر عاشقان، در خلوت الله شد

پاسخ: بله؛ زیرا هر دو به معنای گذشتن زمان، سپری شدن و به پایان رسیدن عمر هستند.

۳. نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

❖ هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

یار من: مسند

اسرار من: مفعول

درس شش

قلمرو ادبی

۱. بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.
الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد
نیست اول: فعل اسنادی «نیست» ->
نیست دوم: نابود / باد در مصراع اول: هوا و نسیم - باد در مصراع دوم: باشد.
ب) نی، حریف هر که از یاری بُرید / پرده هایش پرده های ما درید
پرده اول: آواز و نغمه
پرده دوم: حجاب و اسرار.

۲. به بیت زیر توجه کنید:
مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد (کلمات: x مستمع: شنونده، گوشدارنده)
متن کامل صفحه ۴۸

۳. در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.
پاسخ: محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
← زیرا مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که میتوان جای دو مصراع را عوض کرد.

قلمرو فکری

۱. مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟
پاسخ: نی: استعاره (نماد) از مولانا یا انسان آگاه به حقایق عالم معنا / **نیستان:** استعاره (نماد) از عالم معنا
۲. کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هرچیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز میگردد) اشاره دارد؟
پاسخ: ← **بیت چهارم:** هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
۳. حافظ، در هر یک از بیت های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد (کلمات: x بر حسب: مطلق، طبق)
پاسخ: بیگانگی و محدودیت درک بشری ← هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

درس شش

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
پاسخ: استغنائی عارفانه و بی توجهی به تعلقات ← روزها گر رفت، گو، رو، پاک نیست / تو بمان، ای آنکه جز تو پاک نیست

۴. جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

شماره بیت	مفهوم
سیزدهم	دشوار و پر خطر بودن راه عشق
هفتم	آشکار بودن راز عشق و انعکاس درون در بیرون
هفدهم	اشتیاق پایان ناپذیر عاشق
دوازدهم	نقش ظرفیت و جودی افراد در تأثیرپذیری از عشق
دهم	فراگیر بودن و تأثیرگذاری عشق

گنج حکمت

آفتاب جمال حق^ه

← فیه ما فیه، مولوی

پیام حکایت ← آشنایی با اصطلاحات عرفانی، درک لذت قرب و نزدیکی به خداوند

پادشاهی به درویشی گفت: که آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجّی و قرب باشد، مرا یاد کن. گفت: چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند مرا از خود یاد نیاید از تو چون یاد کنم؟ اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او بگیرد و ازو حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق آن را برآرد.

قلمرو زبانی: بطلبید: فعل مضارع التزامی / کند: فعل مضارع التزامی / دهد: فعل مضارع التزامی / برآرد: فعل مضارع اخباری / را در معنی حرف اضافه از (از من یاد کن) حضرت: قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه و درگاه الهی / تاب: شعله و حرارت، فروغ، تابش / جمال: زیبایی. در اینجا مطلق جمال حق / عرضه دهد: نشان دادن، عرضه کردن / برآرد: برآورده می‌کند،

قلمرو ادبی: آفتاب جمال: اضافه تشبیهی / دامن کسی را گرفتن: به کنایه: متوسل شدن به کسی اصطلاحات عرفانی: تجّی: در اصطلاح عرفان و تصوف تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مقبلان که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. مستغرق در اصطلاح عرفان و تصوف، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هرچه نگرد تنها او را ببیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

درس هفت

درونمایه: عشق، عاشق، معشوق،

قالب متن: نثر تاریخی

محبت

● در مکتب سهروردی، عرفان و فلسفه مکمل یکدیگرند و عشق بالاترین درجه محبت است. او عشق مجازی را وسیله ای برای رسیدن به عشق حقیقی می داند.

● «تمهیدات عین القضا» حاوی سخنان دردآلود و عمیقی است که ترجمان ژرف بینی و عظمت روح او و در عین حال ظاهریی ها و قشری نگری های زمانه اوست.

بدان که از جمله نام های حُسن، یکی «جمال» است و یکی «کمال». هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد، پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالب حسن اند و در آن می کوشند که خود را به حسن رسانند و به حسن - که مطلوب همه است - دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود، الا به واسطه عشق و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید.

قلمرو زبانی:

- حسن: زیبایی، فروغ در اصطلاح تصوف یعنی «کمال ذات احدیت».
- جمال: زیبایی. زیبایی ازلای خداوند
- کمال: کامل و تمام شدن و در اصطلاح تصوف کامل شدن سالک است در ذات و صفات.
- بی خودی: بی هوشی
- جسمانی: منسوب به جسم
- روحانی: منسوب به روح
- معنوی: ملکوتی
- مأوا: پناه، پناهگاه

قلمرو فکری:

۱. در نزد عرفا، جمال الهی هیچ گاه جدای از جلال نبوده و جلال خدایی عین جمال وی می باشد و هر جمالی را جلال است و در پس پرده هر جلال، جمالی هست.
۲. در عرفان اسلامی، علت آفرینش نه سود بردن خالق است و نه بهره رساندن به مخلوق بلکه سبب اصلی آفرینش، حب حق به کمال است.
۳. منظور اینکه همه موجودات در مسیر تکامل گام بر می دارند و می خواهند به تکامل خود دست یابند. این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی، «کمال جویی» است.

ارتباط معنایی با: می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب را صائب

قلمرو ادبی:

تضاد: روحانی و جسمانی جناس ناهمسان جمال و کمال سجع: کمال و جمال / ندهد و نکند و ننماید
تشخیص و استعاره: راه ندادن عشق، ماوا نکردن عشق، روی نمودن عشق

درس هفت

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاصتر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاصتر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی محبت نباشد. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. و به عالم عشق - که بالای همه است - نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

قلمرو زبانی:

- محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند ← خوانند فعل اسنادی، عشق مسند
- دوم پایه ← ترکیب وصفی مقلوب، در پایه «ی» حرف میانجی
- غایت: پایان، فرجام، نهایت
- معرفت: شناخت، آگاهی، اطلاع
- سیم: سوم

قلمرو فکری:

۱. وقتی که دوستی به اوج خود رسید، عشق نامیده می‌شود. پس عشق از دوستی بالاتر و خاص‌تر است. زیرا همه عشق‌ها دوستی و محبت هستند ولی همه دوستی‌ها عشق نیستند.
مفهوم: برتری عشق بر محبت / برتری محبت بر شناخت
۲. پله اول سیر و سلوک، شناخت است. پله دوم محبت است، پله سوم عشق است. پس انسان برای رسیدن به عالم عشق باید معرفت و محبت را مانند دو پله از نردبان کمال قرار دهد.
مفهوم: شناخت مقدمه محبت / محبت مقدمه عشق

قلمرو ادبی:

- مراعات النظیر: محبت، عشق، معرفت
- تشبیه: مانند کردن معرفت و محبت به دو پایه نردبان

درس هفت

سودای عشق

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند. عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند.

قلمرو زبانی: ایثار: بذل و بخشش کردن، دیگری را بر خود ترجیح دادن. در اصطلاح تصوف مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنها بر خود در کل امور. / فرض: واجب و ضروری

ارتباط معنایی با: میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز /

یک قدم بر سر وجود نهی وان دگر بر درود نهی سنایی

قلمرو ادبی: عشق آتش است: تشبیه / رخت: نهادن: کنایه از اقامت کردن

• در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

قلمرو فکری: عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا که باشد جز خود به هیچ چیز و هیچکس اجازه اقامت نمی‌دهد و به هر کجا که برسد آنجا را می‌سوزاند. کسی می‌تواند به میدان عشق وارد شود (عاشق باشد) که ترک جان گوید. نمی‌توان هم با جان خود بود و هم عاشق بود.

• ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیکی طالبان. عشق، بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.

قلمرو زبانی: طالب: عاشق، سالک / از بهر این: به این خاطر

قلمرو فکری: ای عزیز به خدا رسیدن واجب است و به ناچار در نزد عاشقان، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است.

قلمرو ادبی: عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی / بی عشق چگونه زندگانی کند: پرسش انکاری

• کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟

قلمرو فکری: وظیفه انسان عاشق آن است که در وجود خود فقط در پی عشق باشد. زندگی عاشق به عشق بستگی دارد و بدون عشق هرگز نمی‌تواند زنده بماند.

ارتباط معنایی با: هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید حافظ

• حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌شناس. سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد و خودرأی بود؛ عاشقی بیخودی و بی‌رایی باشد.

قلمرو زبانی: می‌شناس و می‌یاب: فعل امر مستمر / ممات: مرگ / سودا: اندیشه، خیال، فکر باطل، معامله و گاهی به معنای عشق. در متن به معنای دیوانگی است. «همه» در اینجا صفت است / بی‌رایی: مترادف بی‌خودی. مقابل خودرایی

قلمرو فکری: دیوانگی عشق از زیرکی و هوشیاری این جهانی بهتر است.

ارتباط معنایی با: بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است حسین منزوی هیچ سر نیست که با زلف تو در سودا نیست هیچ دل نیست که این سلسله‌اش در پان نیست فروغی

درس هفت

• در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

قلمرو زبانی: عالم پیر: این دنیا / برنا: جوان، ظریف، نیک؛ متضاد پیر

قلمرو فکری: در این جهان، آرزو می‌کنم هر جا جوانی و نیکویی است، عاشق باشد؛ که عشق زیباترین و بهترین کالایی می‌تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید.

ای عزیز، پروانه قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است. این حدیث را گوش دار که مصطفی گفت: «اذا احب الله عبداً عَاشَقَهُ وَ عَشَقَ عَلَيْهِ فِي قَوْلِ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مَحَبِّي، وَ اَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مَحَبُّكَ أَنْ أَرَبْتَ أَوْلَمَ تُرِدْ» گفت: او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی و ما معشوق و حبيب توایم.

قلمرو زبانی: قوت: روز

شعرخوانی

(محمد رضا شفیعی کدکنی - م. سرشک)

محتوا: محتوای این غزل درد فراق است.

• ای مهربانتر از برگ در بوسه‌های باران بیداری ستاره، در چشم جویباران

قلمرو ادبی: هر چهار عنصری که شاعر در این بیت به کار گرفته؛ یعنی برگ، باران ستاره و جویبار، به صورت استعاری (تشخیص) به کار آمده‌اند. برگ در ادبیات ما و به ویژه در ادبیات معاصر، نماد لطافت و مهربانی است. بوسه‌های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری
قلمرو معنایی:

شاعر با بهره‌گیری از تشبیه، عشق خود را لطیفتر از برگ‌های باران خورده می‌داند و در مصراع دوم انعکاس ستاره را در جویبار به تصویر کشیده است.

• آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران

قلمرو ادبی: آینه نگاهت: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: در آینه نگاه تو صبح و ساحل به هم گره خورده‌اند. لبخند تو همچون صبح روشنی بخش است.

• باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

قلمرو ادبی: خاموشی جنونم: متناقض نما (پارادوکس)

قلمرو فکری: برگرد که در هوای بازآمدنت به ظاهر ساکت ولی مانند مجنونی آشفته و سراسیمه‌ام، آنچنان که از سنگ هم ناله بر می‌خیزد.

ارتباط معنایی با: «کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران» سعدی

• ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز کاین گونه فرصت از دست دادند بیشماران

قلمرو زبانی: جویبار جاری: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: فرصت از کف دادن کنایه از بیهوده سپری کردن

قلمرو فکری: انسان‌های بسیاری این گونه فرصت را از دست دادند که از سایه برگ گریختند و به دیگران یاری نرساندند. پس تو جویبار جاری باش و حیاتبخش.

• گفתי: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم: «بیرون نمی‌توان کرد حتی به روزگاران»

تضمین: شاعر در سرودن این شعر به غزل زیر از سعدی نظر داشته و بخش‌هایی از یک بیت را تضمین کرده است:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

قلمرو ادبی: مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن

قلمرو فکری: عشق تو را که بر دلم نشسته است، نمی‌توانم فراموش کنم حتی با گذر زمان.

• پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

قلمرو زبانی: نقش بستند: تصویر کردند / بیت دارای دو جمله است. جمله اول دو جزئی ناگذر (بودند) و جمله دوم

سه جزئی گذرا به مفعول ← یادگاران دیوار زندگی را نقش بستند.

قلمرو ادبی: دیوار زندگی: اضافه تشبیهی / مراعات النظیر: نقش و دیوار

قلمرو فکری: پیش از این عشق نقش خورده بود و دیوار زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است.

شعرخوانی

• این نغمه محبت بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

قلمرو زبانی: ماند: مضارع اخباری (می ماند) / مصرع اول یک جمله دو جزئی و مصرع دوم یک جمله سه جزئی گذرا به مسند است / تا: حرف ربط وابسته ساز
 قلمرو ادبی: آواز باد و باران: اضافه استعاری
 قلمرو فکری: آهنگ عشق و محبت بعد از مردن من و تو تا ابد خواهد ماند؛ مادامی که هستی در طبیعت جاری است.
 ارتباط معنایی با: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما حافظ

قلمرو زبانی صفحه ۵۴ فارسی دوازدهم

۱- از متن درس، معادل معنایی برای قسمتهای مشخص شده، بیابید.

♦ بیم آن است کز غم عشقت / سر برآرد دلم به شیدایی

پاسخ: سودایی (× شیدایی: دیوانگی)

♦ درد هرکس را که بینی در حقیقت چاره دارد / من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

پاسخ: لابد

۲- واژه‌های مهمّ املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: حُسن / طالب / مطلوب / وصول / واسطه / مأوا / غایت / مسلّم / ایثار / فرض / ممات / سودا / زیرکی / پیرایی / قُوت / حدیث / مَحَب / حبیب / خاص تر / معرفت / دیوانگی / حیات.

۳- به جمله‌های زیر و نقش دستوری واژه‌ها توجه کنید:

(الف) عشق، آزادی است.

نهاد مسند فعل اسنادی

(ب) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند.

نهاد مفعول مسند فعل

(پ) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.

نهاد مفعول مسند فعل

...

(الف) نهاد + مسند + فعل

پاسخ: عشق، آتش است / به خدا رسیدن فرض است / عشق، خاسترا از محبت است

(ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل

پاسخ: همه آن را عشق خوانند / او همه جهان را آتش بیند

درس هفت

قلمرو ادبی صفحه ۵۵ فارسی دوازدهم

۱- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

ببین آخر که آن پروانه خوش / چگونه میزند خود را به آتش

چو از شمع رسد پروانه را نور / درآید پرزنان پروانه از دور

پاسخ: در تمام موارد، «پروانه» نماد عاشق حقیقی، بیباک و جان بر کف است که در شوق وصال معشوق خود، میسوزد.

۲- برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه های از متن درس بیابید.

کنایه

پاسخ: به هر دیده روی ننماید / رخت نهادن در جایی / در عشق قدم نهادن

تشبیه

پاسخ: عالم عشق / عشق، آتش است / تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد / آتش عشق

سجع

پاسخ: بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد / جمله نامهای حسن یکی جمال است و یکی کمال

قلمرو فکری صفحه ۵۶ فارسی دوازدهم

۱- سهروردی، شرط دستیابی به عالم عشق را چه میدانند؟

پاسخ: شرط دستیابی به عالم عشق این است که انسان، معرفت و محبت را مانند دو پله از نردبان کمال قرار دهد.

۲- درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.

الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقلها افزون آید.

پاسخ: برتری عشق بر عقل نزد عاشقان و عارفان و ارزشمندی عشق را بیان میکند.

ب) ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هرچه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان.

پاسخ: بیان میکند که چون لازمه رسیدن به خداوند، عشق است؛ بنابراین واجب و ضروری است.

۳- درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع / لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست (بزم: محفل، ضیافت)

پاسخ: مفهوم بیت به لزوم شایستگی در عشق دلالت دارد. هر کسی قابلیت بهره‌مندی از آن را ندارد؛ مگر اینکه با تلاش این شایستگی را کسب کند: «عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید»

درس هفت

(ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم / حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

پاسخ: مفهوم بیت به ترک تعلقات مادی برای کسب وصال دلالت دارد. عاشق باید دل‌بستگی‌های مادی را رها کند تا از عشق بهره‌مند شود: «در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند»

(پ) بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ / یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

پاسخ: مفهوم بیت به عشق ورزیدن دلالت دارد. عشق، اصل زندگی و زندگی راسخ است که موجب حیات بخشی به انسان میشود: «وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟ حیات از عشق می‌شناسد و ممات بی عشق می‌یابد»

(ت) میتواند حلقه بر در زد حریم‌سن را / در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست

پاسخ: مفهوم بیت به داشتن روحی ناآرام و پُرشور دلالت دارد. کسی میتواند به حریم‌سن راه یابد که عشق در وجودش باشد: «به‌سن – که مطلوب همه است – دشوار میتوان رسیدن، زیرا که وصول به‌سن ممکن نشود، الا به واسطه عشق»

درک و دریافت صفحه ۵۷ فارسی دوازدهم

۱- این شعر را با متن درس ششم، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

پاسخ: ابیات درس ششم از ابیات سروده شفیعی کدکی کوتاه‌تر هستند. همچنین صبح ستاره باران را میتوان به چهار قسمت برابر تقسیم کرد و خواند؛ اما درس ششم چنین حالتی ندارد. موضوع شعر درس ششم عرفانی و تعلیمی است که با لحن و آهنگی ملایم، تکراری و یکنواخت بیان میشود تا در مخاطب اثر گذارتر باشد؛ در حالیکه این غزل استاد شفیعی، شعری عاشقانه است که با لحن و آهنگی شادمانه، پُر تحرّک و وزنی بلند خوانده میشود.

۲- شفیعی کدکی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟ توضیح دهید.

پاسخ: در بیت پنجم این سروده، شاعر از آرایه ادبی «تضمین» بهره برده است و بخشی از شعر سعدی را آورده است: «شعر سعدی شیرازی: سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل / بیرون نمیتوان کرد الا به روزگاران»
«شعر شفیعی کدکی: گفتم «به روزگاران مهری نشسته» گفتم / «بیرون نمیتوان کرد حتی به روزگاران»

درس هشت

نوع ادبی: ادبیات سفر

قالب متن: نثر معاصر

درونمایه: کسب تجربیات

زندگی

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الاغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کران» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم. از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، ۳۵ فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانش سرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ماه من بود. وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل خطرناک است؛ ناچار باید از یک تجارت خانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارتخانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتیم اینجا یک تجارتخانه باشد.

قلمرو زبانی: پاریز نام یکی از دهستان‌های خوش آب و هوای شهرستان استان کرمان که در سال ۱۳۸۰ در زمره شهر قرار گرفت و آبادی پاریز مرکز شهر پاریز است. فرسخ معرب فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت و تقریباً نزدیک به شش کیلومتر است. کران: نام روستایی در دهستان سعادت آباد بخش پاریز از شهرستان سیرجان در استان کرمان. چریغ: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان. چریغ آفتاب: به قول پاریزی‌ها یعنی دمیدن آفتاب، طلوع آفتاب، صبح زود. حواله: نوشته‌ای که دریافت‌کننده به موجب آن ملزم به پرداخت پول یا مال به دیگری است. اتراق کردن: ساکن شدن، ماندن در جایی / تداعی شدن: پیش آمدن / قریب: نزدیک / محصل: دانش آموز

گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم. او گفت: بده؛ پول را بده». خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را - که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود - پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ...

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعدی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصورات تاریخی می‌کند؛ البته توقف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلان آبی مدیترانه دوخته شده است.

درس هشت

فرودگاه آتن نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

قلمرو زبانی: کازیه: جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند. چه استبعادی دارد: چرا بعید و دور باشد (بعید نباشد) غایت القصوا: کمال مطلوب‌آمان: پایتخت کشور اردن است. / آتن: پایتخت کشور یونانست. پری: وقتی مرغی از اوج، یک لحظه به زمین می‌نشیند و دوباره برمی‌خیزد، این توقف کوتاه را سرپزدن می‌گویند. طیلسان: نوعی بالاپوش ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش از پنبه بود و بالای بدن، کتف‌ها و پشت را می‌پوشانید. دموکراسی از زبان یونانی و به مفهوم حکومت مردم است. برابری حقوق انسان‌ها، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد از قوانین این نوع حکومت است. عقرب جراره: نوعی از خبیث‌ترین عقرب‌ها که زرد باشد و گاه رقتن دم به زمین کشد. غاشیه: از مصدر «غشاوة» به معنی پوشاندن، روز قیامت

قلمرو ادبی: از جهت رنگارنگی جزیره‌ها را به طیلسان تشبیه کرده است. از عقرب جراره به مار غاشیه پناه بردن، ضرب المثل است.

قلمرو فکری: از عقرب جراره به مار غاشیه پناه بردن: بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن.

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند. آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب افریقا نیز پیش راند اما همه می‌دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند». دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد.

قلمرو زبانی: قطور: کلفت، ضخیم / تیبر: رودی در ایتالیا که از رم عبور کرده وارد دریای تیره نین می‌شود. قلمرو ادبی: دنیا به یک رو نمی‌ماند: ضرب المثل: اوضاع دائم به یک حال نمی‌ماند و هم معنی با مثل: در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد.

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد اما امروز به جای همه آن حرف‌ها، وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهی گیر و کشتی ساز ایتالیا را می‌بینیم.

قلمرو زبانی: موسولینی: بنیتو آندره آموسولینی روزنامه نگار، سیاستمدار و رهبر ایتالیای فاشیست طی دوران جنگ جهانی دوم بود. حبشه: سرزمینی قدیمی در شرق قاره افریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی، اریتره، جیبوتی و سومالی است. مستعجل: شتابان / سوء هاضمه: بدگواری، اختلال هضم / طاق ضربی: سقف ضربداری روی دیوار قلمرو ادبی: چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه، چراغ مشبه به / قلب افریقا: استعاره مکنیه و تشخیص / چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه / چراغ: مشبه به / دنیایی: مجاز / چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن / از آن چشم می‌زد: کنایه از آن فرمان می‌برد، از آن می‌ترسید.

درس هشت

قلمرو فکری: امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند — یعنی از افراط در کارها از بین می‌روند؛ همانطور که ثروتمندان از پرخوری می‌میرند. یعنی عامل مرگ انسان‌های بزرگ خودشان هستند.

باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند	کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند
خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان	این ملک که بغداد و ری‌اش نام نهادند
با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد	خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب	تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند
دلگرمی و دمسردی ما بود که گاهی	مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت	آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

قلمرو زبانی: حاج میرزا حبیب خراسانی: عالم و شاعر خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷ ه.ق). کی: به فتح ک، شاه / کیانی: کیانیان / کاووس کیانی: پادشاه کیانی. کی = که وی / مَلک: آنچه در تصرف باشد. قلمرو / عجین: سرشته / تاک: درخت انگور / می: شراب / تیغ: شمشیر نهاد جمله: «خون دل شاهان» است. پیرمغان: «کلمه پیر از اصل اوستایی parya/paro به معنی پیشین است. در لغت فارسی به معنای سالخورده، شیخ است. به پیشوایان دین زرتشتی نیز پیر مغان می‌گفتند. در تصوف از کلمه پیر، معانی شیخ، مراد، مرد کامل اراده می‌شود.

قلمرو ادبی: کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام / خون به می تشبیه شده / بیت، حسن تعلیل دارد. — (علت مست کنندگی شراب را خون دل شاهان می‌داند که بر خاک ریخته شده است و انگور از آن روییده و می هم که از انگور است / جفا به شمشیر تشبیه شده / چوب: مجاز از درخت نی. / تلمیحی هم به امر «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج‌ها و جفاها، از خود تهی شد. / مراعات‌النظیر: سر و تن، چوب و نی بیت پنجم حسن تعلیل دارد. / گرم و سرد: تضاد / مراعات‌النظیر: مرداد و دی و مه / دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دمسردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی / دلگرمی و دمسردی: تضاد.

قلمرو فکری:

- کاووس کیانی که او را کیکاوس نامیده‌اند چه وقت و کجا پادشاهی می‌کرد که به این نام نامیده شد؟ او را پادشاه خواندند؟
- این سرزمینی که آن را بغداد و ری می‌خوانند، چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده‌اند. همیشه در طول تاریخ در این سرزمین‌ها، خون ضعیفان را ریخته‌اند.
- خون دل شاهان که با خاک سرشته شد و درخت انگور از آن رویید، تبدیل به می (شراب) شد. این را «می» نام نهاده‌اند، در حقیقت، خون دل شاهان است که بر خاک ریخته شده.
- اگر تکه چوبی نی نامیده شد به راحتی نبوده است بلکه بسیار شمشیر ستم را بر سر و جسم خود تحمل کرد و از درون خالی شد تانی شد.
- اگر ماه‌ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بوده که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم ما دارد و ماه دی، سردی خود را از ناامیدی ما.
- خضر پیامبر که او را خضر فرخنده پی نامیدند به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

درس هشت

با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می‌رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند». و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!» من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست.

قلمرو زبانی: خط درشت و بسیار روشن؛ بسیار وابسته و وابسته است؛ یعنی قید صفت / سپاه نازی: نازی نام حزب سیاسی است که در کشور آلمان فعالیت داشتند.

قلمرو ادبی: فراموشکار بودن و به خاطر نیاموردن دنیا: تشخیص و استعاره مکنیه

در کنار بروکسل، کوه و تپه‌های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زبانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام یک طبق پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

قلمرو زبانی: «واترلو» نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود که در سال ۱۸۱۵ میلادی، بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف هفتم انجام گرفت و به این علت واترلو نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد / طبق: سینی / محوطه: هر جای محصور و محدود، پهنه، جایگاه علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است.

یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان مظَّم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

قلمرو زبانی: پانوراما: معادل فارسی آن «سراسرنما» است. هرگونه دورنمای سراسری از یک فضا را پانوراما گویند. / مناظر: جمع منظره

قلمرو ادبی: بازگو کردن ابر: تشخیص و استعاره مکنیه / مراعات النظیر: خورشید، ابر، شعاع و آفتابی

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت: «تمام این مناظر براساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود ۳۵ سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد. وقتی در پاریس بودم، یک روز نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان و ویکتور هوگو.

درس هشت

این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دور افتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دوگل.

قلمرو زبانی: فاتحه: دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده) / شارلمان: کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی‌ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است. ژنرال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت.

کارگاه متن پژوهی درس هشتم

قلمرو زبانی:

۱- واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف (طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف / برنم ط عشق اگر، پای نهی طاق نه

پاسخ: یکتا، بی نظیر / تک

× (م ط: بساط شطرنج)

ب (نهاده به طاق اندرون تخت زر / نشانده به هر پایهای در گهر

پاسخ: ایوان، عمارت.

پ (چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است / چون روی پریرویان با رنگ و نگار است

پاسخ: خمیدگی، قوس.

× (طاق: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند)

× (رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم)

۲- پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: غایت القصوای مقصود / عقرب جرّاره / دولت مستعجل / محوّ طه میدان / قنات حسنی / مار غاشیه / سوء هاضمه.

درس هشت

۳- همانطور که میدانید برخی از گروه‌های اسمی از «هسته» و «وابسته» تشکیل میشوند؛ بعضی از وابسته‌ها نیز میتوانند وابسته‌ای داشته باشند.

♦ از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته‌های وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

پاسخ: می‌ز: ده فرسنگ راه / مضاف الیه: غایت القصوای مقصود خود / صفت: مضاف الیه: اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر

قلمرو ادبی:

۱- عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف (یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم میزد.

دنیایی: مجاز از مردم دنیا

روم: مجاز از پادشاهان روم

چشم داشتن: کنایه از امیدوار بودن و توجه

از آن چشم میزد: کنایه از فرمان بری و ترس.

ب (کاووس کیانی که کیش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کیش نام نهادند؟

پاسخ: تلمیح به پادشاهی کاووس

کی و کی: جناس تام (همسان)

واج آرایه «ک» «ی»

کی در مصراع دوم: آرایه تکرار

پ (دلگرمی و دمسردی ما بود که گاهی / مردادمه و گاه دیاش نام نهادند

پاسخ: دلگرمی و دمسردی: تضاد و کنایه از امیدواری و ناامیدی

مرداد و دی: تناسب و مجاز از تابستان و زمستان

بیت حسن تعلیل دارد

واج آرایه «د» «م» «ن»

دلگرمی به مرداد و دمسردی به دی مربوط است: لفّ و نشر مرتّب.

درس هشت

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

از بیم عقب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

پاسخ: از چنگ گرگ رهاشدن و در چنگ قوّاب افتادن

از چاله درآمدن و به چاه افتادن

از بیم مار به دهان اژدها رفتن

از چنگ دزد درآمدن و به چنگ وّال افتادن

از ترس باران به آب چاهجستن

از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن.

قلمرو فکری:

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدمهای ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه میمیرند».

پاسخ: حرص و طمع فراوان داشتن و زیاده خواهی؛ یعنی از افراط در کارها از بین میروند.

۲- مفهوم گای هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

مفهوم گای	بیت
تحمّل سختی ها برای رسیدن به کمال	صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نیاش نام نهادند
ضرورت بهره گیری از راهنما در طریق عرفانی برای سعادت مندی	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده پیاش نام نهادند

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

پاسخ: یادآور این بیت حافظ است: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

پاسخ: مفهوم: ناپایداری قدرت و حکومت؛ مانند حکومت ابواسحاق در عصر حافظ و موسولینی در روزگار معاصر.

گنج حکمت

گنج حکمت سه مرکب زندگی / تذکره الاولیا، عطار

پیام حکایت ← آشنایی با سیر و سلوک عرفانی و تسلیم و اخلاص در برابر اراده خداوند

نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟ گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم».

قلمرو زبانی: ابراهیم ادهم؛ از عارفان مشهور قرن دوم هجری که گویند بزرگ زاده‌ای بود که ناگهان به فقر و زهد روی آورد و بعد از سفر به خانه کعبه با بزرگانی چون فضیل عیاض و سفیان ثوری هم مشرب شد. مرکب: اغلب به معنی اسب / باز بسته (بازداشته): یعنی رام شده و فرمانبردار / اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق. در اصطلاح تصوف، آن است که سالک در عمل خود شاهدی جز خدا نطلبد.

قلمرو ادبی: مرکب زندگی اضافه تشبیهی: زندگی: مشبه، مرکب: مشبه به / مرکب شکر اضافه تشبیهی: شکر: مشبه، مرکب: مشبه به / مرکب صبر اضافه تشبیهی: صبر: مشبه، مرکب: مشبه به / مرکب اخلاص اضافه تشبیهی: اخلاص: مشبه، مرکب: مشبه به
قلمرو فکری: ابراهیم می‌گوید:

- سه مرکب دارم، فرمانبردار. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می‌نشینم و جلو می‌روم؛ مفهوم: قدردان و سپاسگزار نعمت‌های خدا هستم.
- چو بلایی پیش می‌آید، بر آن بلا صبر می‌کنم و با صبر پیش می‌روم. مفهوم: شکایت و ناله و زاری نمی‌کنم بلکه به خدا پناه می‌برم.
- چون فرصت طاعت و بندگی پیش می‌آید، دل از هرچه غیر اوست پاک می‌کنم و تنها به حق می‌پردازم و به پیش می‌روم. مفهوم: اخلاص و بندگی

درس نه

قالب متن: نثر معاصر

درونمایه: روی آوردن به معنویات، دوری از نگاه تجملی، توجه به فلسفه والای زندگی

کویر: نمادی از دنیای بی ارزش به معنی مرگ و جهان پس از مرگ (آخرت) است.

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید. از دامنه کوه‌های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ مزینان سر بر می‌دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند. درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می‌گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند، مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود.

قلمرو زبانی: تموز: نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان / کلمه سرطان به معنی خرچنگ است. مشایعت: همراهی با مهمان برای خدا حافظی / ارگ: قلعه و حصاری کوچک که در میان قلعه‌ای بزرگ باشد. انگاره: اندازه و مقیاس، طرح یا نقشی که کشیدن آن ناتمام مانده باشد.

قلمرو ادبی: از دل چیزی برون آمدن کنایه از: جوشیدن / سر برداشتن: سر بلند کردن / سر بر شانه هم دادن درختان، سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ: استعاره مکنیه و تشخیصهم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند: تشبیه: اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است. بر همان مهر و نشان است که بود: ضرب المثل است برگرفته از این بیت حافظ:

حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

گوهر مخزن اسرار همان است که بود

تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوایش یاد می‌کند، در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه‌های مساجد یا مدرسه‌های مدارس می‌نشستند و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد، نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان. صحبت مزینان بود. نزدیک هشتاد سال پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی، ملا هادی اسرار - آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد / بعد از حکیم اسرار، همه چشم‌ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی‌اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.

درس نه

شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود. وی جد پدر من بود. من هشتاد سال پیش، نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است ... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن وفادار ماند؛ که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن سخت دشوار. قلمرو زبانی: فقه؛ علم احکام شرعیه / حکمت؛ فلسفه و به ویژه فلسفه اسلامی / غرفه؛ بالاخانه بر کنار بام، حجره بر بام / مدرس؛ جای درس گفتن / حوزه؛ ناحیه، طرف / سخت آلوده و سخت دشوار؛ سخت وابسته و بسته، قید صفت

قلمرو ادبی: چشم به کسی بودن کنایه از انتظار داشتن / چراغ علم و فلسفه و کلام؛ اضافه تشبیهی؛ علم و فلسفه و کلام، مشبّه؛ چراغ؛ مشبّه به / بهار حیات علمی و اجتماعی؛ اضافه تشبیهی / باب علم؛ اضافه استعاری / چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگهداشتن؛ کنایه از پر رونق نگهداشتن و ارزشمند کردن / مراعات النظیر؛ گرم، چراغ و روشن

قلمرو فکری: در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایبند می‌کند، ترک آن و دل نبستن به آن بسیار دشوار است. عبارت آخر ارتباط معنایی دارد با شعر: در کف‌ها کاسه زیبایی / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر سهراب سپهری

پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت. آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستاییمان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان برمی‌گشتیم و به تعبیر امروزمان «می‌رفتیم».

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام، همچون همه ساله امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمانف کویر می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند.

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند - در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. «در کویر خدا حضور دارد!» این شهادت را یک

درس نه

نویسنده رومانیایی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرایی که **آول** پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود، به صحرای عربستان آمده است و **عطر الهام** را در فضای اسرارآمیز آن **استشمام کرده است....**

قلمرو زبانی: نویسنده رومانیایی: منظور کنستانتین ویرژیل گئورگیو است که درباره پیامبر کتابی نوشت به نام «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» آواز پر جبرئیل: نام رساله‌ای است از شیخ شهاب الدین سهروردی و موضوع آن درباره حکمت و معرفت است. حیات: زندگی / ماوراء الطبیعه: مابعد الطبیعه، متافیزیک، عالم معقولات، خارج از طبیعت / غرفه: بالاخانه، اتاقی که بالای اتاقی دیگر بنا شده باشد / غرفه بلند: ترکیب وصفی / استشمام: بویدن قلمرو ادبی: راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه / دست و پاگیر شدن: کنایه از ایجاد دردسر کردن / چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن / تابستان وصال: اضافه تشبیهی / آمدن تابستان با مهربانی و گرمی و ...: تشخیص، استعاره مکنیه / آمدن گرم: حس آمیزی / تشبیه: کویر به میهنی آزاد تشبیه شده است. / فلسفه: مجاز از فیلسوفان / مذهب: مجاز / از اهل دین، علمای مذهبی / در کویر خدا حضور دارد: تضمین (نقل قول از نویسنده رومانی) / غرفه بلند آسمان: اضافه استعاری (آسمان همچون عمارتی است که غرفه و اتاق دارد). / درختش، غارش، کوهش و ... زبان گویای خدا می‌شود: تشبیه: مشبه: درخت ...؛ مشبه به: زبان خدا / تلمیح به آیه قرآنی: «یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض». نیز دارد. / عطر الهام: اضافه تشبیهی / درخت و غار و ... آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکنیه / عبارت «و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند»: حسن تعلیل / استشمام: با عطر تناسب دارد.

قلمرو فکری: بیشتر پیامبران از سرزمین‌های کویری هستند.

هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و ... مرتبط با مفهوم: «جهان، قرآن مصور است / و آیه‌ها در آن / به جای آنکه بنشینند، ایستاده‌اند» سلمان هراتی

درس ته

آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم و نگاه های اسیرم را همچون پروانه های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می کنم، ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گیرد!... چه فاجعه ای!...

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهار پایانشان از صحرا باز می گشتند و هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بام ها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

قلمرو زبانی: گریه آلود: صفت مفعولی مرخم / ناله های گریه آلود: ناله های که با گریه و ضجه همراه باشد. / تفرجگاه: گردشگاه / آن امام راستین: منظور حضرت علی است. / مدینه پلید: منظور شهر کوفه است. قلمرو ادبی: آسمان کویر این نخلستان خاموش و پرمهتابی: تشبیه / نخلستان خاموش و پرمهتابی: پارادوکس (متناقض نما) مشت بی تاب قلب: اضافه تشبیهی / باران های سکوت: اضافه تشبیهی / نگاه های اسیر: تشخیص / پروانه های شوق: اضافه تشبیهی / مزرع سبز: تلمیح دارد به این بیت حافظ: مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو / قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص / حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلق که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند. آن شب نیز ماه با تلألؤ پر شکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جاده روشن و خیال انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مکه!» که بعدها دبیرانم خندیدند که: «نه جانم، کهکشان!» و حال می فهمم که چه اسم زشتی! کهکشان؛ یعنی از آنجا که می کشیده اند و اینها هم کاه هایی است که بر راه ریخته است! شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بیند و دهاتی های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.

درس نه

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم و به کویر برمی‌گشتم، از آن همه زیبایی‌ها و لذت‌ها و نشئه‌های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره‌های پر از «ماورا» محروم‌تر می‌شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا ... می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آنجا می‌شود چغندرکاری کرد...!

قلمرو زبانی: نظاره: نظارت، نگریستن، تماشا / تَلَّوْ: درخشش، درخشندگی / قندیل: مشعل، چراغ آویز، چراغدان / پروین: چند ستاره درخشان که در یکجا به صورت خوشه جمع شده / سرزد: تایید، یک راست: مستقیم / ماوراء: پشت سر، آنچه در پشت چیزی قرار دارد / قدس: پاکی / نشئه: سرخوشی، مستی / چند حلقه چاه: حلقه: ممیز / قلمرو ادبی: خود: مجاز از وجود خود / گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن / دریای سبز معلق: استعاره از آسمان و نیز تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می‌پنداشتند. مرغان الماس‌پَر: استعاره از ستارگان / الماس‌پَر: استعاره از پرتو و نور ستارگان / سرزدن: کنایه از طلوع کردن / گل‌های الماس شکفتند: گل‌های الماس: استعاره از ستارگان / شکفتن گل‌های الماس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان / قندیل پروین: اضافه تشبیهی / دبیران: در اینجا نماد عالمانی است که تنها از منظر علمی به قضایا می‌نگرند. / جاده روشن و خیال انگیز: استعاره از کهکشان / نگاه‌های لوکس مردم ... استعاره مکنیه (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است). / چهره: مجاز از شخصیت / دیدار: مجاز از نگاه

قلمرو فکری:

- آن شب نیز من خود را بر روی بام ...: آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می‌کرد.
- نگاه‌های لوکس مردم آسفالت نشین شهر ...: نویسنده بین نگاه‌های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می‌شود و واژه‌ها را برای رساندن معنا کافی نمی‌داند.
- کلمات را کنار زنید و در زیر ...: ارتباط معنایی با: صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار سعدی
- از قدس و چهره‌های پر از «ماورا» محروم‌تر می‌شدم: منظور شخصیت‌های دینی و معنوی چون حضرت علی است.

درس ته

و دیدارها همه بر خاک و سخن‌ها همه از خاک! که آن عالم پر شگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از گل‌های رنگین - و معطر. شعر و خیال و الهام و احساس - که قلب پاک کودکانه‌ام همچون پروانه شوق در آن می‌پرید درس موم سرد این عقل بی درد و بیدل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود؛ و من آن شب پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم‌گویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

قلمرو زبانی موم: باد گرم و زهرآگین و خفقان آور / بیدل: بدون معنویت / اهورایی: صفت نسبی، منسوب به اهورا (اهورامزدا)، خدایی / اسرا: در شب سیر کردن و معانی دیگر آن: معراج پیامبر اسلام
قلمرو ادبی: عالم پرشگفتی و راز: استعاره از آسمان / آن عالم ... سرایی سرد و بی روح شد: تشبیه: مشبه: آن عالم، مشبه به: سرا / سرد و بیروح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن / باغ: استعاره از آسمان / گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس: اضافه تشبیهی (شعر و خیال و الهام و احساس: مشبه، گل: مشبه به) / قلب همچون پروانه: تشبیه / پروانه و پریدن: مراعات نظیر / موم سرد: متناقض نما / موم سرد این عقل: اضافه تشبیهی / عقل بیدرد و بیدل: تشخیص / قلب پاک ... پژمرد: استعاره مکنیه (قلب به گلی تشبیه شده است که پژمرده است) / علم عدد بین مصلحت اندیش: تشخیص و استعاره مکنیه /

قلمرو فکری: نویسنده از اینکه نگاه مردم به زندگی، جزئی و علمی شد و از معنویت‌ها دور گشت، ناراحت است

روان خوانی

← بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی

محمد بهمن بیگی: نویسنده معاصر از عشایر فارس و شیفته ایل قشقایی است.

خاطره: شرح تصویری ماندنی در ذهن که آئینه واقعیت است ولی رنگ خیال و عاطفه پذیرفته است. دارای نثر

صمیمانه و نزدیک به زبان محاوره است.

«بخارای من ایل من»: تاریخ معاصر ایل قشقایی در قالب داستانی و خاطرات دوره‌های کودکی و نوجوانی

محمد بهمن بیگی است. نثر این کتاب، روان و طنز آمیز است.

قلمرو زبانی

ابرش و سمند: نیز نام گونه‌هایی از اسب اس

اندوه گسار: غم خورنده، غمخوار

ایلخانی: خان ایل، رئیس ایل

آفت: بلا

بازآمدن: برگشتن

برگ: آذوقه، توشه

بطالت: بیهودگی

بعید کردن: از محل سکونت خارج کردن

بلدچین: نام پرنده‌ای است،

بَن و بلوط: نام دو درخت

بهارخواب: بالکن، تراس

بیخ و بن: اصل و ریشه، پایه

بیکران: بی انتها

پرسخاوت: سخاوتمند، بخشنده

تبار: خاندان، خویشاوندان

تفنگ مشقی: تفنگ بادی که برای تمرین بکار می‌رود.

تکاپو: تلاش، جست‌وجو

جان فرسا: نابود کننده

حد و حصر: حد و اندازه

حرمت: آبرو، احترام، ارزش

حضرات دولتی: مقامات دولتی

خط و خال: لکه و نشانه‌هایی در بدن

خفیف: سبک

دادپار: مقام و پستی در دادگستری

دانشنامه: مدرک تحصیلی

دل‌اويز: دل‌نشین، دلپذیر

دی‌ار بی‌یار: سرزمینی که دوست و خویشاوندی در آن نباشد.

دیرین: قدیمی، صفت نسبی

روان خوانی

زین و برگ: ابزار مربوط به چهارپا برای سوارکاری

شوکت: شدت هیبت، هیبت و قدرت و قوت

شیهه: آواز اسب، بانگ اسب

صدیق: گواهینامه، مدرک

طفیلی: میهمان ناخوانده

عدلیه: دادگستری

عشایر: در لغت جمع عشیره به معنی قبیله است.

عشیره: طایفه، ایل

عطرآگین: خوشبو

قاش: برجستگی جلوی زین اسب که از چوب، شاخ یا فلز سازند.

قشلاق: جایی گرم که زمستان به آنجا روند.

کبک دری: نوعی کبک که در دره‌ها زندگی می‌کند.

کُرنَد: اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد.

کمانه: نام محلی است.

گهر: رنگ سرخ مایل به تیرگی در اینجا مطلق اسب

گرده: پشت گردن

مباهات: فخر کردن

محصور: حصار شده، محدود

مدهوش کردن: از خود بی خود کردن

مرتفع: بلند

مزایا: جمع مزیت، برتری‌ها

ملاط: سرزنش

مواهب: جمع موهبت، بخشش‌ها

یغما: تاراج، غارت

بیلاق: جایی خوش آب‌وهوا که تابستان به آنجا روند.

قلمرو ادبی:

• پیدا شدن سروکله: کنایه از آشکار شدن چیزی

• اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن

• در جایی به سر بردن: کنایه از سپری کردن، ماندن در جایی

• مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی در خاطر داشتن

• باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن

• قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن

• دار و ندار: کنایه از تمام مال و ثروت

• زبان زد بودن: کنایه از معروف، مشهور بودن

روان خوانی

- زمین گیر: کنایه از ناتوان
 - دست یافتن به چیزی: کنایه از رسیدن به آن
 - از سر گرفتن: کنایه از شروع کردن
 - دو دل کنایه از مردد، شکدار
 - سر در گریبان کنایه از متفکر و سرگردان
 - از بیخ و بن برانداختن کنایه از نابود کردن
 - گرفتن دل کنایه از ناراحت و غمگین شدن
 - از چیزی یا کسی چشم پوشیدن کنایه از صرفنظر کردن
 - حلقه به در کوفتن کنایه از رفتن پیش هر کسی و هر جایی
 - سر از جایی درآوردن کنایه از به مقصد معلومی رسیدن
 - گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند کنایه از هنوز نرسیده‌اند
 - آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود کنایه از آرامش ندارد
 - جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند کنایه از بزرگ شده‌اند.
 - پا به رکاب گذاشتن کنایه از حرکت کردن
 - بال و پر گشودن: استعاره مکنیه و کنایه از بسیار خوشحال شدن
 - خیال بافتن: استعاره مکنیه و کنایه از سیر کردن در رؤیاهای
 - بخارا: استعاره از ایل
 - بو و جو: جناس ناهمسان اختلافی
 - یار و دیار: جناس ناهمسان اختلافی
 - بو ایهام دارد: ۱- رایحه ۲- آرزو و امید
 - مهر ایهام تناسب دارد: ۱- محبت ۲- خورشید که با هوا و آسمان تناسب دارد.
 - درخت بیداد: اضافه تشبیهی
 - تشبیه: شاهین تیز بال، مشبه: م در بودم
 - دامن معطر چمن: اضافه استعاری
 - مراعات نظیر: کبک، هوا، چمن، آهو و ...، مهر و فروردین
 - تضاد: سفر بریستن و بازآمدن، گرما و سرما
- قلمرو فکری:

- نویسنده حسرت زندگی در ایل را دارد و روح تنهای خود را با سیر در ایل و یادآوری خاطراتش تسلی می‌بخشد.
- گرمایی که حاصل سوختن چوب بن و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می‌نشیند؛ حال آنکه گرمای زغال منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی‌چسبد.
- نویسنده در این بند به بیلاق و قشلاق ایل اشاره دارد که با فرارسیدن پاییز به نقاط گرمسیری می‌روند و با شروع بهار راه رفته را به سمت نقاط سردسیری برمی‌گردند.

درس نه

قلمرو زبانی صفحه ۷۴ فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

پاسخ:

♦ باد گرم مهلك ^{بَدَ موم}

♦ تماشا (نظاره)

♦ آویزان (معلق)

♦ نگرش (تَقَی)

۲- چهار گروه اسمی که اهمّیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: تموز سوزان / ارگ مزینان / غرفه آسمان / حوزه درس / هیاهو و فریاد / شیعه غریب / صفای اهورایی / تَلالُو ستارگان / نشئه و سرخوشی / ^{سَدَ موم} سرد / حاجی ^{هَلّا} هادی اسرار / علم عدد بین مصلح اندیش.

۳- به انواع دیگر از «وابسته های وابسته» توجه کنید:

الف) صفت صفت: اسم + - + صفت + - + صفت

برخی از صفت ها، صفت های همراه خود را بیشتر معرفی می کنند و درباره ویژگی های آنها توضیح می دهند؛ این صفت با صفت همراه خود، یک جا وابسته هسته می شود. مانند:

■ پیراهن آبی روشن
هسته صفت صفت

■ رنگ سبز چمنی

در نمونه های بالا، واژه های «روشن» و «چمنی» وابسته وابسته از نوع «صفت صفت» هستند.

ب) قید صفت: کلمه ای است که درباره اندازه و درجه صفت پس از خود توضیح می دهد؛ مانند:

■ دوست بسیار مهربان
هسته قید صفت

■ شرایط تقریباً پایدار



درس ته

در کدام گروه های اسمی زیر، «وابسته وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.
پاسخ:

- ♦ تموز سوزان کویر (وابسته وابسته ندارد) ♦ (سه دست لباس ایرانی) دست: مبیّر.
- ♦ قلب آن کویر (آن: صفت مضاف الیه) ♦ (این معمار خوش ذوق) وابسته وابسته ندارد
- ♦ هوای نسبتاً پاک (نسبتاً: قید صفت) ♦ (شاگرد حوزه ادبی) ادبی: صفت مضاف الیه

۴- عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.
آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.
الف (نوع جمله ها):

پاسخ: جمله اول: چهار جزئی گذرا به مفعول و مقّم / جمله دوم: دو جزئی (ناگذر)

ب (نقش دستوری واژه های مشخص شده):
پاسخ: آن شب: گروه قیدی (قید) / نظاره آسمان: گروه مقّم می (مقّم م)

جواب قلمرو ادبی صفحه ۷۵ فارسی دوازدهم

قلمرو ادبی

۱- آرایه های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید.
آسمان کویر مانند نخلستان خاموش و ناله های امام راستین مانند این شیعه گمنام: تشبیه
مشت قلب و باران های سکوت: اضافه تشبیهی
قلب کویر و حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص
نخلستان خاموش و پر مهتاب: متناقض نما (پارادوکس)
سر در حلقوم چاه میبرد و میگریست: تلمیح به ماجرای سخن گفتن علی (ع) با چاه.

۲- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.
پاسخ: آواز پر جبرئیل: تلمیح به نزول وحی بر پیامبر (ص) از سوی خداوند به وسیله جبرئیل.
سر در حلقوم چاه میبرد و میگریست: تلمیح به ماجرای سخن گفتن علی (ع) با چاه و گریستن آن حضرت.
این مزرع سبز آن دوست شاعر: تلمیح به شعر حافظ: مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو.....
بر لب داشتن وحی در درخت، غار، کوه و...: تلمیح به آیه یَسَّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ .

۳- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب میشود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.
پاسخ: حسب حال؛ زیرا بیان شرح حال و عواطف، احساسات شخصی درباره تَلّٰت روحی و معنوی و وضع زندگی است.

درس نه

قلمرو فکری

۱- در متن درس، چه کسی به «جوینده‌های تشنه» مانند شده است؟ چرا؟

پاسخ: شاگردان؛ زیرا عاشقانه با نیروی ایمان و کشش درونی، طالب علم و دانش بودند؛ نه با زور و اجبار!

۲- نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت‌هایی اشاره دارد؟

پاسخ: نگرش مردم شهرنشین نسبت به پدیده‌های هستی، لوکس، مدّی، خالی از معنویت و حسابگر است (دید علمی و تجربی)؛ اما نگاه مردم روستایی، ساده، بی‌آلایش و آمیخته با معنویت است (دید احساسی و عاطفی)

۳- مضمون گای هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

الف (در کف‌ها کاسه زیبایی، / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌ر با پای دگر.

پاسخ: مفهوم: دعوت به درک زیبایی و ترک علم زدگی برای بازگشت به عالم معنا. مرتبط با بند آخر درس: چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر میرفتم ... به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود.

ب (من نمازم را وقتی میخوانم / که اذان را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف

میخوانم / پی قد قامت موج.

پاسخ: مفهوم: همه پدیده‌های هستی، مشغول ستایش و تسبیح خداوند هستند. مرتبط با این بخش درس: در کویر، خدا حضور دارد ... هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات و وحی را بر لب دارد

درک و دریافت

۱- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

پاسخ: پدرم مرد مهمّی نبود؛ اشتباهات تبعید شد. مادرم هم زن مهمّی نبود؛ او هم اشتباهات تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهات به دست حضرات دولتی و ملّتی به یغما رفت.

فردای همان روز، توّی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم.

در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم.

۲- با توجه به جمله زیر:

«نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!»

الف چرا نویسنده با خواندن نامه برادر خود، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد می‌آورد؟

پاسخ: زیرا امیر سامانی با شنیدن شعر و توصیف بسیار جالب رودکی درباره شهر بخارا، به سرعت به بخارا بازگشت.

ب اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی «شعر» است؟

پاسخ: در واقع به تأثیر موسیقی و شعر بر انسان اشاره دارد که این دو تکمیل کننده یکدیگر و باعث افزایش علاقه مندی میشوند.

درس ده

قالب شعر: غزل نمادین
درونمایه: عرفان تلاش و امید به پیروزی
سلمان هراتی با بهره گیری از نمادهایی چون خورشید، دریا، رود، باغ و ... به باورهای انقلابی و جبهه روشنی می‌بخشد.

● **دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو**
قلمرو زبانی: سوخت: فعل ماضی ساده در معنی متعدی «سوزان». جمله سه جزئی است. غم، برگ و بار من و تو را سوخت. / دوست: منادا / دیروز و امروز: قید زمان
قلمرو ادبی: تضاد: دیروز و امروز / تشخیص: غم سوخت. / مراعات نظیر: برگ و بار و سوخت؛ بهار، باغ و برگ / برگ و بار: استعاره از آرزوها و امیدها / بوی می‌آید: حس آمیزی / بهار: استعاره از پیروزی و انقلاب / واج‌آرایی: صامت «ب» / بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی
قلمرو فکری: ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز برگ و بار من و تو را سوزاند [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می‌رسد.

ارتباط معنایی با: بعد نومیدی بسی امیدهاست از پس ظلمت بسی خورشیدهاست مولوی

● **آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد** **غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟**
قلمرو زبانی: برزخ: در لغت یعنی فاصل میان دو چیز، چنانکه میان دنیا و آخرت را برزخ می‌گویند؛ در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذر. کاربرد دو کلمه پرسشی در یک جمله اشتباه نگارشی است. آیا، چه؟ / کل بیت یک جمله است.
قلمرو ادبی: بیت استفهام انکاری دارد. / برزخ سرد: استعاره از ایران استبداد زده / شب: نماد ظلم و ستم / کوچه‌های غم و درد: اضافه تشبیهی: غم و درد: مشبّه، کوچه: مشبّه به / مراعات النظیر: شب و تاریکی / واج‌آرایی: صامت «د» / سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی / سرد: ایهام دارد: ۱- سرد ۲- بی روح و افسرده
قلمرو فکری: در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه‌هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ظلم و ستم چه چیز را دیده بود؟ هیچ چیز.
ارتباط معنایی با: آیا در این زمان پر از بن بست، با این سکوت و تیرگی یک‌دست
سوسوی دوردست چراغی هست، در انتهای این شب بی‌هنگام؟

● **دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ** **امروز خورشید در دشت، آیینۀ دار من و تو**
قلمرو زبانی: بیت سه جمله دارد. دیروز من... بودم و یک چمن داغ بود. [حذف فعل بود به قرینه لفظی] / امروز... آیینۀ دار من و تو است. [حذف فعل است به قرینه معنوی] / دیروز و امروز: قید زمان / یک چمن داغ: با داغ بسیار. چمن در اینجا «ممیز» واقع شده، وابسته وابسته / آیینۀ دار: در اینجا و به ویژه در ادبیات معاصر یعنی انعکاس دهنده.
قلمرو ادبی: دیروز و امروز: تضاد / خورشید: استعاره از انقلاب و حرکت / دشت: استعاره از وطن / خورشید آیینۀ دار: تشبیه باغ و چمن و دشت: مراعات النظیر
قلمرو فکری: دیروز در غربت باغ خزان زده بودم و پر از داغ و حسرت بودم اما امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن آیینۀ دار من و تو و تجلّی حضور ما خواهد بود.

درس ده

• غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: واج آرایی صامت «غ» / باران: نماد رویش و سبزی / جویبار: نماد حرکت / مراعات نظیر: جویبار و باران
قلمرو فکری: پراز غربت و غبار باغ خزان زده هستیم نیاز به بارانی داریم که خود را شست و شو دهیم.
جویباران بسیاری منتظر ماست ← ما دچار پراکندگی هستیم؛ به جویبار وحدت پیوندیم.

• این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو زبانی: مصرع اول دو جمله است.

قلمرو ادبی: مراعات النظیر: فصل، شکوفایی، گل و بهار / بخوانیم با گل: تشخیص و استعاره مکنیه
قلمرو فکری: این دوره، فصل شکوفایی من و توست که به انتظار بهار بوده ایم. برخیز هم نوا با گل نغمه سرایی
کنیم که بهار من و تو می آید.

• با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

قلمرو زبانی: یادگار: واژه دو تلفظی / نسیم سحرخیز: ترکیب وصفی: صفت فاعلی مرخم / می ماند: مضارع اخباری،
جاوید است.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: نسیم، گل و باغ / جان سپردن: کنایه از مردن / گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن،
خاطرات و مبارزه / نسیم: نماد حرکت
قلمرو فکری: همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز [قیام کن] و همراه شو. اگر در این راه مبارزه مردیم [هراسی
نیست] ای دوست، گل به یادگار از من و تو خواهد ماند.

ارتباط معنایی با: ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک فردوسی

• چون رود امیدوارم، بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو

قلمرو زبانی: مصراع اول سه جمله است.

قلمرو ادبی: چون رود: تشبیه / رود و دریا: مراعات النظیر
قلمرو فکری: مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا را دارم که به یکدیگر پیوندیم.
ارتباط معنایی با: ز دور آبی دریای عشق پیدا شد چو رود زمزمه کردیم و یک نفس رفتیم هراتی

گنج حکمت

پیام حکایت ← اوستا در «تیرانا» ستایشگر طبیعت و زیبایی‌های آن است و دل چرکین از همه دنیای مدرن، انسان‌ها را دوباره به طبیعتی فرامی‌خواند که در میان سرگشتگی‌های زندگی مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است.

محمدرضا رحمانی ← مشهور به «مهرداد اوستا» شاعر خوشذوقی که به نام «رعنا» تظّص می‌کرد.

تیرانا ← فرزندی خیالی است که برخی از نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می‌کنند و با او به گفت و گو می‌نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت و گو می‌ریزند.

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور - بی آنکه زبان به کمتر داعیه‌ای گشاده باشم - سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده دستی، بی هیچ گونه چشم داشتی به سپاسگزاری یا آفرین. تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب زده را نوازشگری درمانبخش دردها. نه همین مهربانی را به مهر که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند. تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌دستی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی؛ سپاس خورشید را که هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر، گوهر تیرانا! اگر هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همین از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت مرمون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم.

قلمرو زبانی:

داعیه: خواهش و اراده و در متن درس، ادعا / گشاده باشم: ماضی التزامی / کرامت: سخاوت، جوانمردی، احسان، بزرگواری / پالیز: بوستان و در متن، با بوستان رابطه معنایی مترادف دارد. / خستگان را و آفتاب زده را: را در کاربرد حرف اضافه برای / آفتاب زده: صفت مفعولی / نوازشگر: صفت فاعلی / درمانبخش: صفت فاعلی / مهربانی را و هر زخمه سنگی را: را در کاربرد حرف اضافه برای / میوه‌های چند شیرین: چند صفت مبهم / و ابر، گوهر... [بخشی از] فعل به قرینه لفظی حذف شده است. [گوهر افشانی می‌کند] / زرافشانی کردن: نور پراکندن خورشید / م در اگر و همین: ضمیر جهشی، اگر در سرنوشتم ... و همین از آفریدگارم ...

قلمرو ادبی:

زبان به چیزی گشودن کنایه از سخن گفتن / گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن / چشم داشت: کنایه از توقع و انتظار داشتن / از درختان ... بیاموز: استعاره مکنیه و تشخیص / مراعات نظیر: بوستان، گل، شکوفه، بهار، درختان و ... / پای تا سر: کنایه از همه وجود / مادر: استعاره از طبیعت / زر استعاره از نور زرین خورشید / گوهر: استعاره از باران / مراعات النظیر: خورشید، بامداد و ابر / دست باشی: به کنایه بخشنده باشی. / از خویشتن بت ساختن؛ کنایه از مغرور شدن

قلمرو فکری:

• بند با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

گشاده دار دل و دست را که لنگر سنگ ازین دو شیوه شود بادبان فلاخن را صائب

• ز خویشتن بتی نسازم: از احساس و علاقه مردم آزاده، نسبت به خود سوء استفاده نکنم و خود را در نگاه آنها بزرگ نگردانم (چون بتی مایه پرستش قرار ندهم).

• نویسنده از خدای شاکر است که سعادت بزرگی به او بخشیده تا با تعریف و تمجید مردم به خود مغرور نگردد.

درس ده

قلمرو زبانی

در متن درس، واژه‌های بیابید که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟

پاسخ: غربت: دوری / قربت: نزدیکی

۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.

پاسخ: بی‌تابم و بیقرارم: واو ربط (پیوند)

من و تو: واو عطف.

۳- در متن درس، کدام گروه‌های اسمی، در نقش «مفعول» به کار رفته‌اند؟

پاسخ: دیروز اگر سوخت ای دوست، (غم برگ و بار من و تو) / غیر از شب آیا چه میدید چشمان تار من و تو؟

برخیز با گل بخوانیم اینک (بهار من و تو) / با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر (جان) سپردیم

قلمرو ادبی

۱- در متن درس، برای کاربرد هر یک از آرایه‌های «تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.

پاسخ:

تشخیص: بیت چهارم: در انتظار بودن جویبار / بیت پنجم: خواندن گل.

تشبیه: بیت سوم: خورشید مانند آینه دار است / بیت هفتم: شاعر مانند رود، امیدوار است.

۲- در بیت زیر، «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آنجا در آن برزخ سرد، در کوه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه میدید چشمان تار من و تو؟

پاسخ: برزخ سرد: نماد جامعه استبداد زده زمان شاهنشاهی / شب: نماد ظلم و ستم.

قلمرو فکری

۱- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بیقرارم / من میروم سوی دریا، جای قرار من و تو

پاسخ: بازگشت به اصل و دعوت به اتحاد و همبستگی.

۲- توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

دیروز در غربت باغ، من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو

پاسخ: سرشار بودن از امیدواری برای بهبود اوضاع و بشارت دادن به آینده ای درخشان در انقلاب اسلامی.

۳- درباره ارتباط موضوعی هر یک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) ز خورشید و از آب و از باد و خاک / نگردد تبه نام و گفتار پاک

پاسخ: این بیت به جاودانگی سخن پاک در گذر زمان اشاره دارد؛ بیت ششم درس نیز به جاودانگی نام و یاد شهدا تأکید

داشت.

ب) ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دست میدهم، من آب و دانه / می‌کارمت در چشم‌ها گل نقش اهیت /

می‌بارمت بر دیده‌ها باران خورشید.

پاسخ: مضمون این شعر مژده دادن به مرغ غمین برای شادی است؛ بیت پنجم درس نیز به فرارسیدن پیروزی و شکوفایی

پرداخته است.

درس یازده

درونمایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی، حفظ میهن و رشادت دلوران جنگ
زاویه دید داستان: داستان از طریق یک رخداد بارز شکل گرفته و با استفاده از حدیث نفس داستان به پیش می‌رود. داستان کوتاه تک محوری است.

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی‌شد آقا! نمی‌توانستم، شما عصبانی شدید، داد زدید، دستور دادید، گفتید که دستور می‌دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم، بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود، پاهایم سست شده بود، قلبم می‌لرزید، عرق کرده بودم، قوت اینکه قدم از قدم بردارم نداشتم. نمی‌خواستم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشم. گفتن ندارد خودتان می‌دانید که من بیش از همه مصر بودم در شنیدن حرف‌های شما. صحبت امروز و دیروز نیست، همیشه این طور بوده است. از آن زمان که معلم بوده‌اید تا اکنون که باز معلم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم. فرمانتان را ببرم.... الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.

مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم می‌گفت نمرات ثلث سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر نزده‌اید، احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتم، تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تل خاکی ایستاده‌اید چفیه بر گردن و کلت بر کمر و برای بچه‌ها صحبت می‌کنید، یقین نکردم. آفتاب چشم‌هایتان را می‌زد، برای همین دستتان را بر چشم‌های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایت کرده بودید، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید، با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی‌اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم: آقای موسوی! من موحدی‌ام، شاگرد شما. ولی این کار را نکردم، بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کز کردم. شما مرا دیدید، معلوم است که دیدید، ولی اینکه همان دم شناخته باشید مطمئن نیستم. چون کم تغییر نکرده‌ام! من در این یک سال و نیم گذشته، بزرگ شده‌ام، قد کشیده‌ام و به قول شما مرد شده‌ام، یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آنقدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان شما آمده‌ایم.

قلمرو زبانی: تل: تپه / چفیه: شالی که رزمندگان اغلب به گردن داشتند و امروزه نماد رزمنده و بسیجی بودن است. / حمایت کردن: در اینجا منظور قرار دادن دست به صورت کج و مورب در جلوی چشم است. / گردان: یک رسته نظامی است. رسته‌های نظامی از کوچک به بزرگ در کشور ما بدین گونه است: دسته (سرجوخه)، گروه (گروهان و استوار)، گروهان (ستوان و سروان)، گردان (سرگرد)، هنگ (سرهنگ)، تیپ (سرتیپ)، لشکر (سرلشکر)، سپاه (سپهبد)

قلمرو ادبی: کنایه: کم تغییر نکرده‌ام: بیشتر تغییر کرده‌ام. قد کشیدن: کنایه از بزرگ شدن / مرد شدن: کنایه از بالغ و کامل شدن

مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید و مثل کلاس طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است... به گلی فراموشم شد که در کجایم. گفتم: «آقا اجازه! ما دلمان خیلی تنگ شده بود برایتان» خندیدید، شما و دیگرانی که در اطراف ما ایستاده بودند و حرف مرا شنیدند، بلند خندیدند. من البته خجالت کشیدم از بچگی خودم ولی شما نجاتم دادید، گفتید: دل من هم همین طور، اما بدی دل

درس یازده

من این است که در این جور موارد حتی از خود من هم اجازه نمی‌گیرد. خجالت من در خنده بچه‌ها و خودم گم شد. دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدم. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل عرض نداشتم. پرسیدم اگر اشتباه نکنم بوی حمله می‌آید؟ گفتید از شله قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست. گفتم: فکر می‌کنید امام حسین (ع) ما را دوست داشته باشد؟

گفتید: چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند. گفتم: پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید. نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن. نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید ولی اصرارهای من که بوی التماس می‌داد، عاقبت شما را متقاعد کرد. مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند ... آنقدر مراقب پنهان کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم.

میان دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تلّ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده بانی یا انفرادی دشمن بوده است. زمزمه لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دید رسی در امان بمانم. جز گودالی که از کنجکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود، کجای می‌توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد؟ ولی عمق گودال آنقدر نبود که بتواند جثّه آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند.

قلمرو زبانی: شامه: قوه بویایی / غریب: عجیب و جای شگفتی / طفره رفتن: کوتاهی کردن و تأخیر در کار، سر دواندن، در رفتن / جای دنج: جای خلوت، محل فارغ و بی مزاحم

قلمرو ادبی: بوی التماس: حس آمیزی / گرم و پرشور حرف زدن: کنایه از گیرا و باجذب و هیجان انگیز سخن گفتن / حرف گرم: حس آمیزی / زمزمه لطیف و سبک و ملایم: حس آمیزی / کنجکاوای گلوله توپ در خاک: کنایه از فرو رفتن گلوله توپ در خاک / ماه: تشخیص (به قرینه سربلندی و بیرون آمدن)

سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند:

معنی ظاهری: من با سجده کردن با خاک همسطح می‌شدم و دیده نمی‌شدم.

معنی کنایی و ایهامی: من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می‌کردم.

ارتباط معنایی با: «خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است». آوینی /

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است منسوب به پهلوان پوریای ولی

صدایی که می‌آمد حزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می‌خواندید، از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می‌خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن. از لحن‌تان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم، خبری نبود یا اگر بود به چشم نمی‌آمد، آرام از گودال درآمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم و راه بازگشت را پیش گرفتیم، از همان مسیر که آمده بودم. می‌بایست پیش از شما به سنگرها می‌رسیدم ولی نپرسیدید. با هم به سوی موضع، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع

درس یازده

رسیدیم بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند. گفتید: خیلی نباید مانده باشد. گفتند: فرصت خوابیدن هست؟ خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بی امان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود.

گفتید: فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد... آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم ناکام می‌ماندم. منورهایی که گاه و بیگاه می‌آمد، چهره بچه‌ها را مشخص می‌کرد و منور خواستن از خدا در چنان وضع و حالتی حماقت محض بود. از رد صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل مَعبر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم، اما هنوز از شما نشانی نبود.

تیربارها، دوشک‌ها، تک تیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند. اما فاصله بچه‌های بی حفاظ لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد... آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتم و بچه‌ها هم که انگار از دست آن ذلّه شده بودند تکبیر گفتند....

قلمرو زبانی:

پاییدن: نگاهیانی کردن. زیر نظر داشتن / برانداز کردن یا ورنانداز کردن: برآورد کردن، سنجیدن / موضع: قرارگاه. در زبان عربی، اسم مکان است / منور: در لغت یعنی روشن، نورانی (اسم مفعول در زبان عربی). گلوله‌هایی که در شب با پرتاب آنها، روشنایی ایجاد می‌کنند. / حماقت محض: نادانی و جهالت کامل / معبر: گذرگاه، اسم مکان / دوشکا: اسلحه‌ای قوی که بزرگ و قویتر از تیربار است. / ذلّه: به تنگ آمدن.

غوغایی به راه انداخته بودید. چشم و گوش‌تان همه جا کار می‌کرد و... آتشتان هم لحظه‌ای خاموش نمی‌شد. معلوم نبود آن همه خشاب را از کجا می‌آوردید. یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می‌شد؟ چه معلّم عجیبی!... دوباره به من تشر زدید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم، من می‌خواستم دستورتان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم. شما شهادتین گفتید و یکبار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود. افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم. و حالا دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور کنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یاد می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

قلمرو ادبی: آن همه خشاب را از کجا می‌آوردید: معنایی کنایی دارد؛ یعنی آن همه نیرو و قدرت را از کجا می‌آوردید؟ قلمرو زبانی: تشر: کلمه‌ای که از روی خشم به کسی گفته شود؛ پرخاش، عتاب / تشر زدن: عتاب کردن، تنیدی کردن

شهادتین: دو صیغه «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله». این دو صیغه را معمولاً هنگام شهادت و رحلت یا وارد شدن به دین اسلام بر زبان می‌آورند.

شعرخوانی

محتوا: شاعر عظمت حادثه کربلا را در شهادت شهید حججی تصویر می‌کند.

● آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

قلمرو زبانی: پگاه: صبح زود / آه: شبه جمله، صوت

قلمرو ادبی:

تضاد: پگاه و شامگاه / بیت تجاهل العارف دارد. سر ماه و سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص / مراعات النظیر:

ماه و خورشید

قلمرو فکری:

آیا این شهید سر بریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سربریدگی آن تعبیر می‌کند).

یا خورشید سربریده است به هنگام غروب؟ (به احتمال، شاعر، هلال ماه را با پیکر بی سر شهید مطابقت می‌دهد)؛ یا نه، خورشید است به هنگام غروب. (خورشید، به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است، چنانکه شهید)

● خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی: بی حفاظ: درست و بعینه / بی ملاحظه: ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبارو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن

قلمرو ادبی: خورشید استعاره از شهید حججی

قلمرو فکری: پیکر شهید، گویی خورشید است که بعینه روی خاک قرار گرفته است یا ماه است که بی آنکه ملاحظه زیبایی خود را بکند، خود را آشکار ساخته است.

ارتباط معنایی با: هر که داد او حسن خود را در مزد صد قضای بد سوی او رو نهاد مولوی

● ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

قلمرو زبانی: صبح زود، احتمالاً اشاره به زمان شهادت شهید دارد که صبح بوده است.

● حسن شهادت از همه حسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حسن بیگناه

قلمرو زبانی: حسن: زیبایی

قلمرو فکری: زیبایی شهادت، از همه زیبایی‌ها فراتر و ارجمندتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

● ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو ادبی: بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف / می‌ترسم: ایهام دارد: ۱- یقین دارم. ۲- واهمه دارم.

قلمرو فکری: یوسف که خود در زیبایی مثل است، می‌ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمند شود؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن.

● شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

قلمرو ادبی: دادگاه عشق: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده‌ای.

شعرخوانی

• دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

قلمرو ادبی: اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی / چشمت کشیده راه: کنایه از منتظر هستی / بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب،

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب می‌اندازد؛

ارتباط معنایی با: زینب، محو تماشای سر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است که این گونه محو تماشا شده‌ای؟

• از دور دست می‌رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می‌کني نگاه؟

قلمرو ادبی: به قرینه «پیک» و «مسلم» بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفیان.

• لبریز زندگی است نفس‌های آخرت آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه

قلمرو ادبی: لبریز زندگی است نفس‌های آخرت: متناقض نما (پارادوکس)

قلمرو فکری: نفس‌های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

• یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

قلمرو ادبی: بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (ع) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید. نیز با توجه به قرینه «روضه» اشاره‌ای دارد به روضه خوانی در سوگ حضرت.

قلمرو فکری: شاعر عظمت حادثه کربلا را در شهادت شهید حججی تصویر می‌کند و می‌گوید: تو زنده کننده عظمت و شکوه حادثه کربلایی.

تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین (ع) در آن قرار داشت. (پیکرت، گویی روضه خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می‌کشد)

درس یازده

جواب قلمرو زبانی صفحه ۹۴ فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید.

♦ مَعْرِ: محل عبور، گذرگاه

♦ نَذَّه شدن: خسته شدن، عاجز شدن، به تنگ آمدن

۲- شش واژه مهمّ املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

پاسخ: شَبَحْ غَرِيبَ / جَنَّةَ مَهِيْبَ / مَعْرِ طَوِيْلَ / مَحَوَّطَه پيش روى / جَنَاق سِيْنَه / آخِرِيْنَ رَمَقَ / حَمَائِلَ شَمَشِيْرَ / ثَلَّ خَاكَ.

۳- در بند پنجم، زمان فعل ها را مشخص کنید.

پاسخ: وقتی حرف هایتان تمام شد (ماضی ساده) (و تکبیر و صلوات پچه ها فرو نشست) (ماضی ساده)، به سمت من آمدید. (ماضی ساده) (فکر اینکه مرا شناخته باشید،) (ماضی التزامی) (دلَم را گرم کرد). (ماضی ساده) (از جا کنده شدم) (ماضی ساده) و به سمت شما دویدم. (ماضی ساده) (قبل از اینکه بگویم): مضارع التزامی «آقای موسوی، من ...» شما آغوش گشودید (ماضی ساده) (و لیخنه زدید) (ماضی ساده) (و گفتید): ماضی ساده «(به به! سلام علیکم احمد جان مودّی!») تعجّب کردم (ماضی ساده) (از اینکه اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده اید): (ماضی نقلی) همدیگر را سخت در آغوش فشردیم (ماضی ساده) (و بوسیدیم). (ماضی ساده)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

♦ ضمیر پیوسته (متّصل):

پاسخ: وقتی پچه هایی که می افتادند ... آخرین رمق هایشان را در آخرین فشنگ هایشان می ریختند.

♦ ضمیر گسسته (جدا):

پاسخ: مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم.

قلمرو ادبی

با توجه به متن درس:

الف (دو) «کنایه» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

پاسخ: کز کردن: کنایه از گوشه گیری / دلگرم کردن: کنایه از امیدواری.

ب (یک نمونه «حس آمیزی» مشخص کنید.

پاسخ: بوی التماس / حرف زدن گرم

۲- فضاسازی، در کدام قسمت از متن درس، نقش مؤثّری در پیشبرد داستان داشته است؟

پاسخ: در بند اول به کار بردن برخی واژه ها و گفتگوها به ویژه معلم و شاگرد، فضای مناسبی برای پیشبرد داستان فراهم کرده است.

درس یازده

قلمرو فکری

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

الف) کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت * بازخم، نشن سرفرازی نگرفت**

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت * حیثیت مرگ را به بازی نگرفت**

پاسخ: مفهوم رباعی توصیف شجاعت، افتخار به زخم خوردن در راه عشق و سبک شمردن مرگ در راه عشق است که با این عبارت از درس ارتباط دارد: «ایستاده بودید ولی تفنگ را نگرفتید، به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون میریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال و لُتان، انگار نه انگار که یکدست از دست داده اید. یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند لُا همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتم».

ب) برای وصف میدان های پُر مین * برای وصف خال و زلف چین چین**

نه در شیراز و نه در شهر گنجه * «نظامی» میشوم در «قصر شیرین»**

پاسخ: مفهوم رباعی رها کردن آسایش و عاقبت طلبی و رفتن به استقبال خطر است که در درس هم میبینیم راوی داستان، شیفته معلم خود است و چنان معلمش را دوست میدارد که به دنبال او برای آموختن از وی تا رسیدن به مقام جانبازی پیش میرود.

۲- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم * بیدار شود ز خواب نوشین**

تا باز کند به روی عالم * دیباچه خاطرات شیرین**

از الله دهد به سبزه زیور * ای دوست، مرا به خاطر آور!**

پاسخ: مفهوم این سروده، توصیه به حفظ یاد و خاطره دوستان میکند و با بخش پایانی درس ارتباط معنایی دارد: «حالا دل خوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم میآید. به همین زنده ام آقا».

درک و دریافت

۱- برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟

پاسخ: چون شعر آمیزهای از عواطف و حماسه است، باید لحن نرم غنایی با لحن استوار حماسی آمیخته شود.

۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

الف) در بیت های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟

پاسخ: بیت ششم: عشق به شهادت / بیت هفتم: تحمل رنج اسارت و انتظار دیدار مولا / بیت هشتم: شرافت مندی و انتظار دیدن مولا.

ب) برای پاس داشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟

پاسخ: زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهیدان / حفظ ارزش های دفاع مقدّس / نهادینه کردن فرهنگ شهادت و روحیه شهادت طلبی.

درس دوازده

قالب شعر: مثنوی

درونیامیه: دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی، بیان فرهنگ و اندیشه ایرانی، بیان آیین ملی گذر از آتش

● **چنین گفت موبد به شاه جهان** **که درد سپهبد نماند نهان**

قلمرو زبانی: سیاوش: دازنده اسب نرسپاه / موبد: در اینجا به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت / سپهبد: بزرگ سپاه، فرمانده سپاه، سپه سالار. منظور کیکاوس.

قلمرو ادبی: جهان و نهان: جناس ناهمسان اختلافی / شاه، موبد و سپهبد: مراعات نظیر

قلمرو فکری: درد سپهبد: منظور تهمت سودابه به سیاوش است. موبد به شاه گفت که این درد (راز) برای همیشه نمی تواند پنهان بماند [پس باید برای آن راهی پیدا کرد].

● **چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی** **بباید زدن سنگ را بر سبوی**

قلمرو زبانی: گفت و گوی: حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه، پنهان کاری / سبوی: کوزه آب از جنس سفال / خواهی و پیدا کنی: به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

قلمرو ادبی: سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش کردن

قلمرو فکری: اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی.

● **که هر چند فرزندی هست ارجمند** **دل شاه از اندیشه یابد گزند**

قلمرو زبانی: گزند: آزار، آسیب / اندیشه: بد گمانی،

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزندی (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

● **وزین دختر شاه هاماوران** **پراندیشه گشتی به دیگر کران**

قلمرو زبانی: هاماوران: هاماور: نام قبیله ای ساکن یمن (قبیله حمیر + آن) پسوند مکان / به دیگر کران: از طرف دیگر، از دیگر سوی / اندیشه: هراسیدن.

قلمرو ادبی: پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری: و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است.

● **ز هر در سخن چون بدین گونه گشت** **بر آتش یکی را بباید گذشت**

قلمرو فکری: چون کار به اینجا رسید و مقصر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند.

● **چنین است سوگند چرخ بلند** **که بر بی گناهان نیاید گزند**

قلمرو ادبی: چرخ بلند: استعاره از آسمان / تشخیص: سوگند چرخ بلند / بیت دارای تمثیل است.

قلمرو فکری: آسمان (روزگار = سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند. اشاره دارد به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است، پس بی گناهان را نمی سوزاند.

ارتباط معنایی با: عجب داری از لطف پروردگار **که باشد گنهکاری امیدوار؟** سعدی

● **جهاندار، سودابه را پیش خواند** **همی با سیاوش به گفتن نشاند**

قلمرو ادبی: به گفتن نشاند: کنایه از روبه رو کرد.

قلمرو فکری: کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روبه رو کرد.

درس سیزده

• سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مراد دل، نه روشن روان

قلمرو زبانی: هر دوان: هر دوی آنها / «را» نشانه فک اضافه (دل من ایمن نگردد).
 قلمرو ادبی: «ایمن نگردیدن دل» و «روشن نگشتن روان» کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است. / روان روشن: حس آمیزی

قلمرو فکری: سرانجام [پس از رو کردن آنها] کاووس به هر دوی آنها گفت: «که دل من و رولد روشن من از هر دو آسوده و ایمن نمی گردد». (من هنوز آسوده خاطر نشده ام و از بدگمانی رها نگشته ام).

• مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی: «مگر» شاید امید است / پیدا کند: آشکار کند یا روشن و مشخص کند.
 قلمرو ادبی: تشخیص: آتش پیدا کند. / اشاره به زمینه ملّی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند.
 قلمرو فکری: شاید آزمایش آتش شعله ور مشخص کند و گناه کرده را زود رسوا سازد.

• چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش

قلمرو زبانی: ترتیب اجزای جمله: من راست گویم به گفتار خویش: من به گفتار خویش راستگو هستم.
 قلمرو فکری: سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته های خود راست و صادق هستم. (من راست می گویم)

• سیاوش را کرد باید درست که این بد بکرد و تباهی بجست

قلمرو زبانی: «را» در «سیاوش را» از ویژگی های سبکی است، شاید بتوان «را» ی اختصاص نامید. پس سیاوش نهاد جمله است و نه مفعول.

قلمرو فکری: سیاوش: باید اثبات کند که بد نکرده است و تباهی نجسته است.

• به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟

قلمرو فکری: شاه خطاب به پسر جوانش می گوید: نظر تو درباره حرف های سودابه چیست؟

• سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی: خوار: در اینجا یعنی ساده و آسان / «را» در «مرا» نشانه حرف اضافه است. (برای من)
 قلمرو فکری: سیاوش چنین گفت: که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است.

• اگر کوه آتش بود بسپریم ازین، تنگ خوار است اگر بگذرم

قلمرو زبانی: بسپریم: زیر پا بگذارم، پایمال کنم. / تنگ: تنگه آتش
 قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی
 قلمرو فکری: اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.

• پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی: اندیشه: ترس / نیک پی ← صفت، خجسته، نیک نژاد
 قلمرو ادبی: پراندیشه شدن کنایه از نگران شدن / جان: مجاز از وجود / جناس ناهمسان اختلافی: کی و پی
 قلمرو فکری: کیکاووس از فرزند خود (سیاوش) و از همسر نیک نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.

درس دوازده

• کزین دو یکی گر شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟

قلمرو زبانی: نابکار: گناهکار / که: ضمیر پرشی / بیت دارای یک جمله مرکب هسته و وابسته است. اگر یکی از ... شود از آن پس چه کسی... می خواند. جمله وابسته دارای فعل ربطی است.

قلمرو ادبی: مصراع دوم: استفهام انکاری

قلمرو فکری: اگر یکی از این دو گناه کار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من شهریار (پادشاه) می گوید. (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت)

• چو فرزند و زن باشدم خون و مغز / که را بیش، بیرون شود کار نغز!

قلمرو زبانی: «م» در «باشدم» جهش ضمیر و مضاف الیه (خون و مغز من باشد). / نغز: نیکو. شگفت / بیش: دیگر، از آن پس

قلمرو ادبی: بیرون شدن کار: کنایه از انجام گرفتن کار، سر زدن، در وجود آمدن، صادر شدن / نغز و مغز: جناس ناهمسان اختلافی / لف و نشر (مرتب): لف: فرزند ل ف ۲: زن، نشر: خون، نشر ۲: مغز / مصراع دوم: استفهام انکاری قلمرو فکری: آنگاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است و مغزی آشفته و ناآرام دارد، هرگز کاری سنجیده و درست از وی سرنخواهد زد (ترجمه دکتر کزازی)، وقتی زن و فرزند، هر دو مثل خون و مغز (دو عنصر اصلی بدن) برایم با ارزش هستند، (چه می توان کرد؟) برای چه کسی حادثه ای شگفت تر از این پیش خواهد آمد.

• همان به کزین زشت کردار، دل / بشویم کنم چاره دل گسل

قلمرو زبانی: زشت کردار: ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت) دل گسل: دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. صفت جانشین موصوف (چاره دل گسل) / فعل در مصرع اول «دل بشویم» است.

قلمرو ادبی: دل شستن: کنایه از خود را رها کردن، قطع امید کردن

قلمرو فکری: بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره ای بیابم.

• چه گفت آن سپهدار نیکو سخن / که با بددلی شهریار می کن

قلمرو زبانی: بددلی: بدگمانی، دل چرکینی

قلمرو ادبی: بیت تمثیل دارد.

قلمرو فکری: آن سردار نیکو سخن، چه سنجیده گفت که با بدگمانی به دیگران، پادشاهی نکن.

• به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت، صد کاروان

قلمرو زبانی: دستور: وزیر، رایزن / این واژه در گذر زمان به معانی اجازه و فرمان / هیون: اسب و شتر بزرگ

ساروان: ساروان: گونه کهن تر ساریان، شتریان، شتردار / صد کاروان هیون: کاروان: ممیز

قلمرو ادبی: کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی و مراعات نظیر

قلمرو فکری: کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیاورد.

• نهادند بر دشت هیزم دو کوه / جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی: هم گروه: با همدیگر، گرد هم / دو کوه هیزم: کوه: ممیز، وابسته وابسته / نظاره: نگریستن و تماشا کردن

قلمرو ادبی: مصرع دوم: اغراق / جهان مجاز از جهانیان، نشانه بسیاری و انبوهی نظارگان

قلمرو فکری: هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشای آنجا جمع شدند.

درس دوازده

• وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی: دو صد دویست نفر / آتش فروز: صفت فاعلی مرخم
قلمرو ادبی: گفתי شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا
قلمرو فکری: دویست نفر برای روشن کردن آتش پیش رفتند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود بلند شده، گویی روز به شب تبدیل شد. شاه به موبد دستور داد که بر روی چوب‌ها نفت سیاه بریزند. (چوب‌ها را آتش بزنند)
• پیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفתי شب آمد به روز

• سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندان گریان شدند

قلمرو زبانی: «آش» در خندان، مضافالیه / چهر خندان: ترکیب وصفی / بریان و گریان: نقش مسندی دارند.
قلمرو ادبی: تضاد: خندان و گریان / دشت: مجاز از مردم / بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند. / بریان و گریان: جناس ناهمسان اختلاقی
قلمرو فکری: همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان و معصوم و بی گناه سیاوش گریان بودند.

• سیاوش پیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی: خود: کلاه خود جنگی / خود زرین: ترکیب وصفی / مصرع دوم قید حالت برای فعل «پیامد» در مصرع اول است.
قلمرو فکری: سیاوش در حالی که کلاه خود طلایی به سر داشت، (آماده و مجهز بود) به پیش پدر (کیکاووس) آمد.

• هشیوار و با جامه‌های سپید لبی پر ز خنده دلی پر امید

قلمرو زبانی: هشیوار: هشیار / در هر دو مصراع فعل به قرینه معنوی حذف شده است: فعل «بود» در مصراع اول و فعل «داشت» در مصراع دوم / کل بیت قید حالت برای فعل «پیامد» در بیت پیشین.
قلمرو ادبی: «پوشیدن جامه سپید، به هنگام گذر از آتش هم می‌تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آنکه سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می‌خرد». (کزازی)
قلمرو فکری: فردوسی در این بیت برای قهرمان خود، چهار صفت و ویژگی می‌آورد: هشیار است، جامه‌هایی سپید پوشیده، لبخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می‌نهد.
مفهوم: جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، بی باکانه پذیرای اتفاقات است.

• یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه

قلمرو زبانی: تازی: تازنده، اسب عربی
قلمرو ادبی: ماه: مجاز از آسمان / مصراع دوم: اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب
قلمرو فکری: سیاوش بر اسب تازنده سیاه نشسته بود که از حرکت قدرتمندانه و با هیبت آن (اسب)، خاک به آسمان برمی‌خاست.

درس دوازده

• پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی: کافور: ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ است که چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می‌زنند.

قلمرو فکری: سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشتاقانه خود را برای مرگ آماده کرده بود).

• بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

قلمرو زبانی: باز شد: باز آمد / باره: اسب

قلمرو ادبی: نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن

قلمرو فکری: آن هنگام که پیش کیکاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد.

• رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی: شاه کاووس: «شاه» شاخص (وابسته پیشین)

قلمرو ادبی: شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی / سخن گفتن نرم: حس آمیزی / نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن

قلمرو فکری: سیاوش پدرش را بسیار شرم زده دید، چون متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می‌گوید.

• سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

قلمرو زبانی: گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر

قلمرو فکری: سیاوش به پدرش گفت که از این مسئله ناراحت و شرم زده مباش؛ زیرا که این کار سرنوشت است [و تو مقصر نیستی].

ارتباط معنایی با: ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود چنین رفت و این بودنی کار بود فردوسی

• سر پرز شرم و بهایی مراسم اگر بی گناه هم رهایی مراسم

قلمرو زبانی: بهایی: ارزشمند و پربها / صفت نسبی /

قلمرو ادبی: بهایی و رهایی: جناس / سر: مجاز از وجود

قلمرو فکری: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی‌سازم] پس اگر بیگناه باشم [که هستم] حتماً از این آتش رهایی می‌یابم.

• ورایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

قلمرو زبانی: ورایدون: و اگر چنانچه / ایدون: چنین، این چنین، این گونه، اکنون / ضمیر «م» در «هستم» نهاد و در جهان آفرین مفعولی است. ← جهان آفرین مرا نگاه ندارد.

قلمرو فکری: و اگر چنانچه مرا گناهی هست، خداوند مرا از آتش نگره نمی‌دارد – آتش مرا می‌سوزاند.

• به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

قلمرو زبانی: نیکی دهش: نیکی دهنده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت

قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی (وجه شبه: بلندی و بسیاری) / اغراق / کنایه: تپش یافتن: هراسیدن

قلمرو فکری: به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [و در کمال آرامش و اطمینان از آن می‌گذرم].

درس دوازده

• سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

قلمرو زبانی: سیه بهزاد، اسب سپاهرنگ سیاوش / هم از این رو برخی، سیاوش را به معنی «دارنده اسب سیه» می‌دانند. / بساخت: آماده و مهیا شد.

قلمرو ادبی: تنگدل شدن: کنایه از ناراحت و غمگین شدن / تاخت و ساخت: جناس ناهمسان اختلافی / مراعات نظیر: سیه و بتاخت

قلمرو فکری: سیاوش اسب سیه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و دل چرکین نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.

• زهر سو زبانه همی برکشید کسی خود واسپ سیاوش ندید

قلمرو زبانی: خود: کلاه خود و

قلمرو ادبی: خود در اینجا می‌تواند مجاز از شخص سیاوش باشد.

قلمرو فکری: آتش از زهر سو شعله ور بود، به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسبش را نمی‌دید [و آنها در آتش ناپدید بودند].

• یکی دشت با دیدگان پرزخون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم دشت / دیدگان پر از خون (خون گریستن): کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه
قلمرو فکری: مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون گریه می‌کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.

• چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی: شاه نو: سیاوش / غو: بانگ و فریاد

قلمرو ادبی: غو و نو: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.

• چنان آمد اسپ و قبا سوار که گفתי سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی: قبا: نوعی لباس بلند مردانه / سمن (یاسمن): گلی است سفید رنگ و خوشبو. در اینجا مطلق گل.
قلمرو ادبی: بیت با توجه به قرینه‌های «سمن در کنار داشتن» تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم.
سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / به ویژگی خرق عادت حماسه اشاره دارد.
قلمرو فکری: اسب و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل‌ها گذشته است.

• چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

قلمرو زبانی: پاک یزدان: ترکیب وصفی مقلوب (یزدان پاک) / دم: دما، گرما

قلمرو ادبی: بیت دارای تمثیل است / آتش و آب: تضاد و تناسب

قلمرو فکری: چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می‌شود.

ارتباط معنایی با: دام سخت است مگر یار شود لطف خدا / ورنه آدم نبرد صرفه زشیشان رجیم حافظ -

یار من آن که لطف خداوند یار اوست / بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست سعدی

درس دوازده

• چو از کوه آتش به هامون گذشت

خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی: هامون: دشت /

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: کوه آتش / شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت / مراعات نظیر: هامون، دشت و شهر

قلمرو فکری: چون سیاوش به سلامت از کوه آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی مردم بلند شد.

• سواران لشکر برانگیختند همه دشت پیشش درم ریختند

قلمرو زبانی: برانگیختند: به هیجان آمدند. نیز می‌توان آن را در معنی گذرا به مفعول دانست؛ یعنی اسب‌های خویش را برانگیختند. / درم (درهم): سکه نقره

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم دشت

قلمرو فکری: سواران لشکر به هیجان درآمدند (یا به نشانه شادمانی اسب تاختند) و مردم حاضر نیز سیاوش را سکه باران کردند.

• یکی شادمانی بد اندر جهان

میان کهان و میان مهان

قلمرو زبانی: بُد: مخفف بود / مهان: بزرگان / کهان: کوچکان، افراد کوچک

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / جهان و مهان و کهان: مجاز از همه، جناس ناهمسان اختلافی و تضاد / واج آرایی: تکرار صامت‌های «م» و «ن» و مصوت بلند «ا»

قلمرو فکری: همه مردم از کوچک و بزرگ شاد بودند.

• همی داد مژده یکی را دگر

که بخشود بر بیگانه دادگر

قلمرو زبانی: «را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده می‌داد). / دگر: نهاد جمله است.

قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می‌دادند که خداوند دادگر، بیگانه را بخشید.

ارتباط معنایی با: تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید / بخشش مقرون به تشریف شه صاحبقران

محتشم کاشانی

• همی گند سودابه از خشم موی

همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی: خستن: زخمی و مجروح ساختن / آب: اشک،

قلمرو ادبی: موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه / موی و روی: جناس ناهمسان و مراعات نظیر

قلمرو فکری: سودابه از شدت خشم و اندوه، موی خود می‌کند و می‌گریست و بر چهره خود چنگ می‌انداخت.

• چو پیش پدر شد سیاووش پاک

نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی: شد: فعل خاص در معنی رفت

قلمرو ادبی: پاک: ایهام دارد: ۱- تمیز ۲- بیگناه / پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرایی: تکرار صامت‌های «پ» و «ش»

قلمرو فکری: چون: سیاوش، پاک و بی‌آنکه دودی و آتشی و گردی و خاکی بر روی و لباسش بنشیند، پیش پدرش رفت.

درس دوازده

• فرود آمد از اسپ کاووس شاه

قلمرو زبانی: منظور از سپهبد کاووس شاه است.

قلمرو ادبی: سپهبد و سپاه: اشتقاق و مراعات نظیر

قلمرو فکری: کاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسپ پیاده شدند.

• سیاوش را تنگ در بر گرفت

قلمرو زبانی: تنگ: قید / در بر گرفت: آغوش گرفت / اندر گرفت: شروع کرد.

قلمرو فکری: شاه سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی در حق او پوزش خواست.

گنج حکمت

پیام حکایت ← ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند.

قالب نوشته ← نثر مزین به سجع است.

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کُرت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»

قلمرو زبانی:

- یکی را: از یکی، حرف اضافه به معنی «از»
- ملوک: ج ملک، پادشاه
- عجم: غیر عرب، ایرانی
- ملوک عجم: شاهان ایران
- تطاول: بیداد، دراز دستی، تجاوز
- دست تطاول: اضافه اقترانی
- رعیت: عموم مردم
- کرده: کرده بود. (حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی)
- جور ستم / جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف
- مکاید: ج مکیده و مکیدت. بدسگالی و مکر و کید
- باری، خلاصه
- به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)
- حشم: چاکران و کسان. ج: احشام
- مقرر شد: ثابت و معین و مسلّم شد.
- هیچ: قید پرسش
- کُرت: اندوه نفس گیر
- کربت جور: اندوه ستم
- ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

قلمرو فکری:

۱. مکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.
۲. به جهان برفتند: به گوشه‌ای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.
۳. راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و در دیار دیگری غریب شدند.
۴. ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.
۵. حلقه به گوش: بنده زرخرید، برده (صفت مرکب)
۶. بیت ۱: هر که می‌خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری‌اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.
۷. بیت ۲: بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می‌شود.
۸. هیچ توان دانستن آیا می‌توان دانست؟

گنج حکمت

قلمرو ادبی:

- تضاد: روز مصیبت و ایام سلامت
- تضاد: ارتفاع، نقصان
- دست دراز کردن کنایه از غارت کردن
- زور آوردن کنایه از غلبه کردن
- حلقه به گوش بودن کنایه از مطیع بودن
- فریادرس کنایه از یاری رسان
- جهان مجاز از کشورهای دیگر
- مملکت مجاز از حکومت
- سجع: دراز، آغاز – گرفتند و برفتند
- جناس: کربت، غربت
- مراعات النظیر: نقصان تهی
- مراعات النظیر: گنج، ملک، حشم
- واج آرایی: تکرار صامت «ر» در بیت اول
- واج آرایی: تکرار صامت «ب» در بیت دوم
- تشبیه: مانند کردن بیگانه به حلقه به گوش
- لطف کن لطف: تکرار برای تأکید

گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت: «ای ملک، چون گرد آمدن خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کی، مگر سر پادشاهی نداری؟»

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه را گرم باید تا بر و گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»

نکند جور پیشه سلطانی	که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند	پای دیوار ملک خویش بکند

قلمرو زبانی:

- تعصب: پشتی کردن و یاری دادن
- عصبیت کردن؛ یعنی به خویشی و هم نژادی دوستی ورزیدن.
- مَر: از ادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربردی ندارد.
- مگر: قید تأکید است به معنی، همانا.
- پریشان کردن: پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.
- پادشه را گرم باید و رحمت باید: «باید» به قرینه لفظی از جمله دوم حذف شده است.
- ایمن: بیترس و بیم و آسوده دل. ممال از آمن
- جورپیشه: ستمگر. صفت مرکب از دو اسم
- «ی» در سلطانی، یای مصدری است.
- طرح ظلم افکند: ظلم را بنا نهاد

قلمرو ادبی:

- سر پادشاهی داشتن: کنایه از خیال و اندیشه پادشاهی داشتن
- سر: مجاز از فکر و اندیشه
- اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است.

گنج حکمت

قلمرو فکری:

- پادشاه گفت: چه چیزی موجب می‌شود که سپاه و مردم به پادشاه پیوند و او را یاری کنند؟
- وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده‌گی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند.
- و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند،
- تو هیچکدام از این دو ویژگی را نداری.
- ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند.
- پادشاهی که ظلم را بنا کرد در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

جواب قلمرو زبانی صفحه ۵۵ فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- همانطور که میدانیم باروش‌های زیر، میتوان به معنای هر واژه پی برد:

– قرار دادن واژه در جمله

– توجه به روابط معنایی واژگان

♦ اکنون بنویسید با کدام یک از این روش‌ها میتوان به معنای واژه «اندیشه» در بیت‌های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد، شبیخون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم

پاسخ: توجه به روابط معنایی واژگان: اندیشه با ترس رابطه مترادف دارد و به معنای «اضطراب و ترس» است.

ب) غلام عشق شو، کاندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است

پاسخ: قرار دادن واژه در جمله: اندیشه با توجه به قرار گرفتن در این بیت و جمله به معنای «فکر درست» است.

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت

پاسخ: توجه به روابط معنایی واژگان: اندیشه با روان رابطه تناسب دارد و به معنای «فکر و گمان و نگرانی» است.

۲- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

پاسخ: سرانجام گفت دل من و روان روشن من از هر دوان ایمن نگردد.

درس دوازده

۳- به جمله های زیر توجه کنید:

■ او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت.

■ آن نامدار، لشکری عظیم ساخت.

■ استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت.

■ او با ناملایمات زندگی ساخت.

فعل «ساخت» در هر یک از جمله های بالا کاربرد معنایی خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

♦ فعل های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا میدهند. برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

پاسخ: زمان به سرعت گذشت

بر دلم گذشت که خبر خوشی در راه است

گذشت، کار بزرگان است

خرش از پل گذشت

من از عهد و پیمان با تو نگذشتم

هر انسانی، روزی میگذرد

روزهای شادی گذشت

تیر از کمان گذشت. من دست برادرم را گرفتم

گرفتم که کارها را درست کردی

غروب جمعه دل آدم میگیرد

عضلات پایم گرفت

نصیحت من در گوش تو نگرفت

آب کاسه درون فریزر گرفت

بهرام، گور خری گرفت

الهی بر عیب های ما مگیر.

قلمرو ادبی

۱- کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفتوگوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

پاسخ: سنگ بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش و امتحان کردن

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگدل، جنگ آتش بساخت

پاسخ: تنگدل شدن: کنایه از ناراحت و غمگین شدن

درس دوازده

۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

پاسخ: خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت : شهر مجاز از مردم شهر / دشت مجاز از مردم دشت جهانی نظاره شده هم گروه: جهان مجاز از مردم جهان.

۳- برای هر یک از زمینه های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

♦ **قهرمانی:** اگر کوه آتش بود بسپرم / از این تنگ خوار است اگر بگذرم

♦ **خرق عادت:** چنان آمد اسب و قباى سوار / که گفتی سمن داشت اندر کنار

♦ **ملّی:** مگر کاتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کن

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو xxx که آمد ز آتش برون شاه نو

پاسخ: مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد، فریاد کشیدند و شور و غوغایی به پا شد.

۲- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان xxx هر که نمرودی است، گو میترسم از آن

پاسخ: هر دو به این نکته اشاره دارند که آتش به بیگناهان آسیب نمیرساند و تنها ستمکاران باید از آن وحشت داشته باشند.

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.
پاسخ:

مفهوم مشترک	بیت متن درس	نمونه
ناسازگاری روزگار با انسانهای آزاده تقدیرگرایی و تأثیر قضا و قدر	سیاوش بدو گفت اندّه مدار کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست
ترجیح مرگ بر ننگ	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	گریز از گش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ

درس سیزده

قالب شعر: نو نیمیایی

درونمایه: بیان مظلومیت قهرمانان، بیان ناجوانمردی در زندگی، دلاوری‌های رستم
مکان و زمان داستان: زمان و مکان روایت در این داستان محدود است؛ فضای قهوه خانه و زمان تقویمی که
اشاره به مرگ تخی دارد.

• یادم آمد، هان،

داشتم می‌گفتم: آن شب نیز

سورت سرمای دی بیداده‌ها می‌کرد.

و چه سرمایی! چه سرمایی!

باد برف و سوز و حشتناک

لیک، خوش بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی

گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس،

قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم

قلمرو زبانی:

مراعات نظیر باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

خوان: مرحله

هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاهانیدن

داشتم می‌گفتم: ماضی مستمر

سورت: شدت اثر، تندی و تیزی

بیداد: ستم

قلمرو ادبی:

دی: مجاز از زمستان

بیداد کردن سرمای دی: تشخیص

بیداد کردن سرمای دی کنایه از سرمای شدید

مراعات نظیر: باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

تشبیه بیرون (مشبه) + ترس (مشبهه) + تیره و سرد وجه شبه + همچون (ادات تشبیه) تشبیه: قهوه خانه (مشبه)

+ شرم (مشبه به) + گرم و روشن (وجه شبه) + همچون (ادات تشبیه)

جناس: گرم و شرم

حس آمیزی: شرم گرم و روشن

تضاد تیره و روشن، سرد و گرم

دو واژه سرد و گرم، ایهام نیز می‌تواند داشته باشد: سرد ۱- مقابل گرم ۲- صمیمی نبود / گرم: ۱- مقابل سرد ۲-

بامهر و صمیمی بود.

قلمرو فکری:

باد همراه با برف و سوز می‌وزید اشاره به فضای خفقان جامعه دارد.

لیک، خوشبختانه آخر (سرانجام) جایی سرپناهی یافتم.

درس سیزده

• همگنان را خون گرمی بود
قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام
راستی، کانون گرمی بود.
مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،
آن سکوتش ساکت و گیرا،
ودّش، چونان حدیث آشنایش گرم...
راه می‌رفت و سخن می‌گفت.
• چوب دستی منتشا مانند در دستش،
مست شور و گرم گفتن بود.
صحنه میدانک خود را
تند و گاه آرام می‌پیمود.
همگنان خاموش،
گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید،
پای تا سر گوش

۴۴ تا ۴۵

قلمرو زبانی:

- همگنان: ج همگن، همگی
- «را»: حرف اضافه به معنی «در» ← در همه، خون گرمی بود.
- آتشین پیغام: ترکیب وصفی مقلوب
- راستی: به راستی، نقش قید تأکیدی دارد.
- کانون: جمع، محفل، انجمن
- نقال: نقل و داستان گو /
- نای: گلو
- منتشا: عصایی مخصوص از چوب
- شور: شورآفرینی، شور و حرارت سخن
- «ک» در میدان: کاف تصغیر (میدان کوچک) /
- تند و گاه آرام: قید.

قلمرو ادبی:

- خونگرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن
- آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام
- پا تا سر گوش بودن کنایه از دقت بسیار
- مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می‌گفت.
- گرم: ایهام دارد: ۱- مهربانی و صمیمیت ۲- گرم در برابر هوای سرد
- کانون نیز می‌تواند ایهام داشته باشد ۱- محفل ۲- آتشدان
- حس آمیزی: صدای گرم و نای گرم
- اشتقاق: سکوت و ساکت
- واج آرایی: صامت‌های «گ، د، ر»
- مراعات نظیر: صدف و مروارید / پا، سر و گوش
- نای مجاز از صدا

درس سیزده

- دم مجازاً حرف و حدیث
- پا تا سر گوش: مجازاً کل وجود
- دمش: ... تشبیه: دم (مشبه) + حدیث آشنا (مشبه به) + گرم (وجه شبه) + چونان (ادات)
- چوب دستی منتشا مانند: تشبیه، مشبه: چوب دستی / مشبه به: منتشا / ادات تشبیه: مانند
- گرد بر گردش ... تشبیه (تشبیه مرکب) همگان گرد بر گردش (مشبه) + صدف بر گرد مروارید (مشبه به) + خاموش و پای تا سر گوش (وجه شبه) + به کردار (ادات)

قلمرو فکری:

- سکوت نقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وامی داشت.
- حدیث آشنا: منظور داستان مرگ رستم
- همانگونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می دادند.

• هفت خوان را زاد سرو مرو ...

یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد

آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛

خوان هشتم را

من روایت می کنم اکنون، ...

من که نامم «ماث» ...

همچنان می رفت و می آمد

همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد

«قصه است این، قصه، آری قصه درد است

شعر نیست،

این عیار مهر و کین مرد و نامرد است

بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست

هیچ - همچون پوچ - عالی نیست.

قلمرو زبانی:

- هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کیکاوس و همراهانش از آن مراحل گذشت.
- زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی، مؤلف کتاب «اخبار رستم»
- ماخ سالار: مرزبانی در شهر هرات به نام «ماخ»، راوی هفت خوان رستم
- گرامی: مرد: ترکیف وصفی مقلوب (مرد گرامی)
- هریوه: صفت نسبی، منسوب به هرات، هراتی، اهل هرات
- پاک آیین: کسی که روش و سیرتی پاک و بی آلاش دارد.
- ماث: علائم اختصاری «م در مهدی - ا در اخوان - ث در ثالث»
- قصه است این: این، قصه است: جمله سه جزئی گذرا به مسند
- عیار: ابزار سنجش، سنگ محک.

درس سیزده

قلمرو ادبی:

- تضاد: می‌رفت و می‌آمد
- تضاد: مهر و کین، مرد و نامرد
- واژه آرای: واژه قصه
- واج آرای: صامت «س»
- واج آرای: تکرار صامت «چ»
- تشبیه: هیچ، همچون پوچ: وجه شبه آن: «عالی نیست»
- جناس ناهمسان اختلافی: عالی و خالی
- رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام و ارزش نیستند.
- مهر و کین مرد و نامرد: لف و نشر مژب (مهر مرد و کینه نامرد)

قلمرو فکری:

- درست است که این قصه است اما قصه درد است منظور از قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردان رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی‌اند.
- قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود. یادآور این بیت از نظامی است: در شعر مپیچ و در فن ل و چون اکذب اوست احسن او
- این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکننده خیانت نامردان است.
- شعر محض: شعری که تنها برای زیبایی سروده شود.
- هیچ همچون پوچ: ... شعری که هیچ باشد مانند پوچ خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

درس سیزده

• این گلیم تیره بختی هاست

خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها،

روکش تابوت تختی هاست

اندکی استاد و خامش ماند ...

پس هماوای خروش خشم،

با صدایی مرتعش، لحنی رجزمانند و دردآلود،

خواند:

• آه، دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایرانشهر،

شیرمرد عرصه ناوردهای هول،

پور زال زر، جهان پهلو

آن خداوند و سوار رخس بیمانند ...

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -

گم نمی شد از لبش لبخند،

خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

قلمرو زبانی:

• مرجع ضمیر «این»، «قصه» است؛ یعنی این قصه، قصه تیره بختی هاست.

• خون داغ: خونی که هنوز هم گرم و تازه است. /

• «ها» در «سیاوش ها»، نشانه جمع نیست و نشانهٔ مانند است؛ یعنی مانند سیاوش و سهراب

• نهاد این جمله را نیز می توان هم «قصه» گرفت و هم «گلیم»

• استاد: مخفف ایستاد

• مرتعش: لرزان

• رجز: شعر یا سخنی است که به هنگام نبرد در مقام فخرفروشی و ضعیف کردن روحیه دشمن، ایراد می شود.

• لحن رجز مانند: لحن دشمنکوب و باشکوه

• دردآلود: صفت مفعولی مرخم (دردآلوده)

• عماد: ستون، تکیه گاه

• ایرانشهر: شهر (کشور) ایران

• ناورد: نبرد / هول: ترس و وحشت، هولناک

• شیرمرد: منظور رستم

• پور: پسر، فرزند

• زال زر: زال، پدر رستم و فرزند نیرم (نریمان) زال را از آنجا که تمام موی تن وی سپید بود، زال زر گفته اند.

• جهان پهلو: جهان پهلوان، پهلوان جهان

• خداوند: دارنده، صاحب و مالک

• رخس: نام اسب رستم که رنگش بور (سرخ یا سرخ مایل به قهوه ای) بود.

درس سیزده

- در عبارت «آن سو رخس بی مانند» وابسته وابسته داریم. سوار = هسته / رخس = وابسته، مضاف الیه / بی مانند = وابسته وابسته، صفت مضاف الیه
- بسته مهر را پیمان، را: فک اضافه
قلمرو ادبی:

- گلیم تیره بختی: اصطلاحی است تجلی یافته از بیت حافظ ←
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه
- تلمیح به داستان سیاوش و سهراب
- داغ ایهام دارد: ۱- درد و غصه ۲- خون داغ و گرم
- لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود
- خیس خون بودن: کنایه از تازه و داغ بودن
- مروارید: استعاره از دندان
- گنج: استعاره از دهان
- مراعات نظیر: گنج و مروارید / لب و لبخند
- تشبیه: مشبّه: این قصه / مشبّه به: روکش تابوت
- تشبیه: چون کلید گنج مروارید: لبخند به کلید و دندان به مروارید
- باتوجه به قرینه «تیره بختی» تلمیحی دارد به زندگی جهان پهلوان، تختی
- سهراب و سیاوش و تختی را باید نماد مردانی دانست که به ناروایی و ناجوانمردی کشته شده اند که نشانه ای از تیره بختی تاریخ این سرزمین است.

قلمرو فکری:

- این شعر من، بیانگر نامردی های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانه پهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسه ملی است.
- هرگز لبخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی شد، (همچنان که با کلید در گنجینه مروارید باز می شود و مرواریدها نمایان می گردند، دهان رستم نیز چون گنجینه ای است که با لبخند زدن وی باز می شود و دندانهایش که چون مرواریدند، آشکار می گردند).

• خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

آری اکنون شیر ایران شهر

تهمتن گرد سجستانی

کواه کوهان، مرد مردستان

رستم دستان

در تگ تاریک ژرف چاه پهناور،

کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر،

چاه غدر ناجوانمردان

• چاه پستان، چاه بی دردان،

چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور

درس سیزده

و غم انگیز و شگفت آور.

آری اکنون تهمتن بارخش غیرتمند،

در بن این چله آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود

پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

قلمرو زبانی:

- تهمتن: تهم (نیرومند، تنومند+) تن، نیرومند، قوی اندام. لقب رستم
- گُرد: یل، پهلوان، دلیر
- سجستانی: سیستانی
- کوه کوهان: استوارترین کوه‌ها
- مرد مردستان: جوانمردترین مرد سرزمین جوانمردان
- رستم دستان: رستم، پسر زال دستان. دستان، لقب زال است.
- تگ: ته، زیر / ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است: در تگ چاه ژرف پهناور، آوردن دو صفت برای چاه. ترکیب وصفی مقلوب
- کشته: کاشته
- غدر: خیانت، بی وفایی، فریب
- سنان: سرنیزه

قلمرو ادبی:

- تضاد: صلح و جنگ / مهر و کین
- کف و دیوارهایش نیزه و خنجر می‌تواند لف و نشر می‌تَب داشته باشد.
- تشبیه: می‌توان گفت: بی شرمی چاه چونان ژرفی‌اش ناباور بود.
- طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن
- مراعات نظیر: دام و طعمه / شمشیر و سنان / چاه و آب
- جناس ناهمسان اختلافی: هفت و هشت /
- اضافه استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم
- شیر و کوه کوهان: استعاره از رستم

قلمرو فکری:

- شغاد بر کف و دیواره‌های چاهی که در راه رستم کنده بود، نیز و خنجر کاشته بود.
- خواه روز صلح که برای مهر پیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سوگند خورده.
- چاهی که بی شرمی آن، مانند عمق و پهنایش، باور نکردنی بود.
- اکنون، رستم بارخش غیرتمند خود، در بن چاهی که آب آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود.
- خوان هشتم: منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می‌شود (چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است.

درس سیزده

• و می‌اندیشید

که نیایستی بگوید هیچ

بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر

چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ ...

بعد چندی که گشودش چشم

رخش خود را دید

بس که خورش رفته بود از تن،

بس که زهر زخم‌ها کاریش

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خواستید

او

از تن خود - بس بتر از رخس -

بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

رخش را می‌دید و می‌پایید

• رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا

رخسده

با هزاران یادهای روشن و زنده ...

قلمرو زبانی:

• هیچ: ضمیر مبهم

• تزویر: نیرونگ، منافقی و دورویی، فریب کاری

• این تزویر بی‌شرمانه و پست است. جمله سه جزئی دارای مسند

• جهش ضمیر: گشودش چشم. چشمش را گشود.

• کاری: عمیق، مؤثر

• جهش ضمیر: بس که زهر زخم‌ها کاری بود. «ضمیر متصل «ش» در «کاریش» متعلق به «زخم‌ها» است؛ یعنی

زخم‌هایش ...

• بتر: بدتر؛ فرایند واجی ادغام. در شعر به ضرورت وزن «بتر» خوانده می‌شود.

• طاق: تک، یکتا و بی‌مانند. مقابل جفت

• تا: مترادف طاق، یکی

• رخسده: درخشنده در کار و یاری رستم

قلمرو ادبی:

• حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی

• یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی

• داشت می‌خواستید: کنایه از مردن

• واج آرایی: تکرار صامت «ط = ت»

• متناقض نما: تایی بی‌همتا

درس سیزده

• حس آمیزی: یاد روشن و زنده

قلمرو فکری:

• رستم چون در چاه افتاد با خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این نیرنگ، کاری بس پست

و بی شرمانه است؛

• ارتباط معنایی با: شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر

• صدای شبیهه رخس دگر نمی‌آید ارتباط معنای با: کجاست رستم دستان که زخم‌ها کاریست، نصراله مولوی

• نبودش اعتنا با خویش: توجهی به خودش نمی‌کرد.

• گفت در دل: «رخس! طفلک رخس!

آه»!

این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد

ناگهان انگار

بر لب آن چاه

سایه‌ای را دید

او شغاد آن نابردار بود

که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید

و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید ...

باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای

دید،

رخس زیبا، رخس غیرتمند، رخس بی‌مانند،

با هزارش یاد بود خوب، خوابیده است

آن چنان که راستی گویی

آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می‌دیده است ...

بعد از آن تا مدتی، تا دیر،

یال و رویش را

هی نوازش کرد، هی بویید، بوسید

رو به یال و چشم او مالید ...

قلمرو زبانی:

• «ک» در «طفلک» کاف تحبیب (دوست داشتن و

مهربانی)

• آه: شبه جمله

• وای: شبه جمله در معنای افسوس

• رخس زیبا، رخس غیرتمند، رخس بی‌مانند: سه

ترکیب وصفی

• جهش ضمیر: هزارش یاد بود خوب: هزار یاد بود

خویش

• راستی: به راستی: قید

درس سیزده

قلمرو ادبی:

- نابراذر: ایهام دارد: ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد
- اضافه تشبیهی چاهسار گوش: (گوش مانند چاه)
- گوش = مشبه / سار: اذات / چاه: مشبه به / وجه شبه = می پیچد
- مراعات نظیر: صدا، گوش و می پیچد

قلمرو فکری:

رستم همیشه لبخند به لب داشت و این نخستین بار بود که دیگر نمی توانست لبخند بزند.

• مرد نقال از صدایش ضجه می بارید

و نگاهش مثل خنجر بود:

«و نشست آرام، یال رخس در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم:

جنگ بود این یا شکار؟ آیا

میزبانی بود یا تزویر؟

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست

که شغاد نابراذر را بدوزد - هم چنان که دوخت -

با کمان و تیر

بر درختی که بر زیرش ایستاده بود،

و بر آن تکیه داده بود

و درون چاه نگره می کرد

قصه می گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود

آن چنان که می توانست او، اگر می خواست،

کان کمند شصت هم خویش بگشاید

و بیندازد به بالا بر درختی، گیره ای، سنگی

و فراز آید

• و پرسی راست، گویم راست

قصه بی شک راست می گوید،

می توانست او، اگر می خواست!

لیک ...»

قلمرو زبانی:

- تا: حرف اضافه
- ضجه: ناله و فریاد
- بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم
- سخت آسان: وابسته وابسته، قید صفت
- فراز آید: مضارع التزامی

درس سیزده

قلمرو ادبی:

- جناس ناهمسان اختلافی: بویید و بوسید
- مراعات نظیر: رو و چشم
- تشبیه: نگاهش مثل خنجر بود
- تشخیص: قصه می گوید
- نابردار ایهام دارد ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد
- استعاره ضجه می بارید: (ضجه به باران مانند شده که می بارید)
- ضجه می بارید کنایه از بسیار اندوهناک بود
- کمند شصت خم: کنایه از بلند بودن کمند
- می توانست او اگر می خواست: یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است

قلمرو فکری:

- آخرین اندیشه ها: منظور آن یادبود و خاطراتی که با رخس داشته است.
- آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار! بلکه تزویر بود.
- میزبانی: اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با نیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت.
- رستم با تیری که به سوی شغاد پرتاب می کند تیر از درخت عبور می کند و شغاد را که درخت بالای چاه را برای خود حفاظ ساخته بود، به آن می دوزد. (به کنایه کشت)

شعرخوانی

محتوا: محتوای این غزل عشق وطن است.

● تنیده نام تو در تار و پودم، میهن ای میهن بود لبریز از عشقت، وجودم میهن ای میهن

قلمرو زبانی: تنیده: بافته

قلمرو ادبی: میهن: تکرار (واژه آرایي)

قلمرو فکری: ای میهن، نام تو در تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست.

● تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو، بود و نبودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی: تضاد: بود و نبود / بود و نبود مجاز از همه

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد.

● به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی:

تضاد: مجلس و زندان، شادی و ماتم:

مجلس و زندان، شادی و ماتم: مجاز از همه حال

● اگر مستم اگر هوشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی:

تضاد: مست و هشیار - خواب و بیدار

● به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: دشت دل / اضافه تشبیهی: گل رو / زیبا زمین: استعاره از وطن، ایران

قلمرو فکری: ای میهن، در دل من تنها زیبایی تو جای گرفته است.

جواب کارگاه متن پژوهی درس ۱۳ فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- مقصد: ادواژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

♦ باید به داور بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای (صلح) را مرادف اول باشند.

پاسخ: جنگ

♦ با اهل فنا دارد هر کس سر (یک رنگی) / باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد

پاسخ: تزویر

۲- این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن

پاسخ: همگنان / بهر کین سوگند / سورت / به کردار / هریوه / پور / گویی / غدر / تگ / هول / گرد / سجستانی / مردستان / تاریک‌زرف / بادبرف / زادسرو / سنان / استاد / چه.

درس سیزده

ب) کاربرد واژه ها و ترکیب های نو ساخته

پاسخ: چاه سار گوش / یاد های روشن / رخس غیرتمند / چاه پستان / گلیم تیره بختی ها / آتشین پیغام / گرامی مرد / پاک آیین / مست شور / کوه کوهان / رخس رخشنده / تای بی همتا / کمند شصت خم.

۳- در متن زیر، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید.

- رخس زیبا، رخس غیرتمند

رخس زیبا:

رخس (هسته) - زیبا (وابسته پسین از نوع صفت بیانی فاعلی)

رخس غیرتمند:

رخس (هسته) - غیرتمند (وابسته پسین از نوع صفت بیانی مطلق)

- رخس بی مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است.

پاسخ:

رخس بی مانند:

رخس (هسته) - بیمانند (وابسته پسین، صفت بیانی مطلق)

هزارش یادبود خوب:

هزار (وابسته پیشین از نوع صفت شمارشی عدد اصلی) - یادبود (هسته) - خوب (وابسته پسین، صفت بیانی مطلق) - «ش» (وابسته پسین از نوع مضاف الیه)

قلمرو ادبی

۱- کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.

پاسخ: لحن حماسی - روایی؛ زیرا شعر، روایتی حماسی از کشته شدن رستم به دست برادر ناتنی اش، شغاد است؛ پس باید با لحن روایی داستان را به مخاطب منتقل کرد و با لحن حماسی، فضای حاکم بر داستان را ترسیم نمود.

۲- در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

پاسخ: رستم: نماد قدرت ملی ایران و پهلوانان راستین / شغاد: نماد فریبکاری، نیرنگ بازی و ناجوانمردان پست.

۳- قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد

پاسخ: کلید گنج مروارید: استعاره از خنده رستم / کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / کلید و گنج و مروارید: تناسب.

ب) همگنان خاموش،

گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

پاسخ: همگنان گرد بر گردش مانند صدف بر گرد مروارید: تشبیه / صدف و مروارید: تناسب / گرد: آرایه تکرار.

درس سیزده

پ) پهلوان هفتخوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

پاسخ: طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن

دام و طعمه- هفت و هشت: تناسب

هفت و هشت: جناس

دهان خوان هشتم: اضافه استعاری و تشخیص

خوان هشتم: استعاره از چاه

پهلوان هفتخوان مانند طعمه: تشبیه

قلمرو فکری

۱- مقصود تال از «قد» درد چیست؟

پاسخ: روایت مرگ جوانمردان به دست انسان‌های فریبکار که هیچ تعهد اخلاقی ندارند.

۲- درباره مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این‌رها شدن از چاه دل میند این بار می‌برند که زندانی‌ات کنند

پاسخ: به ظواهر خوب نباید دل بست، شاید پشت پرده آن زشتی باشد. همان‌طور که در داستان حضرت یوسف (ع)، یوسف از

چاه نجات یافت ولی اسیر زندان زلیخا شد؛ رستم نیز اسیر مکر و نیرنگ نا برادر ناجوانمردش شد.

۳- شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

پاسخ: رواج ظلم، ستم و ناجوانمردی در جامعه / علاقه مردم به شنیدن داستان‌های گذشته در قهوه‌خانه‌ها / ترجیح مرگ

شرافتمندانه بر زندگی با ننگ / از بین بردن بزرگان جامعه و رقیبان توسط حکومت‌ها.

۴- اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رساندید؟ چرا؟

پاسخ: بر عهده دانش‌آموز عزیز

درک و دریافت

۱- یکبار دیگر، شعر را با تامل بر مکت‌ها و درنگ‌ها بخوانید.

۲- وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.

پاسخ: محتوای این شعر، عشق به میهن و فداکاری در راه دفاع از وطن است. میهن‌جایی است که وجود انسان به آن

وابسته است و غم و شادی زندگی در آن شکل می‌گیرد. این مضامین، اصلی‌ترین موضوعات ادب پایداری و حماسی هستند

درس چهارده

قالب متن: داستان تمثیلی، نشر تحلیلی قالب شعر: مثنوی

درونمایه: عرفان، بیان وادی‌های هفتگانه سیر و سلوک، لزوم داشتن راهبر و مراد، کثرت در وحدت
سی مرغ، سیمرغ: محققان و مفسران رسیدن سی مرغ را به جایگاه سیمرغ نماد اتحاد میان حق و خلق می‌دانند.
هفت وادی عشق: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا (طعم اتحاف)

● مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو زبانی: مجمع: محل اجتماع. مجمعی کردند: در جایی جمع شدند.
قلمرو ادبی: آشکارا و نهان: تضاد / جهان و نهان: جناس ناهمسان اختلافی / آشکارا و نهان: مجاز از همه مرغان
قلمرو فکری: همه مرغان جهان در جایی جمع شدند.

● جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو زبانی: جمله: همه / شهریار: پادشاه / هیچ شهری: ترکیب وصفی / این زمان: ترکیب وصفی
قلمرو فکری: همگی گفتند که در این روزگار هیچ شهری (کشوری) نمی‌تواند خالی از شهریار و پادشاه باشد.
(حتماً باید شهریاری باشد که مردم را رهبری کند).

● چون بود کاقلیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو زبانی: چون بر وزن خون (قید پرسشی)، به معنای چگونه / اقلیم: سرزمین، کشور / راه نیست: جایز نیست،
درست نیست. اقلیم ما را: رای مالکیت / را: برای / نیست اول به معنای وجود ندارد (غیر اسنادی) / بی شاه بودن: نهاد
قلمرو ادبی:
شاه و راه: جناس ناهمسان اختلافی / راه و را: جناس ناهمسان افزایشی / راه نیست: کنایه از درست نیست
قلمرو فکری:

چگونه است که برای اقلیم ما شاهی نیست؟ در این روزگار، بی شاه بودن درست نیست.

هدهد که پرنده دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام و از
اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است
و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست؛ از
هر چه گمان توان کرد زیباتر است.

قلمرو زبانی:

● هدهد: شانه به سر.

● افسر: تاج

● اکناف: ج گنف؛ گوشه و کنارها، اطراف

● سیمرغ: پرنده‌ای است که عارفان کامل او را منبع فیض و سرچشمه هستی یا وجود باری تعالی تصور کرده‌اند.

● کوه قاف: نام این کوه در قرآن آمده است و مفسرین آن را کوهی می‌دانند محیط بر زمین و گویند از زیرجود سبز
است و سبزی آسمان از رنگ اوست. اساس همه کوه‌های زمین است.

● بلندترین کوه روی زمین: نقش تبعی بدل دارد.

● ای یاران: منادا داریم. حذف فعل به قرینه معنایی داریم (با تو سخن می‌گویم)

● پرندگان: بدل

● شهریاری: معطوف و "است" بعد شهریاری غیر اسنادی است.

درس چهارده

● بلند ترین کوه روی زمین: بدل برای کوه قاف
 ● او را همتایی نیست: را معنای برای می دهد و نیست غیر اسنادی است.
 قلمرو ادبی:
 ● هدهد: در اینجا نماد انسان کامل و راهنماست.
 ● افسر هدهد: استعاره از کاکل هدهد
 ● قاف: صوفیان «قاف» را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانسته اند.
 با خردمندی و زیبایی شکوه و جلالتی بی مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره ای از خرد و شکوه و زیبایی او را در یابد؟ سال ها پیش از نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پر چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریار ی هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.

● شیر مردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف
 پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم! هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو نتواند رسید». اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق چگونه می توانم در جست و جوی سیمرغ، این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟» هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل، کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست».

● گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال

قلمرو زبانی:

- باید: لازم است
- شگرف: در اینجا صفت «شیر مرد» است؛ یعنی شیرمردی شگرف
- ژرف ژرف: بسیار ژرف
- جمال: زیبایی. مترادف با حسن
- این همه نقش و نگار که در جهان هست: هست به معنای وجود دارد (غیر اسنادی)
- هفته ای: در زمان اندکی
- زوال: نابودی
- نقش و نگار: نقاشی
- لیکن: پیوند هم پایه ساز
- ژرف اول: مسند / ژرف دوم: نقش تبعی تکرار
- پرندگان چون: چون معنی وقتی که می دهد (پیوند وابسته ساز)
- جملگی: نهاد
- مشتاق دیدار سیمرغ: گروه اسمی (مشتاق: هسته، دیدار: م. الیه، سیمرغ: م. الیه م. الیه)

درس چهارده

● آماده: مسند

● باز ایستادند: خودداری کردند

● گرفتار عشق گل: گروه اسمی (گرفتار: هسته، عشق: م. الیه، گل: م. الیه م. الیه)

● چگونه می توانم: استفهام انکاری

● این سفر پر خطر: گروه مفعولی

● هموار: مسند

● کار راستان / کار پاکان: هر دو ترکیب اضافی

● بس صاحب جمال: بس: قید

● قلمرو ادبی:

● سیمرغ: نماد خداوند حقیقت (نماد های درس را می توان استعاره هم در نظر گرفت)

● بلبل: نمونه و نماد مردمان جمالپرست و عاشق پیشه دنیایی است.

● کشور چین: نماد زیبایی های دنیایی

● کوه قاف: نماد و استعاره از مشکلات و سختی ها های عشق

● شیر مرد: کنایه از شخص دلیر

● شیر مرد: تشبیه درون واژه ای (مرد مثل شیر است)

● رو آرد: کنایه از میل داشته باشد

● چند روزی بیش نیست: مجاز از زمان کوتاه

● هفته: مجاز از زمان کوتاه

● قلمرو فکری:

● شیر مردی شگفت انگیز، برای این راه لازم است، زیرا راهی دور است و وادی های آن بسیار ژرف و سخت پیمودنی است.

● گل اگرچه صاحب زیبایی بی مانندی است اما آن زیبایی، بسیار زودگذر است.

از جمله سال ها پیش از نیم شبی از..... تا این همه نقش و نگار که در جهان هست مربوط به وادی توحید است (وحدت وجود).

درس چهارده

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست. هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

• هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟

قلمرو زبانی:

- بهشتی: صفت نسبی
- اکنون: قید
- گلشن و گلزار: به معنای بوستان
- بیاسایم: استراحت کنم
- مرا با سیمرغ کاری نیست: برای من کاری با سیمرغ وجود ندارد.
- آن این است: آن: نهاد / این: مسند
- هر که داند: هر که تواند
- باز ماند: از پس چیزی برنیامدن

قلمرو ادبی:

- طاووس: در اینجا نماد و نمونه اهل ظاهر است که تکالیف مذهب را به امید مزد، یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از عذاب دوزخ انجام می‌دهند (بهشت پرستان). ویژگی دراد که در وادی استغنا نفی می‌شود.
- مار: نماد شیطان
- خورشید و ذره: رابطه خورشید با ذره مانند رابطه دریا و شبنم است. / هر دو بیت به تنهایی، حکم مثل را دارند.
- گلشن خرم و گلزار باصفا: هر دو استعاره از بهشت
- خورشید: استعاره از خدا

قلمرو فکری:

- هر که بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به عشق‌های مجازی توجهی ندارد.
- قرابت معنایی دارد با: قطره باشد هر که را دریا بود / هر چه جز دریا بود سودا بود – چون به دریا می‌توانی راه یافت / سوی یک شبنم چرا باید شتافت؟
- زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است: اشاره به وادی پنجم یا همان توحید

درس چهارده

آنگاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان‌های بی آب و علف در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.

● بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر

قلمرو زبانی:

- افسانه: در اینجا داستانی است که بر پایه اغراق و دروغ نهاده شده باشد. امر موهوم
- مردانه: مردانگی، جسارت
- مشتی: گروهی، نقش بدلی دارد
- سربه سر: پشت هم پیایی؛ نقش قیدی دارد.
- باز شکاری: شکاری: صفت نسبی
- روی دست شاهان: گروه اسمی (روی: حرف اضافه، دست: هسته، شاهان: م. الیه)
- چه جای آن است: پرسش انکاری (استفهام انکاری)
- آن به (است): حذف فعل به قرینه معنوی / به: مسند
- بعد از آن: آن: ضمیر اشاره
- سر به سر: همگی (قید)
- مشتی بی خبر: بدل از مرغان
- عذرها: مفعول

قلمرو ادبی:

- باز: نمونه و نماد مردم درباری و اهل قلم است که به علت نزدیکی به شاه همیشه بر خود فخر و مباهات می‌نمایند و به دیگران تکبر می‌فروشند. ویژگی دارد که در وادی طلب نفی می‌شود.
- دست شاهان: نماد مقام و منصب
- پرسش انکاری: چگونه... بگذارم
- جناس: رنج و گنج
- خرابی ایهام دارد: ۱- ویرانه ۲- مستی

قلمرو فکری:

در خرابه‌ها با رنج زندگی می‌کنم؛ زیرا که شنیده‌ام گنج در خرابه‌هاست. / عشق بر سیمرغ خیال است و موهوم؛ زیرا که هر عاشقی که ادعای عاشقی دارد، نمی‌تواند گنجایش عشق او را داشته باشد. بعد از آن پرنده‌های دیگر هر کدام پیایی عذرهایی برای نرفتن به سوی سیمرغ آوردند چون بی خبر و غافل بودند. اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دل‌باخته گشتند؛ بهانه‌ها فراسو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به کوه قاف سفر کنند. آن گاه اندیشیدند که در بیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان‌ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن گاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز در آمدند. راه بس دور و دراز و

درس چهارده

هراسناک بود، هر چه می‌رفتند پایان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه جرئت می‌داد اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.

- گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگاه است
- وانیامد در جهان زین راه، کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

قلمرو زبانی:

- شیدا و دل باخته: رابطه معنایی مترادف به معنای دیوانه
- فراسو نهادند: کنار گذاشتند.
- قرعه: نصیب، بهره.
- قضا را: از قضا
- دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت: جمله چهار جزئی مفعول - مسندی
- وادی: در اصطلاح شیخ طاهر مراحلی است که سالک طریقت باید طی کند و به معنی بیابان
- ما را هفت وادی: رای مالکیت: ما هفت وادی در راه داریم.
- فرسنگ، واحد اندازه گیری مسافت
- وانیامد: برنگشت: فعل پیشوندی
- جملگی: بدل
- عذرشان را رد کرد: رد کرد: یک فعل مرکب است و رد مسند نیست
- قرعه زدند: قرعه کشی کردند
- رهنمون: راهنما / رهنمون آنان شود: "را" فک اضافه است
- به دنبال: حرف اضافه / هدهد: متمم
- راه بس دور: بس: قید
- ما را هفت وادی در ره است: است غیر اسنادی و را به معنای برای
- زین راه، "کس": نهاد
- آن آگاه کس: آن صفت اشاره نیست

قلمرو ادبی:

- قرعه به نام کسی افتادن: کنایه از بهره و کار او را مشخص کردن
- یک سو نهادند: کنایه از رها کردن
- دریا ها و بیابان ها: استعاره از سختی ها و مشکلات
- فرسنگ: مجاز از مسافت

قلمرو فکری:

- هدهد گفت برای ما هفت وادی در راه است، ما هفت وادی در راه داریم، اگر بتوانیم از این هفت وادی بگذریم به درگاه سیمرغ می‌رسیم.
- هیچکس در جهان از این راه برنگشته است. به همین دلیل کسی از مسافت آن آگاهی ندارد.
- ارتباط معنایی با: بحریت بحر عشق که هیچش کناره نیست / آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

حافظ

درس چهارده

- آن گاه اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریا ها و بیابان ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند: قرابت دارد با بیت زیر که هر دو به لزوم داشتن راهنما اشاره دارد
- آیین طریق از نفس پیرمغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

وادی اول: ←

● چون فرو آیی به وادی طلب	پیش از آمدن هر زمانی صد تعب
● مَلک اینجا بایست انداختن	مَلک اینجا بایست در باختن

قلمرو زبانی:

- فرو آیی: وارد شوی
- طلب: در لغت به معنی جستن است
- طالب: در اصطلاح صوفیان سالکی است که از لذات نفسانی عبور نماید و از کثرت به وحدت رود تا انسان کاملی گردد.

● تعب: رنج و سختی

● مَلک: پادشاهی و فرمانروایی

● مَلک: مال و آنچه در تصرف ماست. دارایی

بایست "ت": م. الیه

قلمرو ادبی:

● وادی طلب: تشبیه (از اینجا به بعد وادی عشق و وادی... اگر آمد تشبیه داریم)

● صد: مجاز از کثرت

● ملک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن

● ملک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم

● مَلک و مَلک: جناس ناهمسان حرکتی

● مَلک در باختن: کنایه از دست دادن و کوچک شمردن

قلمرو فکری:

بیت ۱: آنگاه که به وادی طلب در آیی، هر زمان، با سختی ها و درماندگی های بسیار روبه رو می شوی.

بیت ۲: در این مرحله است که باید از قدرت و پادشاهی بگذری و نیز باید هرچه را در تصرف توست، همگی رها کنی.

وادی دوم: ←

● بعد از این وادی عشق آید پدید	غرق آتش شد کسی کانا رسید
● عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم رو، سوزنده و سرکش بود

قلمرو زبانی:

● وادی عشق: «معیار سنجش و مهمترین رکن طریقت است. عشق در تصوف مقابل عقل در فلسفه است»

● گرم رو: آنکه با شور و حرارت مسیر سلوک را می پیماید، مشتاق. صفت فاعلی مرخم

● آنجا: ترکیب وصفی

● عاشق آن کس (آن: آن کسی نهاد) (عاشق: مسند)

درس چهارده

قلمرو ادبی:

- آتش: استعاره از سختی های عشق
- غرق آتش شدن: کنایه از وجودی سراسر آمیخته به عشق داشتن
- تشبیه: عاشق آن باشد: ... مصراع دوم، وجه شبه است
- مراعات النظیر: آتش، گرم رو و سوزنده
- گرم رو: کنایه از مشتاق / سوزنده: کنایه از پر اشتیاق
- سرکش: ایهام: ۱_ عصیان کننده ۲_ سر را بالا می آورد
- مصراع دوم کلا وجه شبه / عاشق: مشبه / آتش: مشبه به

قلمرو فکری:

- بعد از وادی طلب، وادی عشق پدیدار می شود، آنکه بتواند به این وادی برسد، سراسر وجودش را عشق فرا می گیرد.
- عاشق باید مانند آتش باشد که با اشتیاق پیش می رود، تأثیر گذار است و عصیان گر (جز معشوق از کسی فرمان نمی برد)

وادی سوم: ←

- بعد از آن بنمایدت پیش نظر
- چون بتابد آفتاب معرفت
- معرفت را وادی ای بی پا و سر
- از سپهر این ره عالی صفت
- هر یکی بینا شود بر قدر خویش
- باز یابد در حقیقت صدر خویش

قلمرو زبانی:

- ت در بنمایدت: م. الیه و جهش ضمیر: بعد از آن پیش نظرت بنماید. (پیش: حرف اضافه)
- بنماید: نشان می دهد، مضارع اخباری
- معرفت را وادی ای بی پا و سر: رای فک اضافه: وادی بی پا و سر معرفت / وادی بی پا و سر: بدل
- معرفت: م. الیه / وادی: مفعول
- وادی معرفت: معرفت نزد علما همان علم است. نزد عرفا، معرفت صفت کسی است که خدای را به اسما و صفاتش شناسد و تصدیق او در تمام معاملات کند.
- ره عالی صفت: راه ارزشمند سیر و سلوک
- آن در بعد از آن: مرجع ضمیر: وادی عشق
- بیت دوم و سوم موقوف المعانی اند.
- چون: پیوند وابسته ساز
- قدر: اعتبار / صدر: هدف
- سپهر این ره عالی صفت: گروه اسمی (سپهر: هسته، ره: م. الیه، این: صفت م. الیه، عالی صفت: صفت م. الیه) دو تا وابسته وابسته داریم

قلمرو ادبی:

- بی پا و سر: کنایه از بی انتها و بی پایان. امروزه می گویند اول و آخر آن ناپیداست.
- آفتاب معرفت: تشبیه

درس چهارده

- جناس ناهمسان اختلافی: صدر و قدر
- صدر: مجازاً مقام و مرتبه
- این ره عالی صفت: استعاره از هفت وادی عرفان
- قلمرو فکری:
- این ره عالی صفت: منظور همان وادی معرفت است. آنگاه که معرفت در وجود پیدا شود، در این زمان است که هر کسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می‌شود.
- ارتباط معنایی با: چشم بگشا به گلستان و بین / جلوه آب صاف در گل و خار هاتف اصفهانی
- بیت سوم مصراع اول: خود شناسی / مصراع دوم: حق شناسی

وادی چهارم: ←

- بعد از این وادی استغنا بود
- نه درو دعوی و نه معنا بود
- هشت جنت نیز این جا مرده‌ای است
- هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

قلمرو زبانی:

- وادی استغنا: در لغت به معنی بی‌نیازی است و در اصطلاح، بی‌نیازی از خلق است و نیازمندی مطلق به حق
- دعوی: ادعای بیهوده
- درو: مخفف دراو
- افسرده: منجمد
- هشت جنت: هشت قسمت طبقه بهشت (خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت، جنت المأوی، جنت التّعیم، علیین و فردوس)
- هفت دوزخ: درکات هفت گانه جهنم (سقر، سعیر، لطی، حطمه، جحیم، جهنم و هاویه)
- هر دو مصرع سه جمله اسنادی است.
- این در بعد از این: مرجع ضمیر: وادی معرفت
- قلمرو ادبی:
- بیت دوم مصراع اول و دوم تشبیه و مصراع اول کنایه از عاشق واقعی به دنبال بهشت نیست و خدا را به خاطر خود خدا دوست دارد.
- دوزخ و افسرده: پارادوکس (جهنم منجمد است)
- قلمرو فکری:
- آنکه به مرحله استغنا و بی‌نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

درس چهارده

وادی پنجم: ←

- بعد از این وادی توحید آیدت
- روی‌ها چون زین بیابان در کنند
- منزل تفرید و تجرید آیدت
- جمله سر از یک گریبان بر کنند

قلمرو زبانی:

- تفرید: در لغت به معنای یگانه کردن و در اصطلاح صوفیه، تحقق بنده است به حق؛ به طوریکه حق، عین قوای بنده باشد.
- تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن و در اصطلاح صوفیه، خالی شدن قلب سالک است از آنچه جز خداست.
- وادی توحید: توحید در اصطلاح اهل حقیقت تجرید ذات الهی است از آنچه فهم و گمان آدمی تصور می‌کند.
- در کنند: فعل پیشوندی، بیرون آورند
- آیدت در هر دو مصراع: یعنی به پیش تو می‌آید و "ت": متمم

جمله: نهاد

قلمرو ادبی:

- واج آرایی: تکرار صامت «ت» و مصوت «ی»
- منزل تفرید و منزل تجرید: تشبیه
- سر از یک گریبان برکنند: کنایه از یکی شدن

قلمرو فکری:

- مصراع اول بیت دوم از لحاظ معنا بسیار مهم: وقتی از این بیابان گذشتند
- پس از وادی استغنا، وادی توحید آشکار می‌شود. در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیرحق است پاک می‌کنی و در حق گم می‌شوی و لحظه به لحظه بیشتر در وجود حق فرو می‌روی و با او یکی می‌شوی.
- اگر از این بیابان (توحید) بگذرند، همه به وحدت و یگانگی می‌رسند. (بیت بیانگر وحدت وجود است)

وادی ششم: ←

- بعد از این وادی حیرت آیدت
- مرد حیران چون رسد این جایگاه
- کار دائم درد و حسرت آیدت
- در تحیر مانده و گم کرده راه

قلمرو زبانی:

- ت در هر دو آیدت: م. الیه / آیدت اول: به پیش تو می‌آید / آیدت دوم: می‌شود
- وادی حیرت: «سرگردانی» و در اصطلاح اهل الله امریست که بر قلوب عارفین وارد می‌شود.
- مرد حیران چون رسد (به) این جایگاه: حذف حرف اضافه به قرینه معنایی
- راه: مفعول / گم کرده: فعل مرکب

قلمرو ادبی:

- آیدت و آیدت: جناس تام
- گم کرده راه: کنایه از اوج حیرت و سرگردانی
- حیران و تحیر: اشتقاق
- دائم: قید

درس چهارده

قلمرو فکری:

- پس از وادی توحید، وادی حیرت پیش می‌آید؛ در این وادی، وجودت را سراسر درد و حسرت فرا می‌گیرد.
- سالک سرگردان، چون به وادی حیرت می‌رسد، دائم حیران است و راه گم کرده.

وادی هفتم: ←

- بعد از این وادی فقر است و فنا
- صد هزاران سایه جاوید، تو
- کی بود اینجا سخن گفتن روا
- گم شده بینی ز یک خورشید، تو

قلمرو زبانی: ← فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است.

واو قطعاً و او عطف / استفهام انکاری در مصراع دوم بیت اول

تو اول: نهاد / تو دوم: تکرار و برای تاکید / صد هزاران سایه جاوید: گروه مفعولی / گم شده: مسند یک خورشید: متمم

قلمرو ادبی: ← پرسش انکاری: کی بود اینجا سخن گفتن روا: ... روا نیست.

صد هزاران سایه جاوید: مجاز از کثرت / خورشید: استعاره از خداوند

قلمرو فکری:

- وادی فقر: فقر، درویشی باشد؛ در اصطلاح صوفیه، فنای فی الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است. صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و گم شده‌اند.

- کی بود اینجا سخن گفتن روا قرابت با بیت: بر نیاید ز کشتگان آواز

طعم اتحف (سراژه سازی)

۱_ وادی طلب: ترک تعلقات دو عالم ۲_ وادی عشق: سختی های راه عشق ۳_ وادی معرفت: خودشناسی

۴_ وادی استغنا: بی تو وعده بهشتو نمی‌خواهم ۵_ وادی توحید: همه چیز خداست (وحدت و جود) ۶_ وادی حیرت: از خود بیگانگی ۷_ وادی فقر و فنا: خدا بشه دریا و تو قطره

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیش‌تر، روزگار سفر، سخت دراز شد. این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده‌ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود.

- چون نگه کردند آن سیمرغ زود
- بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

- خویش را دیدند سیمرغ تمام
- بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

- محو او گشتند آخر بر دوام
- سایه در خورشید گم شد والسلام

قلمرو زبانی:

- نخستین: صفت شمارش ترتیبی نوع اول

- زاری زار: قید

- همت: اراده

- سروش: فرشته یا ندای آسمانی یا هاتف

- غیبی: صفت نسبی

- همان: قید

درس چهارده

- هر دو "تمام": صفت
 - دیدند: نگاه کردند پس consider نیست
 - سیمرغ مصرع دوم بیت دوم: بدل / خود: نهاد / سی مرغ: مسند
 - او: در اینجا به معنی سیمرغ
 - قلمرو ادبی:
 - جان سپردند کنایه از مردند
 - از پا درآمدند کنایه از ناتوان شدند.
 - قلمرو فکری:
 - وقتی آن سیمرغ از خود باخبر شدند، دیدند که به صورت سیمرغ نمود یافته‌اند. (به حضرت حق رسیده‌اند و وجودی خدایی یافته‌اند)
- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| • خویش را دیدند سیمرغ تمام | بود خود سیمرغ، سی مرغ مدام |
| • محو او گشتند آخر بر دوام | سایه در خورشید گم شد والسلام |
- قلمرو زبانی: محو فنای بنده است در ذات حق تعالی
- قلمرو فکری:
- خود را سیمرغ تمام دیدند؛ یعنی کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرغ، درحقیقت همان سیمرغی بودند که به حق پیوسته بودند. (بیانگر وحدت در کثرت است)
 - آن‌ها برای همیشه در ذات حق محو شدند؛ مانند سایه که وجودش از خورشید است و اگر خورشید نباشد، سایه هم نیست.
- سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی
- قلمرو زبانی: سرو و مه: مسند / ت در مهت: مفعول / خوانم و نخوانم: / consider قبا: لباس جلو باز_طلسان (درس هشتم)
- قلمرو فکری: تو مانند سرو و مه هستی بلکه برتر هم هستی (تشبیه مرجح)
- قلمرو فکری: تو مانند سرو و ماه هستی
- در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید
- قلمرو زبانی: طرب: شادی / تعب: سختی
- قلمرو ادبی: این سرای پاک و پلید: استعاره از دنیا / سرای پاک و پلید: پارادوکس
- قلمرو فکری: در این دنیا شادی و سختی باهم هستند. / مربوط به وادی طلب
- اولاً تجرید شو از هر چه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست
- قلمرو زبانی: وانگهی: قید / تجرید: تنها شدن
- قلمرو ادبی: از خود بشو یکبار دست: کنایه از از خود گذشتن
- قلمرو فکری: مصراع اول مربوط به وادی توحید / مصراع دوم مربوط به وادی حیرت یا طلب
- ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. / پرندگان: بدل / شهریاری: معطوف / بلندترین کوه روی زمین: بدل

گنج حکمت

← سندبادنامه ← ظهیری سمرقندی ← به سعی و اهتمام احمد آتش، «داستان گرگ و روباه و اشتر»

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گردهای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر.

گرگ گفت: «پیش از آن که خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز بیشتر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می داشتم و مادرت را اعانت می کردم!» اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا بیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان ترم و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیشتر کشیده ام!»

قلمرو زبانی:

- زاد و توشه: مترادف به منای غذا
- گردهای: یک قرص نان
- مخاصمت: با یکدیگر دشمنی کردن
- زاد: در اینجا یعنی سن و سال.
- موضع: جایگاه
- اعانت: یاری کردن
- مقالات: سخنان
- کلان تر: بزرگ تر
- مصاحبت: همنشینی
- از برای یک حرف اضافه است
- بدین گرده خوردن اولی تر (باشد) حذف به قرینه معنوی

قلمرو ادبی:

- جهان از شما زیادت دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام. (جهان دیده به معنی باتجربه نیز هست)

قلمرو فکری:

- آخر کار موافقت کردند که هر کدام از ایشان به سن و سال از دیگری بیشتر باشد به خوردن نان هم اولی تر و مستحق تر است.
- من هفت روز جلوتر از این جهان زاده شده ام (آفرینش من بر آفرینش این جهان مقدم است).

گنج حکمت

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷ درس چهاردهم فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های «قبا»، «تعَب»، و «تَجَرِید» را با توجّه به بیت های زیر بنویسید.
سرو و مِهّت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی
پاسخ: قبا: لباس، جامه، پوشش.

در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید
پاسخ: تعب: رنج و سختی.

و لا تجرید شو از هر چه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست
پاسخ: تجرید: قطع تعلّقات ظاهری.

۲- اجزای بیت زیر را طبق معیار مؤبّد کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت
پاسخ: بعد از این وادی حیرت برایت می آید / کار تو دائم درد و حسرت میشود
نقش دستوری به ترتیب: قید - نهاد - مالیه - گروه متممی - فعل / نهاد - مالیه - قید - مسند - معطوف - فعل

۳- متن زیر را با توجّه به «نقش های تبعی» بررسی کنید.
ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند
آشیان دارد.
پاسخ: پرندگان: بدل / شهریار: معطوف / بلندترین کوه روی زمین: بدل

قلمرو ادبی

۱- با توجّه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟
پاسخ: بلبل: نماد عاشق گرفتار عشق زمینی و غیر حقیقی)
باز: نماد دنیا پرستان و مقام دوستان)

۲- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه های ادبی دیگر بهره گرفته است؟
عاشق آن باشد که چون آتش بُوَد گرم رو، سوزنده و سرکش بُوَد
پاسخ: وجه شبه: گرم رو، سوزنده و سرکش / از آرایه های تشخیص، تناسب و کنایه برای بیان وجه شبه بهره گرفته است.

گنج حکمت

۳- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

ز نیرنگ هوا و از فریب آرز خاقانی دلت خُلمد است خالی ساز از طاووس و شیطاننش

پاسخ: پیشینیان طاووس را مسبّب ورود ابلیس به بهشت و فریفتن آدم و حوا دانسته اند؛ به همین علّت در ادب فارسی عمدتاً نقش ناستودهای دارد. در مجموع این بیت تلمیح به آیاتی از قرآن دارد که درباره بازگشت به اصل هستند.

■ قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بس صاحب جمال حُسن او در هفته ای گیرد زوال

پاسخ: اگرچه گُل بسیار زیبا است؛ ولی زیبایی او زودگذر و ناپایدار است.

۲- بیت زیر با کدام بیت درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیر مردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف

پاسخ: مفهوم بیت دوری و سختی راه است که برای پیمودن آن، عاشق شجاعی لازم است. در این بیت از نی نامه نیز به مفهوم مشابهی اشاره شده است:

هر که جز ماهی ز آبش سر شد / هر که پیروزی است، روزش دیر شد.

۳-هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

الف) وصلت آنکس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است

پاسخ: وادی ہفتم: فقر و فنا۔

(ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همّت یست کی رسد به فراز؟

پاسخ: وادی وُلّ: طلب.

(پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوهٔ صاف درگل و خار

پاسخ: وادی یںجم: توحید.

۴- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سمرغ و سمرغ» ارائه دهید.

وَفِي الْقُرْآنِ آيَةٌ لِّمَن يَفْقَهُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ: وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلًا بِآيَاتٍ فَهَرَبُوا بِهَا فَوَافَقَتْهُمْ رُسُلُهُمْ فَنفَخُوا فِي سَحَابٍ مِّمَّنْ لَّهُمْ آيَةٌ فَنظَرُوا عَلَيْهَا أَذَرَّهَا إِلَهُتُ الْفُلْجِ الْفَافِ؟ (نیز) نشانه‌هایی است. پس چرا نمی‌بینید؟

ای نسخه نامه الهی، که تویی وی آینه جمال شاهي، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی

پاسخ: تأکید آیه شریفه و شعر نمونه بر خودشناسی به عنوان مقدّمه خداشناسی است. در واقع اگر کسی خود را بشناسد، بی تردید خدای خود را خواهد شناخت. هّا در داستان «سیمرغ و سیمرغ» انسان را در نماد «پرنندگان» با بُعد بینهایت الهی خود در نماد «سیمرغ» آشنا کرده و انسان را به سیر و سلوک ترغیب میکند تا مقدّمه خداشناسی باشد

درس شانزده

کباب غاز^{۱۹} ← محمد علی جمال زاده

قالب متن: داستان طنز آمیز، نثر معاصر

درونمایه: انتقاد همراه با طنز، شکست در زندگی، نتیجه رفتار خود آدمی است.

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با همقطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس، اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزّتش دعا کنند. زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفتم: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان نداده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.» گفتم: «خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی مالیّه از چه قرار است و بودجه ابداً اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی‌دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی‌شوند.»

قلمرو زبانی:

- ترفیع: بالا بردن
- ترفیع رتبه: بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او است.
- قرار و مدار: این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید «مركب اتباعی» یا اتباع می‌گویند. نظایر دیگر: خرت و پرت، پرت و پلا
- ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی دهند
- هم قطار: هم ردیف، همکار
- صحیح: درست و حسابی
- مالیّه: درآمد، وضع مالی

قلمرو ادبی:

- نوش جان نمودن: کنایه از خوردن و میل کردن
- درست جلوشان درآیی: کنایه از اینکه درست پذیرایی کنی، جبران کنی.
- گفت: «تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند.» گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آژگار یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می‌کنند. چه طور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟» با اوقات تلخ گفتم: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد و بچه اول می‌میرد؟» گفتم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.» عیالم با این ترتیب موافقت کرد.

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جوا علا و کباب بره ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مضافات رو به راه شده است. تخت خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی مصطفی نام آمده می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می‌شد.

درس شاتزده

جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ آسمان جل و بی دست و پا و تابخواهی بدریخت و بدقواره. به زخم گفتم: «تورا به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرابین غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن.»

قلمروزیانی:

- وعده بگیر: دعوت کن
- آزرگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل
- عاریه: آنچه از کسی رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. امانتی
- شکوم: شگون، مبارکی و میمنت. چیزی را به فال نیک گرفتن
- معهود: برعهده، عهده دار، عهد بسته. در اینجا وعده داده شده.
- مخلفات: از اصطلاحات آشپزی است؛ یعنی آنچه در کنار غذای اصلی به مشتری ارائه می‌شود.
- دیلاق: درازقد
- شرفیاب شدن: مؤدبانه «آمدن». برابر با: شرف حضور یافتن. به خدمت رسیدن
- جُل: پالان، پوشش چهارپایان
- بدقواره: بدقیافه، آن که اندامش متناسب نیست
- رنگ می‌گذاشت: رنگ می‌باخت. رنگش می‌پرید.

قلمرو ادبی:

- خط بکش: کنایه از اینکه نادیده بگیر
- سماق مکیدن: کنایه از بی بهره ماندن، انتظار بیهوده کشیدن.
- پایی می‌افتد: کنایه از فرصتی پیش می‌آید.
- شکم‌ها را صابون زده‌اند: کنایه از دلخوش کرده‌اند، به خود وعده داده‌اند.
- ساعت شماری کردن: کنایه از بی صبرانه منتظر ماندن
- رو به راه شدن: کنایه از آماده شدن
- آسمان جُل: کنایه از بی چیز و فقیر. آن که هیچ ندارد
- بی دست و پا: کنایه از ناتوان و بی عرضه
- رنگ می‌گذاشت: کنایه از ترسیدن و وحشت کردن
- از سر ما بکن: کنایه ما را نجات بده، ما را آزاد کن
- این غول بی شاخ و دم: کنایه از کسی که ظاهرش مانند غول است اما شاخ و دم غول را ندارد و نمی‌تواند آزار برساند
- این غول بی شاخ و دم: استعاره از مصطفی.
- اوقات تلخ: حس آمیزی

گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بزن.» دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟» لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛ مشغول تماشا و ورناداز این مخلوق کمیاب و شیء عجایب بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت:

درس شاتزده

«خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستانت هم وعده کباب غاز داده‌ای!» دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده؛ گفتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟» گفتم: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.» حقا که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت. در دم ملتفت و خامت امر گردیده و پس از مدتی اندیشه و استشاره چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم. به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد اینقدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده‌ای مطلب از چه قرار است.»

قلمرو زبانی:

• هفت قرآن به میان: برای پرهیز از بدی یا دور شدن از مصیبت، این جمله به صورت دعا به کار می‌رفت. برابر با: بلا به دور!

• صله ارحام: به دیدار نزدیکان رفتن و احوالپرسی کردن. نیکی کردن به نزدیکان و اقوام

• لهذا: ل (برای) + هذا (این). برای این منظور، بنابراین. قید مختص است.

• تک و پوز: دک و پوز. سرو وضع، قیافه ظاهری

• کریه: زشت

• وخامت: بدعاقبت بودن، بدفرجامی.

• استشاره: مشورت کردن، رایزنی

• منحصر به فرد: مخصوص، ویژه

قلمرو ادبی:

• به من دخلی ندارد. کنایه: به من مربوط نمی‌شود.

• هر گلی هست به سر خودت بزنم تل و کنایه از اینکه هر کاری کردی برای خودت کردی.

• مادرمرده: کنایه از بدبخت و بیچاره

• گردنش... غاز مادرمرده: تشبیه

• شيء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد: «لَ هَذَا الشَّيْءُ عَجَابٌ»، برای بیان شگفتی به کار می‌رود.

• سر بهمهر: کنایه از دست نخورده

• برو برگرد نداشت: به کنایه از قطعی و حتمی بودن

• دست و پا کردن: کنایه از فراهم کردن

• کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار بسیار سخت و دشوار

می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده طایفی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» مصطفی، ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می‌فرمایند: «در این روز عید، قید غاز را باید به گلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دگان باز نیست.» با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟» با همان صدا و همان اطوار، آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید؛ ولی خوب بود میهمانی را

درس شاتزده

پس می‌خواندید.» گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چه طور پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده از تخت خواب پایین نیایید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چه طور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته‌اند.» دیدم زیاد پرت و پلا می‌گویند؛ گفتم: «مصطفی می‌دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده‌ام. این اسکناس را می‌گیری و زود می‌روی.» معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آن که اصلاً به حرف‌های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه‌ای سوار کرد که امروز مهمان‌ها دست به غاز نزنند، می‌شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سرفره آورد...»

قلمرو زبانی:

- ملتفت: متوجه، آگاه
- نی پیچ: نی و شلنگ قلیان
- استیصال: درماندگی
- اطوار: چ‌طور، حرکات و رفتار بی‌مزه، ادا و اطوار
- میهمانی را پس می‌خواندید: دعوت را پس می‌گرفتید.
- قدغن: ممنوع

قلمرو ادبی:

- چند مرده حلاجی: کنایه از اینکه چه اندازه توانایی داری و می‌توانی از عهده کار برآیی.
- از زیر سنگ پیدا کردن: کنایه از انجام کار بسیار دشوار
- سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن
- نی پیچ حلقوم: اضافه تشبیهی
- چه خاکی به سرم بریزم: کنایه: چه کاری بکنم؟ چه چاره‌ای بیندیشم؟
- بچه قنداقی: کنایه از ساده لوح و زودباور
- پاپی شدن: کنایه از در امری اصرار ورزیدن
- هزار سال به این سالها: کنایه از آرزوی عمر طولانی کردن
- شیوه سوار کردن: کنایه از تدبیر و راه حلی اندیشیدن

دیدم این حرف آن قدرها هم نامعقول نیست و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارت به خرج بدهی که احادی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز برنمایند.» مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی‌آیی بنشین؟ نزدیک‌تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو بینم حال و احوالت چه طور است؟ چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟» مصطفی قد دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز محبت و دل‌بستگی غیرمترقبه هرگز ندیده و نشنیده سپاسگزاری کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی‌گذارم از اینجا بروی. امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الآن هم به خانم می‌سپارم یک دست از لباس‌های شیک خودم هم بدهد پیوشی و نونوار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آتش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آورند، می‌گویی ای بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر

درس شانزده

شکم ما جا ندارد. اینقدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.

از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه داریم بفرمایید همین طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از آیام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین جا بستری شده و بال جانت می‌گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر امتناع می‌ورزی و به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کشی.»

قلمرو زبانی:

- وجنات: ج و جنه، رخسار
- مَعْوَج: در زبان عربی اسم مفعول است از مصدر لَوَّج و جاج به معنی کج و ناراست.
- غیرمنتظره: غیرمنتظره، ناگهانی (مترقب: در زبان عربی اسم فاعل است به معنی نگرنده، انتظارکشنده)
- استغفرالله: شبه جمله یعنی از خدا آمرزش می‌خواهم.
- نوَری: بر وزن فوری، بشقاب بزرگ و مقعر
- وبال: عذاب، سختی

قلمرو ادبی:

- نونوار: کنایه: تازه پوش و شیک پوش
- سردماغ آمدن: کنایه از سر حال شدن
- گره: استعاره از مشکل
- این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد: کنایه: این مشکل به دست خودت حل می‌شود.
- وبال جانت می‌شویم: کنایه از اینکه مایه دردسر و سختی و عذاب می‌شویم.
- گاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است مَثَل و کنایه از اینکه باید در خوردن، اندازه را نگه داشت
- دلی از عزا درآوردن: کنایه از سیر خوردن

قلمرو فکری:

- گاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است: نباید در خوردن از اندازه گذشت.
- ارتباط معنایی با: دیگ شکم از طعام لبریز مکن / گر گاه نباشد از تو، کاهدان از توست – بسیار مخور که نان هراسان از توست / بر خویش ترحمی که این جان از توست

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، گفت: «خوب دستگیرم شد خاطر جمع باشی که از عهده برخوردارم آمد. دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تَخَف، تمام و کمال دور میز حلقه زده که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر براق، خرامان وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این طور قالب بدنش درآمده است. آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام‌تر، به جای خود، زیر دست خودم، به سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقرر خود برمی‌آید، قلباً مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت به گلی آسوده می‌شد.

درس شاتزده

به قصد ابراز رضایتمندی، تعارف کنان گفتم: آقای مصطفی خان، نوش جان بفرمایید چه در دسر بدهم؟ حالا دیگر چانه اش هم گرم شده و در خوش زبانی و حرافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است. به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده ای که می گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمالشان می شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسیده گفت: «ای واللّه، حقیقتاً استادی» و از تظاهر او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار یکی از ادیبان کلمه «استاد» را اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تظاهر می بس بجاست و سزاوار حضرت ایشان است.

قلمرو زبانی:

- جیر: نوعی پوست دباغی شده نرم که از آن رویه
- محظوظ: برخوردار
- کفش و چیزهای دیگر می سازند.
- جبهه: پیشانی
- متانت: وقار، سنگینی
- متکلم وحده: گوینده به تنهایی
- بلامعارض: بی رقیب
- مجلس آرا: صفت فاعلی مرخم
- ای واللّه: شبه جمله در مقام تحسین، آفرین، درود
- تخلص: در اصطلاح یعنی نام شعری شاعر
- حضرت: در اینجا برای بزرگداشت و تکریم آمده است؛ یعنی بزرگوار، آقا

قلمرو ادبی:

- قالب بدن درآمدن: کنایه از اندازه و مناسب بودن
- خوب دستگیرم شد: کنایه از اینکه کاملاً متوجه قضیه شده ام.
- نوک جمع را چیده: کنایه از این که به دیگران اجازه حرف زدن نمی داد.
- چین به صورت انداختن: کنایه از ناراحت شدن، قیافه گرفتن

قلمرو فکری:

- متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده بود: تنها خودش حرف می زد و مجلس و جمع را به تنهایی اداره می کرد و پیش می برد.
- عبارت «مصطفی به رسم تحقیر... خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» ←
- ارتباط معنایی با: از بی خردی بود که با جوهریان / لاف از گهری زنی که در کان تو نیست ابوسعید ابوالخیر

در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. ... حالا آش جو و کباب بره و پلو و چلو و مضافات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته در وسط میز گذاشت و ناپدید شد. شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود، ولی خیر، الحمدلله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه دیگر نمی توانم بخورم.»

درس شاتزده

مهمان‌ها در مقابل تظاهرات شخصی شخصی چون آقای استاد، دودل مانده بودند و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد. دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم دررفت که آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی برغان پر کرده‌اند؛ هنوز این کلام از دهن خردشده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می‌فرمایید با آلوی برغان پر شده، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می‌چشیم.» دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن، به زبان خودمانی چنان گلاکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود!

قلمرو زبانی:

- رأس: سر، واحد شمارش
- فریه: چاق
- شخیص: بزرگ، باشخصیت
- توطئه: نقشه کشیدن، زمینه سازی، مقدمه چینی
- دهن خردشده: اصطلاحی است که در مقام نفرین آورند؛ یعنی ای کاش دهانم خرد می‌شد و این حرف را نمی‌گفتم.

قلمرو ادبی:

- دلم می‌تپد: کنایه از ترسیدن و اضطراب داشتن
- شش دانگ: کنایه از کامل و همه
- دامن از دست رفتن: کنایه از بی اختیار شدن / برگرفته از سخن سعدی در دیباچه گلستان: «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت»
- سرش توی حساب بود: کنایه: حواسش جمع بود.
- خوش نخواند: کنایه از اینکه کار خوبی نکرد.
- کنایه: تا خرخره خوردن: کنایه از پرخوری کردن
- اگر سرم را از تنم جدا کنید: کنایه: اگر مرا بکشید
- توطئه ما دارد می‌ماسد: کنایه از نقشه ما دارد می‌گیرد.
- فنرش در رفته باشد: کنایه: بی اختیار شدن
- روی میزبان محترم را زمین انداخت: کنایه از رد کردن خواهش کسی
- به جان کسی افتادن: کنایه از حمله کردن به کسی
- در یک چشم به هم زدن: کنایه از زمان بسیار اندک
- کلکش را کردن: کنایه: از بین بردن و در متن یعنی خوردن
- به عالم وجود نهاده بود: کنایه از اینکه آفریده نشده بود.

درس شاتزده

هر دوازده تن، تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خود دیدم که غاز گلگونم، لخت لخت طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید. مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

در همان بحبوحه بخور بخور، صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد با خود شما صحبت بدارد.» یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریازده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده‌ای، طنین انداز گردید و پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب، تا حلقوم بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی؟» د بگیر که این ناز شستت باشد. و باز کشیده دیگری نثارش کردم با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس‌زنان و هق‌هق کنان گفت: «پسر عمو جان من چه گناهی دارم؟»

مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی شکم‌ش آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.» به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه تراشی‌هایش داشتم شاخ در می‌آوردم. بی اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌شناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم.

قلمرو زبانی:

- لخت لخت: پاره پاره، تکه تکه
- بحبوحه: میان، وسط

قلمرو ادبی:

- جماعت کرکس صفت: تشبیه
- گورستان شکم: تشبیه
- آب به دهانم خشک شده بود: کنایه از ترس و وحشت و تعجب
- حساب کار خود را کردن: کنایه از دانستن و آگاه شدن
- سر سوزن: کنایه از اندکی
- خود را از تک و تا انداختن: کنایه از خونسردی خود را از دست دادن

- یارو برای تحقیر می‌آورند و در آن برای تحقیر است

- دل به دریا زدن: کنایه از خطر را پذیرفتن
- سیلی آب نکشیده: کنایه از محکم بودن سیلی
- خانه خراب: کنایه از بدبخت و بیچاره
- تا حلقوم بلعیده بودی: کنایه از اینکه بیش از اندازه خورده بودی.
- دین و ایمان را باختن: کنایه از عهد و پیمان را فراموش کردن، خیانت کردن.

- خمره: کوزه

- صندوقچه سر خود قرار داده بودم: کنایه از محرم اسرار خود می‌دانستم.
- ناز شستت باشد: کنایه از مزد هنرمندی‌ات باشد.
- شاخ درآوردن: کنایه از بسیار شگفت زده شدن و تعجب کردن
- مانند موشی که... تشبیه

درس شاتزده

و قدری برای به جا آمدن احوال در دور حیات قدم زده، آن گاه با خنده تصنعی، وارد اتاق مهمان‌ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم: «آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آن‌جا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.» همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را غلط دادم.

فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباسهای نودوز خود را به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته‌ام، ولی چون که تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلند پایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

قلمرو زبانی:

• تصنعی: ساختگی، مصنوعی

• مایحتوی: آنچه در آن است.

قلمرو ادبی:

- خم به ابرو آوردن: کنایه: خونسردی خود را از دست دادن
- چون تیری که از شست رفته باشد: مثل و کنایه از کاری که از دست خارج شده و دیگر قابل جبران نباشد.
- از ماست که بر ماست: مثل؛ یعنی هر آنچه به ما می‌رسد نتیجه عملکرد خودمان است.

قلمرو فکری:

- عبارت «تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم» ← تناسب معنایی با: از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم / آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش حافظ
- از ماست که بر ماست ← تناسب معنایی با: گله ما را گله از گرگ نیست این همه بیداد شبان می‌کند سعدی
- چون تیری که از شست رفته باشد. ← ارتباط معنایی با: سخن گفته دگر باز نیاید به دهن / اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد سعدی

روان خوانی

داستان ارمیا: تفسیر آیه ۱۷ از سوره انفال است؛ اینکه پشت اراده انسان اراده‌ای دیگر است که تا او نخواهد هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ و آنکه اراده‌اش را به اراده حق متصل می‌گرداند، دیگر این اراده، خدایی است. در مدل اسطوره‌ای‌اش، آرش می‌تواند با تیری که پرتاب می‌کند از قلمرو کشورش دفاع کند؛ چون پیوسته است به یزدان پاک. رستم تیرش درست بر چشم اسفندیار می‌نشیند؛ چون به حق است.

قلمرو زبانی:

- جلّ الخالق: بزرگ و باشکوه است خداوند. شبه جمله است در مقام تعجب.
- کلاشینکف: سلاحی سبک محسوب می‌شود، ساخته کشور روس و مخترعی به نام «کلاشینکف».
- شنی: چرخ و زنجیرهای متحرک تانک
- وهم: تصور غلط، پنداشت

قلمرو ادبی:

- کانال دو زدن کنایه از: تغییر زبان یا لهجه
- علامه بودن دیگران کنایه از: اقرار به کم سوادی
- اضافه استعاری: غرش تانک
- آتش: مجاز از موضع دشمن
- گل کاشتی: کنایه از اینکه کار بزرگی کردی.
- مرده فیل صد تومان است: ضرب‌المثل؛ مفید و باارزش بودن
- دود از کنده بلند می‌شود: ضرب‌المثل؛ توانایی اهل تجربه
- کار کردن چشم: کنایه از دیدن دوردست
- نفس گرفتن: کنایه از نیرو گرفتن
- سکندری خوردن: کنایه از به هم خوردن تعادل
- تنگ کردن چشم: کنایه از دقیق‌تر نگاه کردن
- گم شدن یک طرف صورت: کنایه از زخمی شدن

قلمرو فکری:

- او را وهم گرفته بود: خیال‌های نادرست در ذهنش جا می‌گرفت.
- نفس گرفت: نفس تازه کرد.

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲ درس شانزدهم فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.

پاسخ: معهود (عهد شده، شناخته شده، معمول)
بحبوحه (میان، وسط)
وجنات (صورت، چهره)

۲- در هریک از بندهای پنجم و یازدهم، سه واژه مهمّ املائی بنویسید.

پاسخ: بند پنجم: معهود - عیال - دیلاق / بند یازدهم: کج و معوج - غیر متوّبه - اصرار.

۳- در عبارت زیر، «مفعول» و «مسند» را مشخص کنید.

«آثار شادی دروَجَ ناتش نمودار گردید.» گفتیم: «چرا نمی‌آیی بنشینی؟»

پاسخ: مسند: نمودار / مفعول: چرا نمی‌آیی بنشینی؟

درس شاتزده

۴- حرف ربط یا پیوند دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته ساز: همراه با جمله های وابسته به کار میروند؛ نمونه:

همه مخّار یک صدا تصدیق کردند که تخطّی بس بجاست.

جمله پیرو یا وابسته: (که / پیوند وابسته ساز) تخطّی بس بجاست.

پیوندهای وابسته ساز بر کار برد عبارتند از: «که، چون، تا، اگر، زیرا، همینکه، گرچه، با اینکه، ...»

ب) پیوندهای هم پایه ساز: بین دو جمله هم پایه به کار میروند؛ نمونه:

رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش.

پیوندهای هم پایه ساز بر کار برد عبارتند از: «و، لّا، یا، ولی»

توجه: پیوندهای هم پایه ساز، جمله مرکب نمی سازند. این نوع حروف ربط، جمله های همپایه را به هم پیوند میدهند.

از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط یا پیوند (وابسته ساز - هم پایه ساز) نمونه های مناسب بیابید.

پاسخ: وابسته ساز: خاطر جمع باشید که از عهده بر خواهم آمد. / هم پایه ساز: از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار.

قلمرو ادبی

مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

پشت دست داغ کردن:

پاسخ: کنایه از توبه کردن و پشیمان شدن.

سماق مکیدن:

پاسخ: کنایه از انتظار بیهوده کشیدن.

چند مرده طّا ج بودن:

پاسخ: کنایه از چقدر توانایی و عزم داشته.

۲- کدام ویژگی های نثر نویسنده، بر تأثیر گذاری داستان او افزوده است؟

پاسخ: سادگی - استفاده از کنایه - بهره گیری از طنز - بزرگ نمایی و اغراق.

قلمرو فکری

۱- نویسنده در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

پاسخ: کنترل نکردن رفتار، کردار و زبان / هر بلایی که بر سر ما می آید تقصیر خودمان است.

۲- از متن درس مآل متناسب با هر یک از این سروده های سعدی بیابید و مقصود اصلی آنها را بیان کنید.

الف) گاه ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان میکند

پاسخ: از ماست که بر ماست

ب) سخن گفته دگر باز نیاید به دهن وّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد

پاسخ: تیری که از شست رفته، باز نمیگردد.

درس شانزده

درک و دریافت

۱- شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی‌های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید.
پاسخ: شخصیت اصلی داستان سهراب است. شجاعت، افتادگی، هوشیاری و خلوص، از ویژگی‌های بارز او است.

۲- با توجه به آیه شریفه و بیت زیر، متن روان خوانی را تحلیل کنید.
و مَرَمَیْتَ لِذَرَمَیْتَ وَلَکِنَّ اَهْلَ رَمَیِّ.

ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد که خطّی کز خرد خیزد، تو آن را از بَنان بینی
پاسخ: غلّت اصلی تمام اتفاقات و تقدیرها، خداوند است و ما به عنوان وسیله ای برای رسیدن به این مقاصد هستیم

درس هفده

قالب شعر: غنایی

درونمایه: عشق و محبت و شادمانه زیستن

نرودا: نرودا با نگاه و بینشی هنری به زندگی می‌نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می‌دهد.

• نان را از من بگیر، اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات رانه. / گل سرخ را از من بگیر / سوسنی را که می‌کاری ... / از پس نبردی سخت باز می‌گردم / با چشمانی خسته / که دنیا را دیده است / بی هیچ دگرگونی، اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید. عشق من، خنده تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفد / و اگر دیدی به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است،

قلمرو زبانی:

- تاریک‌ترین لحظه‌ها: منظور لحظه‌های ناامیدی است
- خنده‌ات را (از من بگیر) حذف فعل به قرینه لفظی
- از پس: حرف اضافه / نبردی سخت: گروه متممی

قلمرو ادبی:

- نان مجاز از خوردنی
- هوا مجاز از تنفس
- نان و هوا مجاز از زندگی
- نان و هوا: نماد زندگی
- خنده: استعاره مکنیه (خنده به گلی تشبیه شده است که می‌شکفد).
- گل سرخ و سوسن: استعاره از خنده یا عشق
- درهای زندگی را به رویم می‌گشاید: تشخیص
- خنده‌ات که رها می‌شود: خنده‌ات پروازکنان
- در آسمان مرا می‌جوید: تشخیص
- درهای زندگی: اضافه استعاری
- تاریک‌ترین لحظات: نماد مشکلات
- خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است: کنایه از مرگ
- تشخيص: رها شدن خنده و جستن او شاعر را
- درهای زندگی: استعاره
- گل سرخ، نماد خنده است
- خنده: نماد عشق و محبت
- تشخيص: به روی ماه خیابان و... خندیدن

درس هفده

بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته. / خنده تو، در پاییز / در کناره دریا / موج کف آلوده اش را / باید بفرزاد / و در بهاران، عشق من، / خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم، گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند. / بخند بر شب / بر روز، بر ماه، / بخند بر پیچاپیچ خیابان های جزیره، اما آنگاه که چشم می گشایم و می بندم، / آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند، / نان را، هوا را، / روشنی را، بهار را / از من بگیر / اما خنده ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم.

قلمرو زبانی:

- آخته: از غلاف درآمده، برهنه
- «ان» در بهاران نشانه زمان
- "ش" در چون گلی که در انتظارش بودم: بر می گردد به گل
- در بهاران (ای) عشق من
- بفرزاد: بلند کند
- گل آبی، گل سرخ: اشاره به پرچم کشور شیلی
- اما خنده ات را هرگز (از من بگیر) حذف به قرینه لفظی

قلمرو ادبی:

- تشبیه: خنده: مشبه، شمشیری: مشبه به، آخته: وجه شبه
- خنده تو در پاییز / در کناره دریا / موج کف آلوده اش را / باید بفرزاد: تشبیه (خنده به دریا تشبیه شده است. وجه شبه: موج کف آلوده اش را باید بفرزاد.) مرجع ضمیر «ش»، «دریا» است.
- پاییز: نماد سختی هاست.
- تشبیه: خنده مانند گلی است
- شب و روز: مجاز از همه زمان ها
- ماه: مجاز از آسمان
- تشخیص: خندیدن به روی شب، ماه و خیابان
- تضاد: می روند و باز می آیند، می گشایم و می بندم
- رنگ آبی: نماد آسمان و اقیانوس آرام است
- رنگ قرمز: نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور.
- چشم از دنیا بستن: کنایه از مردن
- نان و هوا: مجاز از ملزومات دنیا
- روشنی و بهار: مجاز از خوشی های دنیا

قلمرو فکری:

- در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.
- خنده تو مانند دریا باید مواج و توفانی باشد. (به جنبش و قدرت خنده در زندگی اشاره دارد)
- بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من، شمشیری است آخته: خنده یار به عاشق نیرو می دهد.
- گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می خواند: گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است.

درس هفده

- در بهاران: ... بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می‌کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، (وجود من با کشورم معنا می‌یابد)
- نان، هوا، روشنی، بهار: عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می‌دهد تا بگوید که حیات بی‌خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گو اینکه بی‌آنها می‌توان زیست اما بی‌عشق نمی‌توان.

گنج حکمت

فریدریش شیلر ← یوهان کریستف (۱۷۵۹ - ۱۸۰۵ میلادی) از بزرگترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق کرد. برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم سنگ و برابر می‌دانند.

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنزلی غایی سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست.

در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی نفس نمی‌کشد.» امی گوید: «اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری؟» ای فکر دور پرواز من بال‌های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

قلمرو زبانی:

- مضارع التزامی: بگذارم، بنشینم، رسم، آیم؛
- مضارع اخباری: می‌بینم، می‌پیمایند، اکتفا نمی‌کنم و می‌روم.
- "ش" در خلقتش: مفعول
- سرحد جهان خلقت: مسند گروه اسمی (سرحد: مسند، جهان: م. الیه، خلقت: م. الیه م. الیه)
- قرار داده است: میتوان consider معنا کرد
- سرحد: مرز، نهایت
- افلاک: ج فلک، آسمان‌ها
- غایی: نهایی
- ذی‌حیات: جاندار. ذی: دارنده و صاحب
- اوه: صوت (شبه جمله) برای بیان شگفتی و تعجب
- دیگر: صفت مبهم
- روم ← بروم: مضارع التزامی
- که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت: خداوند: نهاد، آن: مفعول، سرحد دنیای خلقت: مسند)
- بی‌حد و کران: بدون مرز
- کشتی تندرو من: گروه اسمی (کشتی: هسته، تندرو: صفت، خیال: م. الیه، من: م. الیه م. الیه)
- لنگر انداز: بایست
- اجازه سفر نیست: نیست معنی وجود ندارد می‌دهد.

قلمرو ادبی:

- بال‌های باد: اضافه استعاری
- دریای بی‌کران: استعاره از جهان آفرینش (دنیا)

گنج حکمت

- زیر پا گذاشتن: کنایه از طی کردن
- دل افلاک: تشخیص و اضافه استعاری
- ای فکر دورپرواز من: تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.
- بال های عقاب آسا: تشخیص و تشبیه. بال های فکر در دورپروازی به عقاب تشبیه شده است.
- کشتی تندرو خیال من: اضافه تشبیهی / کشتی: مشبّه به، خیال: مشبّه
- لنگر انداز: کنایه از بایست، توقف کن.

جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳ درس هفدهم فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید.

پاسخ: بیرون کشیده - برکشیده.

۲- در زبان فارسی، «ان» یکی از نشانه های جمع است؛ مانند کاربرد «ان» در کلمه «یاران»؛ لّا کلماتی که با «ان» همراه

اند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمیکنند.

به نمونه های زیر توجه کنید:

سحرگاهان (هنگام سحر)

دیلیمان (مکان دیلم ها، مکرّ زندگی مردم دیلم)

کوهان (مانند کوه، در ترکیب کوهان شتر)

کاویان (منسوب به «کاوه»)

خواهان (صفت فاعلی)

مفهوم نشانه «ان» را در واژه های زیر بنویسید.

پاسخ: بهاران (هنگام بهار) (خاوران) (مکان خاورها، مکان زندگی مردم مشرق)

بابکان (منسوب به بابک) (خندان) (صفت فاعلی)

قلمرو ادبی

۱- این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.

نان را از من بگیر اگر میخواهی، / هوا را از من بگیر، لّا / خندها ت را نه. / گل سرخ را از من بگیر.

پاسخ: نان: نماد غذا / هوا: نماد آزادی و زندگی / خنده: نماد شادمانی و سرور / گل سرخ: نماد عشق.

۲- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه های ادبی بهره گرفته است؟

لّا... خندها ت که رها میشود / و پروازکنان در آسمان مرا میجوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم میگشاید.

پاسخ: خنده ات رها میشود و پرواز میکند و مرا میجوید: تشخیص و استعاره / درهای زندگی: اضافه استعاری / در گشودن:

کنایه از امیدوار کردن.

قلمرو فکری

۱- درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.

«و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاریاست، / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته».

پاسخ: مفهوم عبارت این است که خنده معشوق برای عاشق زندگیبخش است؛ زیرا میگوید: و اگر ناگهان دیدی که خون من بر سنگفرش خیابان ریخته است، بخند؛ زیرا خنده تو برای دست های من، مثل شمشیری بیرون کشیده، نیرو بخش است.

۲- متن درس را با مفهوم سروده زیر مقایسه کنید.

چه خوش فرمود آن پیر خردمند وزین خوشتر نباشد در جهان پند

اگر خونیندلی از جور لایم «لب خندان بیاور چون لب جام»

به پیش اهل دل، گنجی ست شادی که دستاورد بیرنجیست شادی

به آنکس میرسد زین گنج بسیار که باشد شادمانی را سزاوار

چو گل هر جا که لبخند آفرینی به هر سو رو کی لبخند بینی

مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم به هر حالت تبسم کن، تبسم

پاسخ: مفهوم درس، انسان را در سخت ترین لحظات زندگی و مبارزه، به خنده و نشاط و امیدواری دعوت میکند و نشاط را که

نشانه امید است، بر هر چیزی ترجیح میدهد. در این سروده فریدون مشیری نیز، شاعر با مضمون سازی از جام شراب که

درونش پر از خون و لبانش خندان است، مخاطب را در سختی ها به داشتن لبی خندان فرامی خواند و لبخند را سهم کسی

میداند که شایسته لبخند است و انسان شادمان را همچون گلی میداند که چون لبخند آفرین است، همواره لبخند میبیند

درس هجده

درونمایه: جاودانگی عشق

قالب شعر: غزلواره غنایی - ادبیات جهانی

شکسپیر: ویلیام شکسپیر بزرگترین شاعر درام نویس انگلستان بود و نامش با درام و نمایشنامه نویسی او ج گرفت. مضامین نمایشنامه‌های او تراژدی، کمدی و تاریخی است.

غزلواره: او در کنار اشعار غنایی خود، سروده‌های کوتاهی دارد که به «غزلواره» معروف است.

• آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،

اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن،

قلمرو زبانی:

• مخیله: مرکز خیال، قوهای که موجب تخیل شود.

• جان صادق: منظور وجود لبریز از عشق راستین است.

قلمرو ادبی:

• جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ ← پرسش انکاری

قلمرو فکری:

• هر آنچه در قوه خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق تو (ای عشق)

گفته‌ام ارتباط معنایی با:

← یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است حافظ

• که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم،

و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»

درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند،

و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد،

و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،

بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند،

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،

همانجا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

قلمرو زبانی:

• سجایا: ج سچّه. طبایع، خلق‌ها، خوی‌ها

• عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازلی و ابدی است.

• صحیفه: دفتر یا کتاب شعر

قلمرو ادبی:

• دست زمان: استعاره مکنیه

• گرد و غبار: در اینجا و در ادبیات ما اغلب مجاز از سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است.

قلمرو فکری:

• با گفتد این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو»، عشق را از قدیم بودن خارج می‌کنم. (عشق را در قالب «تو» و «من» می‌آورم و من و تو قدیم نیستیم.) ارتباط معنایی با:

من به پیری هم جوانی می‌کنم / عشق‌ها با زندگانی می‌کنم -
دم غنیمت دانم ای پیری برو / تا نفس دارم جوانی می‌کنم مهدی سهیلی
• اگرچه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می‌دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی.

روان خوانی

آلفونس دوده: از نویسندگان نامدار فرانسه، به سال ۱۸۴۰ زاده شد و به سال ۱۸۹۷ درگذشت. کتاب‌های وی که به فارسی برگردانده شده است، «نامه‌های آسیاب من» و «قصه‌های دوشنبه» را می‌توان نام برد.

قلمرو زبانی:

- بیم: ترس
 - عتاب: سرزنش
 - دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود: ماضی بعید
 - خواهد پرسید: آینده
 - گذشت، بود، گرفتم، داشتند و...: ماضی ساده
 - بگذارم، پیش بگیرم: مضارع التزامی
 - مشغول می‌داشت: ماضی استمراری
 - درس و بحث مدرسه را بگذارم: درس و بحث مدرسه را رها کنم
 - راه صحرا در پیش گرفتن: به دشت و صحرا رفتن
 - بیشه: جنگل، نیزار
 - وسوسه: اندیشه بد
 - اعلان: آگهی
 - راه مدرسه در پیش [گرفتم]: بخشی از فعل به قرینه لفظی حذف شده است.
 - غلغله: بانگ، فریاد، شور، هیاهو
 - کوی و برزن: رابطه معنایی مترادف
 - بانگ و همه‌همه: رابطه معنایی مترادف
 - رعب انگیز: ترسناک، هراس آور
 - فرو نشست: فعل پیشوندی: [ترس] از بین رفت، آرام گرفت.
 - خاطر من تسکین یافت: فکر من آرامش یافت.
- ژنده: کهنه، فرسوده، قدیمی
- اِهْت و شکوه: رابطه معنایی مترادف
- افسرده و دل مرده: رابطه معنایی مترادف
- ستبر: کلفت
- کرسی: صندلی
- اهتمام: تلاش ورزیدن در کاری
- رخصت: اجازه
- مغلوب و مقهور: رابطه معنایی مترادف
- تحریر و کتابت: رابطه معنایی مترادف
- درفش: پرچم، بیرق، علم
- اهتزاز: به حرکت و جنبش درآوردن
- سکوت و خموشی: رابطه معنایی مترادف
- تَرَم: آواز خوش، زیر لب آواز خواندن
- غرس کردن: کاشتن، کاشتن درخت و نهال
- باغ و نهال و درخت: رابطه معنایی تضمن
- چه: صفت تعجبی
- جانکاه: صفت فاعلی مرخم
- دریغا: شبه جمله
- مشق و تمرین: رابطه معنایی مترادف
- پرمهابت باهیبت، باشکوه، باب‌بهت
- جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

قلمرو ادبی:

- مدرسه: مجازاً زمان مدرسه
- برای کسی خواب: دیدن کنایه از نقشه شومی برای کسی کشیدن
- سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خویش رفتن
- چشم داشتن: کنایه از انتظار و توقع داشتن
- دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کاری را پیدا کردن، نترسیدن و شجاعت به خرج دادن
- با لطف و نرمی گفتن: حس آمیزی
- از سر مهر نظری بر کسی انداختن: کنایه از مهربانانه به کسی نگاه کردن

روان خوانی

- صدای گرم اما سخت: حس آمیزی
- صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا
- کتاب‌ها ... در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه
- صفحه ضمیر: اضافه تشبیهی
- خاطرات تلخ: حس آمیزی
- از صفحه ضمیرم محو شد: کنایه از اینکه فراموش کردم.
- بیان روشن: حس آمیزی
- نرم گفتن: حس آمیزی
- من خود نیز مگر درخور ملامت نیستم: پرسش تأکیدی
- شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید: پرسش تأکیدی
- تشبیه: حفظ زبان ملامی مانند در دست داشتن کلید زندان خود است.
- شیرین‌ترین زبان: حس آمیزی
- معلومات خود را در مغز ما فرو کند: کنایه از آموختن همه علم موجود
- نظر از چیزی برگرفتن: کنایه از نگاه نکردن
- با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد: تناقض یا پارادوکس
- گریه و خنده در اینجا تضاد دارد نه تناقض. در عین خنده گریستن امری است ممکن و ملموس.
- صدا در گلویش شکست: کنایه از اینکه بغض کرد.

قلمرو فکری:

- دشمنان حکم کرده‌اند: آلمانی‌ها فرمان داده‌اند.
- «ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده» با عبارت کنایی «عمر به بازیچه به سر برده بودم» رابطه معنایی دارد.
- به قدر کفایت متنبه شده‌ای: به اندازه کافی آگاه و هوشیار شده‌ای.
- در این اندیشه مستغرق بودم: غرق فکر بودم.
- از بر خواندن: از حفظ خواندن
- جواب کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۵۶ درس هجدهم فارسی دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- واژه «صحیفه» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

پاسخ: کتاب / نامه / رساله / سفر / ورق دفتر و کتاب / روی زمین.

۲- متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

پاسخ: چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن (مانده است): حذف به قرینه لفظی.

تو از آن می و من از آن تو (هستم): حذف به قرینه لفظی. (گرچه میتوان معنایی نیز گرفت)

درست مانند نخستین باری (است) که نام زیبای تو را تلاوت کردم: حذف به قرینه معنایی.

روان خوانی

قلمرو ادبی

۱- دو نمونه آرایه «تشخیص» در متن درس بیابید.

پاسخ: آیا چیزی در میخ‌له آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد / لّا جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

۲- در متن، نمونه ای از پرسش (استفهام) انکاری مشخص کنید.

پاسخ: چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ / چه چیز تازه‌ای برای نوشتن مانده است؟

قلمرو فکری

۱- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟

پاسخ: قابل توصیف نبودن / طراوت و شادابی / ازلی و ابدی / خارج از زمان و مکان بودن.

۲- در سطرهای زیر بر چه نکته‌های تأکید شده است؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

پاسخ: قابل توصیف نبودن عشق و زیبایی معشوق / کمال در بیان عشق و توصیف آن.

۳- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟

یک‌ه‌ه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که میشنوم نامکرّ راست

پاسخ: مضمون بیت حافظ نامکرّ و نو بودن سخن عشق است، با وجود اینکه در اصل، تکرار یک حقیقت است که در این

بخش سروده شکسپیر هم دیده میشود: «روز باید ذکری واحد را مکرّ بخوانم / و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم:

«که تو از آن می و من از آن تو»، / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم».

درک و دریافت

۱- این متن را با توجه به زاویه دید و شخصیت پردازش بررسی کنید.

پاسخ: زاویه دید در این داستان، وّل شخص است. داستان از زبان دانش آموزی بیان میشود که دارای شخصیتی پویا و پرتحرّک

است. دانش آموزی که ابتدا به درس علاقه ندارد و گشت و گذار را بر کلاس ترجیح میدهد؛ لّا با احساس به خطر افتادن

کشورش به درس و زبان مّی خود، علاقه مند میشود.

۲- با توجه به اینکه زبان فارسی، رمز هویت مّی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد میدهید؟

پاسخ: بر عهده دانش آموز گوگولی خسته

نیایش

• الهی سینه‌ای ده آتش افروز	• در آن سینه دلی وان دل همه سوز
• هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	• دل افسرده غیر از آب و گل نیست
• کرامت کن درونی دردپرورد	• دلی در وی درون درد و برون درد
• به سوزی ده کلامم را روایی	• کزان گرمی کند آتش گدایی
• دلم را داغ عشقی بر جبین نه	• زبانم را بیانی آتشین ده
• ندارد راه فکرم روشنایی	• ز لطف پرتوی دارم گدایی
• اگر لطف تو نبود پرتوانداز	• کجا فکر و کجا گنجینه راز
• به راه این امید پیچ در پیچ	• مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ

قلمرو زبانی:

- الهی: منادا
- ده: بده، فعل امر
- آتش افروز: صفت فاعلی مرخم
- فعل [باشد] از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
- «را»: رای اختصاص
- نیست اول: فعل خاص در معنی «وجود ندارد» است.
- دردپرورد: صفت مفعولی مرخم
- کرامت کن: ببخش.
- جبین: پیشانی
- می‌باید: لازم است.
- روایی: رونق، شایستگی
- مصراع دوم: اغراق
- مراعات النظیر: آتش، سوز و گرمی
- گدایی کند: فعل مضارع التزامی
- دلم را: «را» نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبین دلم نه).
- داغ نهادن: نشان کردن.
- جبین: پیشانی
- می‌باید: لازم است.

قلمرو ادبی:

- آتش: استعاره از عشق
- سینه: مجاز از وجود
- افسرده: ایهام تناسب دارد: ۱- افسرده و بیحال ۲- یخزده و منجمد (با توجه به «سوز»)
- آب و گل: مجاز از وجود دل
- واج آرایی صامت «س»
- دل و گل: جناس ناهمسان اختلافی
- درون و برون: تضاد
- درون و برون: مجاز از همه و سراسر
- دردپرورد: پرورده و به وجود آمده از درد، درد: تکرار
- واج آرایی صامت «د»
- دل: مجازاً وجود
- جبین دل: تشخیص و استعاره
- مصراع اول: کنایه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.
- بیان آتشین: حس آمیزی و کنایه از سخن گرم و گیرا و جذاب
- ده و نه: جناس ناهمسان اختلافی
- راه پیچ در پیچ: کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری:

- الهی! به من وجودی شعله ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوز و گداز عشق تو باشد. مفهوم: خدایا مرا عاشق کن.

نیایش

- این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل می‌کند. هر دلی که سوز و گداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به ظاهر دل است و در حقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیاتبخش است.) ارتباط معنایی با:
هرکس که نیست زنده به عشق تو مرده به خود مرده پیش زنده دلان از افسرده به صائب
دل به عشق است زنده در تن مرد / مرده باشد دلی که عاشق نیست سنایی
هرکه با صورت و بالای توادش انسی نیست / حیوانیست که بالاش به انسان ماند سعدی
- این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد. درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادت‌تر کند و مرا عاشق‌تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.
آنچنان سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.
- مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوز و گداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش.
- اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد، راه به جایی نمی‌برد. نظامی می‌گوید:
از ظلمت خود رهایی‌ام ده / با نور خود آشنایی‌ام ده
- اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی‌تواند به رازهایی از حکمت آفرینش پی ببرد.
بازگردانی: به راه این امید پیچد ر پیچ برای من لطف تو می‌باید و دیگر هیچ [نمی‌باید]. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.